

وند های پارسی

گرد آورده

محمد علی - لوائی

(دیباچه این کتاب بتام « توانانی زبان پارسی » نیز جداگانه چاپ شد)

تهران سال ۱۳۱۶

جا یخانه مجلس

زبان‌پارسی

وند و ندها (affixes) عبارت از لفظ‌های با اصطلاح بارسی «وات» هائی می‌باشند که بریشه‌ها و سایر کلمه‌های بیوسته و واژه‌های دیگری را که از حیث معنی (مینو) و ظاهر باریشه اصلی مناسبت دارند پیدا می‌آورند. وندها یاد رجلوی ریشه و واژه درآمده و یاد آخر آن قرار می‌گیرند در صورت اول پیشوند (préfixe) و در دوّمی پسوند (suffixe) خوانده می‌شوند مثلاً پیشوند «در»، در واژه‌های «دریافتمن»، در گیر، در آمد... و پسوند فاک در واژه‌های «سهمناک»، درد ناک، خشمناک... نمایان است ولی چون گفتگوی خود را روی نیاز باین وسائل قرار می‌دهم نخست گفته می‌شود که زبان‌پارسی امروزه جواب احتیاجات روز افزونیرا که در پیش داریم نداده و بعبارت دیگر برای ادای منظور ما رسانیدست

پارسی کنونی رسالهست برای روشن کردن این مطلب ناچارم بگویم همانطور که دریک زندگانی ابتدائی بیش از چند صد لغت که مربوط به حواej و وسائل محدودی می‌باشد احتیاج نیست و فرهنگ لغات آن در اطراف همان چندصد واژه‌همواره دور می‌زند برتری زندگانی شهری آن احتیاج را چند برابر کرده و دخول در زندگانی عالیتری بمراتب آنرا می‌افزاید تا بآنجا که رفته رفته برای بیان اندیشه‌های دقیق و باریک میان کلمه‌های نزدیک بهم نیز تفاوت و تغییر شکل‌های جزوی درست می‌شود.

چنانچه تاریخ خود ثابت کرده و لازم بشرح و گفتگو نیست کشور

ایران در زمانهای پیشین قرارگاه علم و ادب بوده و هر چیز از وسائل زندگی و فن و امور مینوئی و علم و ادب و جنگ وغیره را با علا درجه تکامل زمان خود دارا بوده؛ چون این همه لوازم و وسائل محتاج به نام بردن بوده لغت‌های بی شمار و فراوان در همه قسمتهای مادی و مینوئی داشته چنانکه باقیدمانده زبان‌های دیرینه بخوبی این موضوع را ثابت می‌نماید با آنکه صدیک آنها در دست نیست.

چون بر کشور ایران بیگانگان دست یافتند پس از برخورد داری از میوه علم و هنر ش در عوض آنرا رو به ویرانی کشانیدند و بگمان خود برای از میان بردن نژاد ایرانی تا تو استند در نابودی آثارش کوشیدند تا آنکه دیگر چیزی باقی نماند که محتاج به نامیدن و بجاماندن لغات باشد؛ زبان هم کم کم ضعیف شده زبانهای بیگانه مانند ناخوشی بدان راه یافتند، امروز که آن غنیمت‌های از دست رفته را باز می‌جوئیم و پس از قرن‌ها سرگردانی دوباره سر انجامی یافته و در راه کسب صنعت و دانش افتاده این زبان کنونی که تنها ذوق ایرانی تو استه جنبه ادبی آنرا از چندکال زبانهای بیگانه رهائی بخشد، در قسمتهای علمی بکار نیافتد و احتیاج به کاوش و تحقیق در همه واژه‌ها و پدیدآوردن واژه‌های نوینی دارد که زبان پارسی می‌تواند بخودی خود و بدون کمک زبانهای دیگر این احتیاج را بر آورد زیرا آسانی و روانی آن باندازه ایست که بدون تأمل زیاد آنچه باندیشه رسید بیان در می‌آید و در حقیقت زبانی است که از خود لغت رویانیده و احتیاجی به قرضه و استعانت از بیگانه ندارد - اکنون روی سخن را برای بیان این بی نیازی برمی‌گردانیم.

چگونگی زبانها زبان که کاملترین وسیله ای برای رسانیدن فکر کوینده به شنوونده است در نزد مردم کیتی بصورتهای گوناگون در آمده برخی بصورت آواز هائی که هر آواز جانشین مفهومی است پدید آمده برخی از گردآمدن چند حرف که کامه را ساخته و آن را در مقابل نامیده قرار داده با مقابله نام و نامیده آنرا می شناسند درست می شود کلمه های این دسته فقط یک علامت قرار دادی برای شناختن چیز ها هستند و برای هر چیزی نامی نوین که بستگی با کلمه های ساخته شده پیشیف نداشته و شنوونده باستی برای دریافت آن حافظه خود را بدون سابقه و آشنائی بکار اندازد ساخته می شود چنانچه اگر بصد هزار لغت احتیاج باشد باید قریب صد هزار مرتبه نام و نامیده را باهم مقابل نموده و آنها را شناخت این نوع زبانها دارای ریشه زیاد و اشتقاق بسیار محدود هستند بعلاوه بواسطه دشواری زبان را که وسیله ساده ای برای دریافت مطلب و مقصود است ظاهر آدرردیف علم داخل کرده و کساندرا که برای درک علوم واقعی بدین وسیله نزدیک می شوند بخود مشغول و از این رو اویان معانی و لغت شناسان و ارباب دعوی را افزوده اهل ذوق را از تعقیب کارهای مفید تری باز می دارد و بسا اشخاص که بهمین نحو در دردیف لغت شناسان و بگمان خود ادبی در آمده اند (البته نباید ادبیات را که در حقیقت برگرداندن لطائف اندیشه بزبان است و برای این نوع زبانها زیاد آسان نیست با صنعت های گوناگون ظاهری و تغییر شکل و قلب و حذف و گذگی بنام فصاحت اشتباه کرد) برخی دیگر برخلاف دارای ریشه کم و اشتقاق و ترکیب زیاد هی باشد و هر کلمه آن دارای معنائی است که فکر را بی زحمت بسوی نامیده همراهی

می نماید همانند پارسی و سایر زبانهای هند و اروپائی؛

کلمه های این دسته ساخته شده از جزء های کوچکی که بسابقه نوبه خود آنها هم به اجزاء دیگری بخش می شوند که گردآورده نشان باهم ساختمان کلمه ای را فراهم می سازد که از نامیده حکایت می نماید، در این مورد حافظه بزحمت نیافتداده و باسابقه ایکه با جزء سازنده آن رارد آن را آنا درک کرده و می فهمد - مثلاً از کلمه «شمس» مطلقاً کسی چیزی نمی فهمد مگر برای او تعریف کنند که مقصود از گردآوردن این سه حرف نزد هم «نامیدن جرم در خشنده‌ای می باشد؛ پس برای دریافت‌هنر چیزی بک لغت و بک تعریف لازم است در صورتیکه در زبان نوع سوم همان‌نام معرف نامیده می باشد چنانچه «خورشید» در پارسی دیرینه **هوَرِخَشَّيَّةَ** می باشد

که قسمت اول آن از ریشه **هوَرْ** به معنی روشنایی دادن است آمده که در پارسی کنونی «هور» شده و تکه دوم از ریشه **خَشَّيَّةَ** به معنی در خشیدن است و **خَشَّيَّةَ** به معنی در خشنده و در پارسی کنونی «شید» شده (در جمشید، فرشید، مهشید) پس **هوَرِخَشَّيَّةَ** یعنی «هور در خشنده» یا «روشنایی بخش در خشان» می باشد - همچنین اگر کسی در پارسی معنی «در» و «گاه» را بداند از شنبیدن کلمه «در گاه» پی‌بمنظور خواهد برد ولی «عقبه» را باید دانست زیرا اجزاء سازنده‌ای ندارد، و نیز **جَوَبَ** که «جواب» از آن است معنایی ندارد و از روی کلمه «جواب» نمی‌توان مقصود را درک کرد در صورتیکه این کلمه در اوستا «لَيْقَيَ وَجْهٌ» مرکب از **لَيْقَيَّةَ** به معنی در عوض، «دوباره»، باز... و **وَجْهٌ** به معنی گفت، سخن که در لاتین **Voc-are** می‌باشد و معنی آن «پس گفت» یا «باز

کفت، که در آلمانی : **antwort** = انگلیسی : **answer** = ارمنی : پاداسخان = پارسی : پاسخ - مثل دیگر در پارسی کنونی : «روپوش» نامی است ساخته شده از «رو» و «پوش» (پوشنده) چون پارسی زبان این دو کلمه را می داند فهمیدن «روپوش» برایش واسطه لازم ندارد ولی هر کس برای فهم کلمه «رفروف» که روپوش است به تلاش می افتد پس در این قسم زبان فکر بددست کلمه ای مزکوب از چند حرف سپرده می شود که چون اساسی در آن برقرار نیست و ممکنی با جزاء سازنده ای نمی باشد معناهای آن عاریتی و قابل تغییر و دارای پهلوهای مختلف و بالنتیجه گنگ و اگر روزی فرنگ لغاتش از میان برو و خود سندی برای معنای بخصوصی نخواهد بود ولی در نوع سوم هر قسم از فکری که یک کلمه دربر دارنده آنست بددست اجزاء سازنده آن کلمه سپرده شده که هنگام بکار بردن عیناً بطرف بر می گردد و معنی کلمه بواسطه زنده بودن عوامل سازنده آن مشکوک بنظر نمی رسد - این نوع زبان دارای دامنه گشاده برای ساختمان لغت می باشد که در موقع احتیاج، کلمات بخودی خود ساخته می شوند باین معنی که از ترکیب واژه های آماده، واژه دیگری را با مناسبت کامل آنَا و بدون همان می سازد و همین اساس برتری و توانائی این نوع زبان بر نوع دیگر می باشد. پس همانطور که فکر نامحدود است باستی دامنه زبان هم برای بیان هر نوع فکر گشاده و آماده باشد و بهمین علت است که نویسنده کان در این نوع زبانها بسیارند زیرا فکر و احساسات هنگامی که نتوانستهند بزبان درآمده و روی کاغذ نقش بندند در مغز افسرده می میرند و یادگاری از خود باقی نمی کنند.

وندهای زبان پارسی زبانهای هندو اروپائی بطور عموم علاوه بر راههای کوناکونی که برای پدیدآوردن و ازهادارندوسائل دیگر نیز چنانکه گفته شد بنام وند (پیشوند، پسوند) دارند که با افزودن آنها بر یشه یا و اژه ساخته شده واژه دیگری را پدیده می‌آورند که باسته کی و نزدیکی با سازنده‌های خود هنوز جدیدی را می‌رسانند و با این وسیله گذشته از اینکه سرعت و آسانی ساختمان زبان را می‌افزاید با اشتن چهار صدریشه کمی در زبان می‌توان استفاده نا محدودی از لغت نمود چنانچه با اشتن چهار صدریشه و صد وند می‌توان صدها هزار لغت بدست آورد که برای یادگیرنده تقریباً همان زحمت اولیه شناختن پانصد کلمه است مثلاً با کلمه «سر» که مانند پیشوند بکار رود: سر لشکر، سرتیپ، سرکشور سرهنگ، سرگرد، سرجوخه، سرباز، سرراست، سرآمد، سرزنش، سرانداز، سردسته، سرکار، سردار، سرپرست، سرشناس، سرنوشت، سردست و هزارها کلمه دیگر می‌توان ساخت و با پیشوند «در» در رفتن، در گشیدن، در نهادن، در انداختن در گرفتن، در دادن، در خواستن، در ماندن، در شکستن، در بردن، در آوردن در آمدن، در گرفتن، در بستن، در یافتن، در شدن، در تپیدن، در افتادن و غیره و با پسوند «دان» جامه دان، نمکدان، آتشدان، آبدان، رختدان، کلابدان، یخدان، سنگدان و بسیاری دیگر را می‌سازیم و نیز با ترکیب و پهلوی هم نهادن کلمه ها با آسانی می‌توانیم کلمه های فراوان و آسان فهم چون نیشکر؛ بخ شکن؛ کلاب و غیره را داشته باشیم حتی بسیاری از وندها مرکب اند که بكمك آنها میتوان اندیشه های بسیار دقیق را بیان کرد چون: فراهم، درهم، سرهم.

حال اگر با انسنتن چهار صدریشه صدها هزار لغت که هر یک استوار

بریشه های با معنی اولیه است داشته باشید البته بعتر از یاد داشتن و به حافظه سپردن هزار هالغت است که باهم هناسبی نداشته و همیشه در خور فراموشی است مثلاً «در هم آمیختن» داری ^ه جزء است : در ، هم ، آ ، میخ (mix tus) ، تن؛ که هر یک از این جزء ها در ترکیب لغت های کو نا کون دیگر شنیده شده لذا این ترکیب بگوش کرانی نکرده و بدون سابقه فهمیده میشود چنانچه شخصی بگوید «جامه دان را از فلان جایدی اورید» شنونده همینکه به آن جابر سدبی تأمل جامه دان رامی آورد با آنکه برای اولین بار نام آنرا شنیده است و قندان و بخ شکن و غیره بخودی خود فهمیده می شوند، پس روشن است که این ترکیب ها راهنمای فکر اند نه سربار حافظه.

در اینجا یاد آور میشویم که کلمه هایی که اکنون بنظر ساده با آنها نگریسته میشود همه مشتق و مرکب اند که بسیاری از آنها بواسطه دور ماندن از ریشه شناسی (étyologie) معنای اصلی خود را از دست داده و مانند واژه های بیگانه که داخل یارسی میشوند معانیشان بطور استعاره بکار رفته چون ناب که اصل آن آناب مرکب از آن نافیه که در کلمه های لاتین و فرانسه نیز هست چون *anémie* ، *anaérobie* و آپ ^ه که در یارسی آنونی «آپ» شده و معنی آناب یعنی «بی آپ» و امروزه بجای خالص بکار رفته چنانچه: زرناب ^{سیم} ناب ^{هم} می گویند یا «امرداد» که در اصل آمیتاط می باشد. مرکب از آپ نافیه که در لاتین و یونانی و فرانسه نیز هست چون: *atome*

بعلاوه میر تاط بعنی میراثی پس آمیر تاط باه امرداد^{anormal'amorphe} یعنی immortalité با «نامیراثی» که گاهی اشتباهآ «مرداد» که «میراثی» است گفته میشود بسیار کلمات از آین قبیل موجودند که سبب در میان نبودن ریشه شناسی است اکنون بقول دار مستقر «دیگر کسی نمی داند که اسب و سنگ و سک و آسمان از یک ریشه آس بمعنی شناختن آمده» و یا سوختن «سرخ» سفتن سوراخ، سوی و سوزن همه از یک ریشه اندو «دماغ» اصل آن «دماك» یعنی دمنده است (آک علامت فاعلی است چون جوشاك، تپاك، تخشاك) درنگ، دیر، دراز، نیز یک ریشه دارند البته در میان واژه های برخی پیدامی شوند که ترکیب شان هویداست چون پیشکار، پیشکش ولی برخی هم بطوری اجزاء سازنده شان در هم آمیخته که تمیز دادنش دشوار است چون «نفرین» که در مقابل «آفرین» و مرکب است از پیشوند لذی که دلالت بر نفی و دوری می کند بعلاوه فرین . (از ریشه فری بآرش دوست داشتن، ثنا خواندن)

در اینجا متذکر میشویم که حتی نامهای خاص و نام حیوانات بلکه همه واژهای پارسی دارای معنی بخصوصی است مثلًا نام «جمشید» در اصل ییم خشتیت می باشد هر کب از ییم که در پارسی کنونی «جم» شده که از ریشه ییم بمعنی فرمانرو ائی کردن آمده بعلاوه خشتیت بمعنی درخشنان که در پارسی کنونی «شید» شده (در نام خورشید گفته شد) از ریشه خشی بمعنی در خشیدن گرفته و حتی شنیده میشود که بعضی نام صبحاک را عربی دانسته و وجه تسمیه آنرا استهزاء ترشیزی و خشونت

او میدانند در صورتیکه این نام اصلاً آژیده‌اگ می‌باشد؟ آژ؛ یعنی «مار» که در لاتین: *Anguis* و در یونانی: *exis* و در آلمانی: *unk* می‌باشد و مشتق از آنْغ بمعنی ضعیف کردن، اذیت کردن که در لاتین: *Ang-ere* می‌باشد. قسمت دوم که ده‌اگ است یعنی گزنده مرگ باز ریشه ده بمعنی کریدن و آگ علامت فاعلی که در پهلوی آنگ و در پارسی کنونی آشده چون دانالک که دانا شده پس این اسم یعنی «مار گزنده»، و امروزه آژیده‌هاک بصورت «اژدها» درآمده و باز همان ریشه آنْغ که قسمت اول نام ضحاک را ساخته بود در اهریمن نیز هست، زیرا در اصل این نام آنگر مینیو (آنگر یعنی زبان‌رسان، ضعیف کننده از ریشه آنْغ) (مینیو = مینوئی (معنوی، روحی) ونا دیدنی؛ در پارسی کنونی «مینو» است از ریشه من یعنی اندیشیدن و در زبانهای فرانسه و انگلیسی این ریشه هست پس اهریمن یعنی: روح زبان‌رسان، شریر؛ که در مقابل سپنت مینیو یعنی: روح خیر قرار دارد و نیز اگر دنبال کنیم نام «گوسفند» نیز با این نام رابطه دارد زیرا گوسفند گثو سپنت می‌باشد، سپنت که در بالا آفته شد بمعنی نیکو و مفید است و گلدو که قسمت اول آنست بمعنی گاو و کلیه چهار پایان اهلی است که در انگلیسی *cov* و در آلمانی *Kuh* می‌باشد پس نام گوسفند یعنی چارپای مفید (پر خیر) همچنین نام اسقمه دیار

و نامهای دیگر.

نام وَزَغْ نیز چنانکه پرسور پیکتت تحقیق کرده مژکب است زیرا این نام در اصل وَزَغْ و قسمت اول آن: وَزَ معنی: آب؛ رودخانه، می باشد از ریشه وَزْ که در پارسی کوئی «وزیدن» و در لاتین و فرانسه این ریشه نیز هست قسمت دوم غَ که طبق ریشه سانسکریت بارش جنبان و نام وَزَغْ معنی جنبند است در آب می باشد — نام اشیاء نیز مژکب و ریشه دار است مثلاً هاوَنْ هاوَنْ، از ریشه هُ = فشردن گرفته شده.

از این مثل ها فراوان و از روی آنها معلوم می شود که یک ریشه تنها برای خود باز نایستاده و در هر کجا لازم باشد جزو کلمات بکار رفته و زبان را از پدید آوردن ریشه های دیگر بی نیاز می سازد.

پس زبان پارسی که دارای ساختمان محکم و با اصل و ریشه کم و مشتق زیاد است از هر سوئی قابل بزرگ شدن و در مقابل برگرداندن هر نوع علمی باین زبان روی نگرداشته و ابدأ احتیاجی به کمک زبانهای خارجی ندارد —

NUANCE چنانچه پیش گفته شده را چقدر زندگانی بدرجه بالاتری میل کنند احتیاج به نامیدن چیزها و نوبیدندها بیشتر می شود، همانطور هم فکر از حالت درشتی خارج شده حساس تر و دقیق تر میگردد، از این رو برای بیان نکته های باریک که پدیده مغزا و اندیشه های حساس میباشد کلمه های دقیق و بسیار ظریفی که بتوان آن اندیشه هارا پروردانده و در مقابل آنها کاملاً میزان قرار گیرد لازم میشود بنابر این ممکن است دو کلمه در ظاهر

یک موضوع را بر سانندولی چون دقت شود تفاوت جزئی که آنرا nuance کوئید در میان آن هاباشدمثلاً «پول کرد آوردن» و «پول فراهم کردن» هردو «جمع کردن پول» را میرسانندولی در اوّلی یک نوع آزو در دوّمی یک نوع تلاش دیده میشود و در «بنواخت» یک نوع اصرار و تأکید است که در «نواخت» نیست - در زبان کنونی علاوه بر اینکه مراعات nuance های میشود چیزهای مختلف را با یک نام می نامیم مثلاً at elier, établissement, manufacture chantie usine, fabrique و حتی ^م و حتی ^م را کارخانه میگوئیم.

این nuance هادر زبانهای دیرینه ایرانی باندازه پا بر جا بوده که دقیق ترین اندیشه را میرسانیده که امروز برای تمیز آنها دقت لازم است حتی دارای وند هایی بوده که جهات و حرکت بهرسو را مینموده مثلاً از آپ پس و فر ^م - پیش با پسوند آچ که سوی را می نموده آپاچ و فراچ یعنی بسوی عقب و به سوی جلو را می ساخته و از این رو فروزه زی (adjectif de direction) بدست می آمده.

ازربشة گر ^م بمعنى دیدن واژة نی گر ^م (نی پیشوندی است ^م)
جهت پائین و زیر را معین می کند) که امروزه نگریستن شده بدست آمده امروز میان دیدن و نگریستن فرقی نمی گذاریم و باز از ریشه گر ^م
بمعنی دیدن با پیشوند پیرو ^م یعنی «گرداگرد» واژه پیرو ^م - گر ^م گرداگرد را دیدن بدست آمده (همین پیشوند در لاتین : pari در یونانی : peri و در واژه های فرانسه : péri ^م périmètre, période موجود است)
همچنین دا (= انگلیسی do) که از آن «دادار» آمده بمعنی گذاردن

و خلق کردن است از این ریشه با پیشوند نیه که گفته شد نیه دا بمعنی «نهادن» آمده و اکنون «گذاردن» و «نهادن» رایک طور بکار می بریم و «ازدا» که زدون شده از دا و پیشوند اُز که در لاتین ex و در کلمه exporter وجود است ساخته شده و در مقابل هن دا که اندودن شده مرکب از همین ریشه و پیشوند جفتاز (copulatif) هن که امر و زه بصورت هم در آمده قرار گرفته برای آنکه بهتر بتوان بکار بردن nuance را میان برخی واژه های دیرینه آشکار کرد از ریشه (بر) که در انگلیسی to bear و در پارسی کنونی «بردن» شده مثل می زنیم :

آیتیه = پس	پس بردن	آیتیه برو
آپ = دوری	دور بردن	آپ برو
او = پائین	پائین بردن	او بر
اوی = بسوی	بردن سوی	اوی برو
آ = به	آوردن	آبر
آیتیه = نزدیک	نزدیک بردن	آیتیه برو
آپ = به	به بردن	آپ برو
از = خارج	خارج بردن	از بر
نیز = بیرون	بدر بردن	نیز برو

پیتیه	بی، ضد	بر کر داندن	پیتیه بُر
پیرا	دور	دُور بردن	پیرا بُر
فر	جلو	فرا بردن	فر بُر
وی	دور از	نشردادن	وی بُر
هم	هم	با هم بردن	ها (ن) بُر

اکنون از این مشتقّات و مشتقّات دیگر بُر تنها ریشه و مشتق دآوردن، مانده و مابقی در زبان کنونی نیست؛ از این میگذریم که یک قسمت از بکار بردن واژه های اجنبی در زبان شاید از کم ظرفی کسانیست که میخواهند دانش فروشی کنند ولی یک قسمت دیگر هم برای آنست که پاره برای ادای منظور خود لغتی پیدا نکرده و ناچار دست بدامن لغت های اجنبی میزنند و این قسمت هم بیشتر بواسطه دسترس نبودن لغت های زبان ما است که هر قسمت آن در میان دسته وايالتي nuance پراکنده و محتاج به گرد آوردن است چنانچه اينجا نسب نيز پارسي را نياfته موقتاً خود آنرا بکار بردم - و نيز گذشته از اينكه بکار بردن کلمات نزديك بهم باعث طول کلام شده و فرصتی برای گوينده پيدا ميشود بيشتر با هم بکار بردن دو کلمه نزديك بهم پيدا گردن nuance است با آميزش آن دو.

بکار بردن واژه های اجنبی زبان را جامد و گنگ می فرماید؛ بگفته يکی از دانشمندان، زبان حکم آئینه را دارد که اگر پاک و نفّاف باشد بینه نده بدون آنکه بخود آئینه توجهی داشته باشد عکس خود را در آن

می بینند و اگر کدر و کثیف باشد نخست متوّجه نایا کی آن شده سپس
چهره خود را جستجو میکند - بودن لغات اجنبی نیز در زبان همیز
حالت را دارد زیرا گذشته از آنکه اهل زبان بدان خو نگرفته اد
ساخته‌مانش یا ساخته‌مان زبان فرق داشته و بمجرد شنیدن شخص متوجه
هیئت کامه شده و معنی آن را آنَا در نمی‌باید زیرا میان شنیدن و اندیشیدن
باید فاصله باشد و اگر بعداً بیاندیشد می بینند که از قسمت‌های مختلف
جمله از یک قسمت فقط مطلب و منظور در نظرش مانده و کلمات مربوط
بآن یادش نیست و از قسمت دیگر تنها خود کلمات را بدون فهم مطلب آنها
در نظر دارد که هنگام شنیدن بگوش او گرانی برموده .

ضرر دیگر که از پذیرفتن واژه‌های خارجی عاید زبان می شود
چون ساخته‌مان آنها با ساخته‌مان واژه‌های زبان یکسان نیست یا باید درست
و کور کورانه تحت یک معنی پذیرفت و یا دستور آن زبانی که لغت‌های
مذبور از آنهاست دانست بهمین لحظه است که برای درست گفتن و درست
نوشتن در زبان کنونی احتیاج بدانستن چند دستور زبان داریم و قواعد
مشکله زبانهای غیر نیز سر بار قواعد زبان ما گردیده - بگمان بندۀ عملت عمده
بر افتادن ریشه شناسی *étyologie* از زبان پارسی وارد شدن واژه‌های
بدون ریشه شناسی خارجی است که ظاهراً لغت‌های ریشه دار و قابل فهم هار
نیز مانند خود نموده و همانطور که به «**گَتَبَ**» نگاه میکنیم به «نوشة» هم
همانطور نگاه می‌کنیم و ملاحظه نمی‌کنیم که **گَتَبَ** همان **گَتَبَ** و

ویزی تجزیه نمیشود ولی «نوشتن» در پارسی دیرینه نی پیش ni-pish = از ریشه پیش pī مقالب کر **فتن** **مشغل** دادن، زینت کردن (نود پیدس = وراخ کردن، حک کردن) می‌آید (علت آن بوده که خط اخستین بار بر تخته نگها حک می‌شده)

پس چون واژه‌های خارجی در زبانی وارد شده و بخصوص غلبه ادراکند ناچار لغات آن را نیز بصورت خود درآورده و شاید دستور خود را از برآن تحمیل کنند، چنانچه در زبان کنونی بسیاری از قواعد عربی و شاید یانهای دیگر داشته و فهمیده بکار می‌رود.

ضرر دیگر آنکه اگر شخصی لغات مهجور زبان خارجی را بهر عنی که بخواهد بکار برداشته بازترس آنکه مبادا اورا بی سواد بخوانند هر آت پرسیدن نداشته و این سبب میشود که با تصدیق بالا صور از مطاب لذشته و آنرا فهمیده انگارد.

از این دو است که بودن واژه‌های اجنبی زبان را روشن و قابل هم نگاهداشته و بر عکس اندکای به لغت‌های خارجی که ساختمان آن بر ما حلوم نیست (بخصوص لغاتی که نسبت بزمان و مکان و موقعیت معنا یافشان می‌برد) زبان را کنک و نارسا می‌سازد –

ریشه شناسی **élymologie** در اینجا قدری از ریشه شناسی که بحث‌ناه بواسطه همان عواملی که پیش‌گفته شد از زبان ما بر افتاده گفته‌گویی کنیم: ریشه شناسی اهمیّت زیادی در زنده نگاهداشتن و فهم زبان دارد اخصوص در ترجمه و میزان کردن فکر آوینده به شنونده یا نویسنده به

خواننده خیلی دخیل است و از همین احاظ است که در کوچکترین فرهنگهای فرنگی ریشه و اجزاء سازنده هر لغت پهلوی آن نوشته که معنی حقیقی و سبب نامیدن هر چیز را بیان می‌کند بطوریکه هیچ وقت کلمه‌ای با کلمه‌ای از دیگر بمعنای خود اشتباه نمی‌شود، ولی در زبان کنونی کمتر مترجمی می‌تواند دیگر موضوع را چنانچه باید پروراند و در مقابل فکر نویسنده کلماتی بیابد که مراد برآورده شود و چنانچه همین ترجمه را بزبان اصل برگرداند و دوباره نشان نویسنده اصلی بدھند تصدیق کند که گفته خود اوست و اگر یک کتاب را بدون ترجمه برای ترجمه بدھد از هر یک چیزی کم و بیش متفاوت با هم و با اصل در می‌باید (در زبانهای دیگر نیز بعامت ترجمه بد و یا چندین بار برشتن ممکن است ولی نه بلا واسطه) البته علت ندانستن ریشه شناسی و قرار ذکر قتن کلمات در جای بخصوص خود که استحقاق معنی مخصوصی را دارد می‌باشد متلاً آن در زبان فرانسه بخواهد کلمه آوردن پارسی را ترجمه کنند هیچ چیزی با ندازه *apporter* استحقاق آن را ندارد زیرا \bar{A} و *porter* = بردن و در اوستا نیز آ- بر- می‌باشد و نیز برای از بر چیزی بهتر از *exporter* که از = *ex* و بردن *porter* = پیدا نمی‌شود البته مطلقاً منظور مقابله نمودن ریشه‌ها و ندهای از یک نوع نیست بلکه باید بفهمید از لغت چه منظور درین است و خود لغت چه می‌گوید پس باید کلمه مانند محفظه‌ای باشد که فکر را در خود نگاهداشته (و باصطلاح طوری معنی با ظاهر کلمه چسبندگی داشته باشد که فاصله در آن پیدا نشود) و در موقع عیناً در مغز طرف بگذارد بدون آن که تصرفی

در آن نماید و از کفته مادونفر چنان آگاه شوند که اگر آنرا بایکدیگر در میدان نهند اختلافی نداشته باشد و بدینختانه همین کنگی و عاریت بودن معانی کلمات است که اغلب از صحبت‌های ماهر کس به ذوق خود چیزی فهمیده و گاهی موضوع «سوء تفاهم» پیدا می‌آید، حال اگر کسی بگوید : یک کلمه خارجی را که یکبار شناختید کافیست یا فلاں کلمه لباس پارسی را در بر کرده چه اشکالی دارد، به ضرر راهی آن متوجه نشده است زیرا بکار بردن آن کلمه هر چند عادت شود، عادت به چیز نامناسب مثل آنست که هر روز یک حرکت زائده سختی را عادت کنیم و این عادت از سایر قوای ما بگاهد -

اندیشه در ساختمان لغات هر قومی نوعی در باره موجودات می‌اندیشد و سبک و سلیقه بخصوصی در باره ساختمان لغات مربوطه آن دارد و این قومها هم بسته به دوری یا نزدیکی نژاد طرز اندیشه‌نشان باهم در حال یکه قصدش یک صفحه نیلکون ثابتی باشد و دیگری آنرا کنبد کردند، بنامد با قومی بزبان خود «اتومبیل» را «خودرو» نامد در صورتی که دیگری آن را «رونده» یا «سیر کننده» بگوید البته فرق میان این دو آنست که در دوّمی هر وسیله‌ای ممکن است رونده و سیار باشد ولی بخودی خود و بدون کمک و وسیله خارجی نرود؛ و در اوّلی فکر کاملتر بعمل آمده و هر دو یک چیز را قصد کرده اند ولی طرز فکر کردنشان باهم اختلاف دارد.

ممولاً اقوام آریائی مانند هم می‌اندیشند و ساختمان زبان و ازه

هایشان تقریباً یکنون عاست مثلاً واژه interdit با انترختی (در اوستا) بک ساختمان و یک معنی دارد؛ همچنین هواپیما و aéroplane؛ نیوند understand در صورتی که فدغون 'طیاره' و فهم 'ساختمانی' شبیه به لغات زبان ما ندارد بعلاوه ریشه های زبان و سایر واژه ها و وند ها باهم نزدیکی زیاد دارند چنانچه از مثله ای که زده می شود بخوبی هویدا است:

زُنُ = لاتین: genu = فرانسه: genu = پارسی کنونی: زانو

سْتَرْ = انگلیسی: steer = پارسی کنونی: استر

ویر = لاتین: vir = پارسی کنونی: بل

ذِرْج = آلمانی: trugen = پارسی کنونی: دروچ (دروغ) از این ریشه است

آنت = انگلیسی: ende = end = آلمانی:ende به معنی انتهای

آنتر = لاتین: interus = فرانسه: interieur = پارسی کنونی: آنتر

ایسی = انگلیسی: ice = پارسی کنونی: یخ

کَوَم = یونانی: thermos = پارسی کنونی: گرم (انگلیسی warm)

اروز = لاتین: arbre = فرانسه: arbor = پارسی کنونی: درخت

آرژ = فرانسه: argent = پارسی کنونی: طلا

گَرْنَكَه = لاتین: gula: = پارسی کنونی: گلو = فرانسه: gorge

نَپَرَ = لاتین: neptis = پارسی کنونی: نبیره

گَرْوُ = آلمانی: to grip = انگلیسی: ergreifen: پارسی کنونی:
کرفتن

نَامَنْ = لاتین: name = nom: فرانسه: nomen: انگلیسی

پَشْنُ = انگلیسی: path: جاده

پَسْ = لاتین: pac-iscore = پاسیدن، محاکم بستن

پَرِسْ = لاتین: prier: فرانسه: prec-ari: پارسی کنونی: پرسیدن

پَسُ = لاتین: pecus: حیوان اهلی

پَذَ، پَذَّ = لاتین: pied = فرانسه: pieds: پارسی کنونی: پا

پُو = لاتین: pu-nir: فرانسه: pu-nire: پارسی کنونی: پالودن

فَرَشَ = فرانسه: frisch: fresh = انگلیسی: fraiche: آلمانی:

بَنْد = آلمانی: binden = فرانسه: bind: انگلیسی: to bind: پارسی کنونی: بستن

بَرُ = انگلیسی: to bear: پارسی کنونی: بردن

دَنْتَ = فرانسه: dent: لاتین: dens: پارسی کنونی: دندان

دِیس = لاتین: dicere بمعنی آموختن (کلمه dire از این ریشه است)

بو = انگلیسی: to be: پارسی کنونی بودن.

بی = فرانسه (bimoteur) bi ، بآرشن دو

یار = انگلیسی (jahr) year = آلمانی سال (از ریشه باقی مانده = رفتن)

مر = لاتین mori = فرانسه mourir = پارسی کنونی مردن

مد = لاتین medication = med-eri معالجه کردن (کمان می رو د

(mede cin از این ریشه است)

من = لاتین man-ere = پارسی کنونی ماندن

سپس = لاتین spec-ere = نگاه کردن

یوْن = لاتین jeune = فرانسه juven-tus = پارسی کنونی جوان

رَثَ = لاتین rota = فرانسه roue (از ریشه آر = رفتن، که

ارتش و ارتشاران از این ریشه است)

رَپ = لاتین rap-ere = انگلیسی to rob = پارسی کنونی - ربو دن

سِکِمب در لاتین scabellum = فرانسه scabeau (به معنی نردبار

(زوج)

سپر = لاتین spar-gere 'sper-nere = انگلیسی

پارسی کنونی سپردن

ستَرَ = انگلیسی star = لاتین aster = آلمانی Stern = پارسی

کنونی ستاره از ریشه ستَرَ = لاتین stru-ere 'ster-nere = پارسی منتشر

کردن، کشادن، که کستردن نیز از همین ریشه است

وَرِطْ = لاتین: vert-ere: پارسی کنونی: گردیدن

سُتا = لاتین: sta-re: انگلیسی: to stand = پارسی کنونی:

ایستادن

سُنیتر = فرانسه: neiger = پارسی برف آمدن در انگلیسی snow این روش

رادارد

آرم = فرانسه: arm: = انگلیسی: arm: ارمه

آسْتَ = فرانسه: os: پارسی کنونی: استخوان

آویستیه (با: aviser) = منجیده شود (ba: avis) یعنی اطلاع دادن

اُخْشَنْ = ساکسن: oxa: یعنی گاو نر

أُتَ = فرانسه et یعنی و

کِھْرَبْ = فرانسه: corps: = لاتین: corpus: پارسی کنونی: کالبد

دا = لاتین: da-re: پارسی کنونی: دادن

درْفْشَ = فرانسه: drap: درپوش

دُورْ = انگلیسی: door: پارسی کنونی: در

پُرسْکَا = آلمانی: prix: = انگلیسی: price: فرانسه: pris: پرسکا

مَرِّتَنْ = mortel = پارسی کنونی: میرا

مَنْحُشِيَه = پارسی کنونی: مگس = فرانسه: mouche: منحشیه

مَرْد = فرانسه: mordre بمعنی گزیدن

بُوز = پارسی کنونی بز = انگلیسی buck = آلمانی: Bock

رَوْن = فرانسه: ravin، از ریشه ری بعنی جدا کردن

بِرْوَت = انگلیسی brow = پارسی کنونی ابرو

رَب = آلمانی rob-en = ازکلیسی to rob = پارسی کنونی ربو دن

ذَوَّاَي = ناوبدن = فرانسه: naviguer، از ریشه سنا = شنا کردن

لاتینی (snager) nager (snare) = فرانسه: nare = لاتینی

وَرَازْ = لاتین verres = پارسی کنونی گراز

وَرِتَ = آلمانی Wert = انگلیسی worth بمعنی ارزش

وِيسْ = لاتین vic-us بمعنی دهکده

وِيا = لاتین via = فرانسه: voie = ازکلیسی way = بمعنی راه، طریق

سَرِدَّ = فرانسه sorte = پهلوی سرتک = پارسی کنونی

سرده بمعنی نوع

از ریشه مسن بمعنی مه و بزرگ واژه های مزدا، مغ، موبد،

مزدیستna: majestas (لاتین mage)، در اوستا

مثیست و در بهلوی مهست ساخته شده) می آید

نامگذاری با اصل و موجه و تناسب نام و نامیده و پیوستگی رشته

لغات و آنچه که از یک لغت و نام جامع انتظار می روید در واژه های

بارسی هویداست.

مثالاً: واژه های خوبشاوندی از اینقرار:

۱ - پَتَرْ یا پِیتَرْ = بارسی کنونی پدر = لاتین pater = آلمانی:

= انگلیسی: father فرانسه: pére این واژه از ریشه پا و پی = Vater

معنی غذا دادن است

۲ - مَاتَرْ = بارسی کنونی مادر = لاتین mater = آلمانی:

لکلیسی: mother فرانسه: mère این واژه از ریشه مابع معنی اندازه گرفتن متناسب

= to measure در فرانسه me-surer = انگلیسی me-tiri = لاتین

آلمانی: messen می باشد گرفته شده و از این ریشه آمادن، آمدن،

آرمودن، نمودن، پیمودن، فرمودن وغیره گرفته شده

۳ - دُخْ ذَرْ = بارسی کنونی دختر = آلمانی Tochter = انگلیسی

این واژه از ریشه دُخْ = ducere = لاتین ducere = آلمانی

گرفته شده to tug

۴ - بُرَاتَرْ = بارسی کنونی برادر = کتبیک = آلمانی

brother = لاتین frater = فرانسه: brother

این واژه از ریشه بُرْ معنی بردن و آوردن است که گرفته شد

در انگلیسی نیز bear است و بمعنی نگاهدارنده نیز هست

۵ - زَامَاٰتُرْ = داماد که از ریشه زَنْ = زائیدن ، تواید کردن

می آید

۶ - پُلُثُرْ = پسر از ریشه پو = pu-rifier

پسوندهایی که در این واژه ها بکار برده شده همه یکی است و همان

قرْ یا دَرْ می باشد که نشانه کارور است و در واژه های فرانسه و انگلیسی

مشاهده می شود

همین نظم و قرایب در سایر واژه های ایرانی دیده می شود

ریشه و واژه های پارسی در زبانهای نیز یافت می شود که قواعد

خود را بر آن مجری داشته مانند واژه های خودبکاری برندچون در عربی

جَنْكَ و جَنْكَكَ که از جنگ کر فته شده

حَاضَ ، حَوَّضَ ، إِسْتَحْوَضَ از حوض پارسی که در اوستا

آوَذ از ریشه وَذ ، وَذ = آب دادن ، خیس کردن کر فته شده

كَهْرَبَ .. . تَكَهْرَبَ .. . مُكَهْرَبَ : از کهربا

جَائِش (۱) .. . از جوشیدن

بَاسَ ، يَبُوسُ : از بوسیدن

كَاشَ ، يَكُوشُ : از کوشیدن

مانافیه : در اوستا ماچیش = هیچکس و مثل های زیادی از

(۱) مجله مهر شماره ۱۰ اسفندماه ۱۳۱۵ مقاله آقای سلطانی « سه هزار لغت فارسی در عربی »

ما هست که در پارسی کنونی نیز نشانه آن در مستان مکیرو مرد هست (کمان misunderstood در ... و ... و ... در ... و ... در ... باشد) با این ما مناسبت داشته باشند)

زمان در اوستا زُرْوان = پارسی کنونی زمانه = یونانی chronos

از ریشه زَرْ یعنی پیر شدن

سلاح (سلام) در اوستا سُنَس می باشد که از سُنَس بمعنی

خراب کردن ، فروگوختن آمده برق زدن بِرِج است، در لاتین flug-ere

جن در اوستا جَيْنی از ریشه جَن زدن ، کوختن کرفته شده

مسجد که میکویند پارسی است و اصلاً مَزْكَت می باشد

گناه در عربی جُناح است

اینها ممثل خیلی کوچک و کم بود و اگر کنجه‌گاوی شود دیده میشود

در زبانهای سامی بسیار واژه‌های پارسی یافت میشود چیزی که هست چنانچه

این قسم زبانها از زبان پارسی یا غیر لفظی وارد زبان خود کنند باشکالی

برخواهند خوردن اهر گونه واژه‌ای را بصورت جامد در ردیف واژه‌های

خود قرار می دهند ولی برای زبان پارسی مشکل است که با وارد کردن

لغات جامد با هر نوع واژه‌های بیگانه که برای او حکم جامد را خواهد

داشت نوع زبان خود را عوض کند

اکنون از نزدیکی وندهای پارسی و سایر زبانهای آریائی مثل هیزنیم

پیشوند آ در پارسی مطابق پیشوند a در لاتین و فرانسه است چون
arriver، آمدن، آراستن، amener، آوردن و همچنین
مانند پیشکذار (préposition) نیز بکار می رود: اب - آ - اب (لبال)
که ترجمه آن mot à mot، lévre à lèvre می شود

آیتیه = لاتین: ati = پسر

آیه = لاتین: epi = اپی = یونانی: بسوی

آیو = یونانی: آمفی = روی

آنتر = لاتین: inter = در میان

آن = یونانی: آن = در طول

آپ = لاتین: apa = یونانی: دور

آپ = لاتین: upo = یونانی: به

اُس = لاتین: ex = آلمانی: aus = پارسی: ز (زدن)

خارج، بر

نی = لاتین: ni، nī = پائین

پیتیه = لاتین: pati = یونانی: pati = پارسی: بی

پیر = فرانسه: péri = یونانی: peri = لاتین: pari = گردان

پَرَ = یونانی: para = فرانسه: para = پاسوی، دور از

فرَ، فُرُ = لاتین pro · pra

هَمْ = لاتین sum = یونانی: آما

پَيْتِيَه = لاتین potis: این پسوند امروز بصورت بَدْ درآمده چون

سپاه بَدْ (سپهبد)، هیر بَد

گرفتن واژه این نمونه مختصر برای آن داده شد که روشن شود تاچه اندازه زبان پارسی بزبانهای هم جنس خود نزدیکی داشته و برخلاف از یاره تاچه اندازه دور است اکنون که محتاج به فراگرفتن علوم و فنون و باز آوردن آنها به خاستگاه اولیه خودهستیم و ناچار بداشتن لغات می باشیم بهتر آنست که برای چیزهای تو پیدیدی که در نزدما سابقه نداشته ولغات یا نام آنها را در زبان خود نداریم به ریشه‌شناسی لغات مربوطه مراجعه نمائیم تا چکونگی اندیشیدن درباره آنها را در یافته سپس همان اندیشه را تاممکن است روی ریشه‌های همنوع و نزدیک و یا هم معنی آن کسرده و آن فکر را عیناً بزبان خود برگردانیم تاهم فهم آن آسان و هم از اصل دور نبافتاده باشیم زیرا لغات پس از وضع شدن در بوته آزمایش توده مردم قرار میدگیردو چنانچه نامناسب و عوامل ساختمانی آن ناجور باشد ازین رفته لغت بهتری جانشین آن می شود پس کلماتی که سالها امتحان خود را داده و دوام نموده بایستی از دانستن چکونگی آن صرف نظر نموده و دیگر همانطور که اروپائیان امروزه برای ساختن واژه‌های خود از زبانهای دیرینه لاتین و یونانی وغیره استفاده می کنند همیز موقع مناسب است که از ریشه‌های مختصر و پرمعنی و وندهای زبان‌های دیرینه پارسی استفاده کنیم.

چگونگی لغت برای آنکه یک لغتی بتواند برقرار مانده و کمتر

تغییر پذیرد

۱ - دارای ترکیبی باشد که اجزاء سازنده آن رو به مرفته معرف آن نامیده بوده و از آن حکایت کنند و تا بتواند همه صفات نامیده را درباره داشته باشد

۲ - آسان فهم باشد که هر کس بمجرد شنیدن با آن پی برد

۳ - روان باشد تا صورت آن تغییر پذیرد

۴ - قابل ممکن است با درنظر گرفتن معنای کامل لغت سعی شود کو تو باشد ولی معنای آن **علایمی** کوتاهی نشود چنانچه واژه آلمانی

un durch dring lich

پذیر خلش از میان نا

imperméable

در فرانسه

نا تراو ، ناتراوا ، (گذر نا پذیر)

پیارسی

البته در اینجا واژه آلمانی از فرانسه آن رسائز و واژه پارسی با آنکه بسیار ظریف و کوچک است با آلمانی آن برابری می کند و در عرب

کفته می شود : لا تَخْرُقُهُ وَلَا تَنْفَذُهُ الْمَوَائِعُ

un-durch-drang-lich-keit = imperméabilité

که عربی : كَوْنُ الشَّيْءِ لَا تَخْرُقُهُ وَلَا تَنْفَذُهُ الْمَوَائِعُ

و دریارسی «نا تراو ای» کوئیم

انجام گفتار آنکه تا کنون جنبش های زیادی برای برگرداندن واژه ها و پالودن زبان پارسی از زبانهای خارجی بعمل آمده ولی کمتر تا کنون چنانکه باید موفق شده اند زیرا گذشته از آنکه هر کس از پیش خود راهی برگزیده و مشارکتی در کار با دیگری نداشته جمعاً نیز دارای یک روش نبودند بعلاوه مرکزی که از آنجا نتیجه زحمتشان یکنواخت همگی را آگاه گردند در کار نبود -

ولی امروزه خوبختانه بواسطه روشن شدن افکار مردم و در دسترس بودن وسائل تحقیق بخصوص جستجوهای زیادی که علمای زبان شناس سالیان در این در راه ریشه شناسی زبان پارسی دیرینه و کنونی کرده اند قدمهای اساسی سریعی در این راه برداشته میشود که برای زبان ما که به پر تکاه هولنا کی رهبر بود مایه امید و رستکاری است و امید است که این زبان کهن بزودی رواج و رونق سابق خود را از سرگیرد

برای آنکه وندهای زبان پارسی که اساس لغت سازی این زبان است چنانکه باید بکار افتد و آشنائی کامل با این وسیله پر بهای پیدا شود اینجانب از دیر زمانی در صدد گرد آوردن آنها در کتابی بودم تا از کتابهای مختلف محققین مقداری گرد کرده و چنانکه بود در این نامه آوردم با این امید که بعدها مفصل تر و جامع تر در اینخصوص کتابی نوشته شده و این کتاب وسیله آغاز تحقیق در این باب گرد زیرا زبان پارسی از حیث وند باندازه دارند و تو انا است که اگر روزی همه آنها بکار افتد کسانی که بدون توجه بزبان خود از نارسائی آن کلمه مند هستند تصدیق خواهند کرد که آنچه درباره جامعترین و فصیح ترین زبان می توان گفت در زبان پارسی راست می آید.

بخش اوّل و چهارم این کتاب را از کتاب «اوودایرانیان» دارمستر استفاده نمودم بخش سوم را نیز از کتابی که گفته شد و دستور پهلوی چاپ هندوستان، بخش دوّم را از کتاب دستور زبان اوستا چاپ فرانسه از آن دهارله و از کتب دیگری که بیشتر استفاده شده یکی فرهنگ ادالجی کانگا که فرهنگ زبان اوستا و به زبان کجراتی و انگلیسی است، دیگر کتاب پل هرن است که پس از این بچاپ خواهد رسید البته فرهنگهای دیگر پارسی و زبانهای خارجی مورد استفاده واقع گردید که در موقع خود نام برده شده و هر یک از قسمت های این نامه هنگی به سندی می باشد و مخصوصاً کوشش شد که از گفتار نویسنده کان چیزی کم و کسر نگر دیده و تصرف و دخالتی نشده باشد در ضمن یاد آور می شود که وسائل طبع این کتاب باشکال زبادی برخورد و مدت زیادی بطول انجامید تا حروف لازم گرد آورده شد و با این وصف

باز چنانکه باید و سیله نمودن اصوات و حروف ممکن نگر دید لذا مختصر اعلاماتی که در این کتاب بکار برده شده ذکر میشود

* علامت شک یا ساختمان فرضی

۸۸ این علامت نقطه ختم کلام در اوستا است در اینجا برای جدا کردن مطلب بکار برده شده و بیشتر جلوی مطالب استخراج از فرهنگ کانگا کذارده شد و (۵) علامت ختم آنست

۱ نشانه صدائی بین اوئی می باشد

ئی نشانه یا کوتاه است که به کسره نزدیک می شود

ئی یا کشیده قراز اولی است

ئی یا کشیده تر ازدوی است

۱ (ن) الف است که در دماغ تلفظ میشود

برای سایر حروف در موقع خود با تلفظ حروف موجوده نموده شدند و امید است در چاپ بعد چنانکه باید عملی شود و مخصوصاً چون آنطور که باید کامل نبود بیش از ۳۰۰ نسخه که ۲۵۰ نسخه آن در دسترس قرار خواهد گرفت چاپ نشد و نیز از دوستان و دانشمندانی در گرد آوردن این کتاب بنده را راهنمائی نمودند سیاس کذارم

بخش نخست

وندهای پارسی دیرینه

الف - اشتقاق بوسیله پسوندها

پسوندهای پارسی دیرین

نوشته های پارسی دیرینه چندان فراوان نیست که بتوان یک فهرست جامعی از آنها فراهم نمود ولی باز دیده میشود که این زبان همه پسوند های مهم زند و سانسکریت را در بر داشته :

۱- آ، آ - برای ساختن واژه های نخستین از زیرش بکار میرفته :

در^وگ - آ = دروغ. در^نگ - آ = درنک. دور - آ = در.

- آ(ه) - بن ایستی های نخستین با این پسوند ساخته میشود:

رو^ج(ه) = روز.

- آن - برای بن ایستی های نخستین :

خ^شمپن = شب.

- آن - برای بن ایستی های نخستین :

[ه]^م - آر - آن = نبرد.

- آن - برای بن ایستی های در می :

وَرْكَانَ = هیرکانی یا (کرکان - مملکت کرکها) وَرْكَ بارش
کَرْكَ (دراوستا: وِهْرْكَ دَعَ سَلَوْدَ = تُلْقَ در لاتین: Vulpes
 در آلمانی و انگلیسی Wolf می باشد)

۶ - آین - برای فروزه هایه :

آَنْـكَـيَـنَ = از سنگ، یا = سنگی

۷ - ئی - برای بُنْ ایستی های نخستین :

دِیپِ = نوشته . بازِ = قبیله . ناوِ = کشتی . پَثِ = راه

۸ - ایش - برای بُنْ ایستی های نخستین

هَدَ - يش = زیستنگاه .

۹ - ای آ - نخست برای بُنْ ایستی های نخستین :

خَشَايَّةِ آ = شاه .

هُرْوِي آ = پیشین .

مُرْتِي آ = میرا .

دوم - نامهای قومی :

أَوْجِي آ = اهل آوج

بَابِي روْيِي آ = اهل بابیرو .

آرْمَنْيِي آ = ارمنه .

آَسْكَرْتِي آ = اسکرتی .

۱۰ - اَيْ آهُ - پسوند همسنجی می باشد :

وَهِيَزْ - [دات] .

۱۱ - گَكَ - برای بن ایستی های دومی :

آَنْ - گَكَ = سنگ . (۳ - و) ، (پسوندهای اشتقاقي - و)

۱۲ - كَكَ - برای فروزه های دوّمی :

بَنَدَ - كَكَ = بنده .

وَزَرْ - لَكَ = تو انا .

آَرِي - لَكَ = بی کیش .

۱۳ - مَ - برای فروزه های نخستین :

تَحْمَ = زورمند .

۱۴ - ماِ - برای بن ایستی های نخستین :

تَوْمَا = نژاد .

۱۵ - مَنْ - برای بن ایستی های نخستین و دوّمین :

آَسْ - مَنْ = آسمان .

دَسْيِ آَمَنْ (؟)

۱۶ - ن : نخست برای نامهای آهیخته نخستین :

وَشَنَ (در زند: وَسَنَ) بارش اراده است.

یا - ن = لطف.

۱۷ - دوم - برای فروزه های دوّمین بانخستین :

پَرَنَ = پیشین .

دَرْجَنَ = فربیب دهنده .

گَمْنَ = کم.

۱۸ - ر - برای فروزه های نخستین و دوّمین .

لُنْ-رَ = سوزان .

أُورَ = خداوندگار . (= إِهُ-رَ)

۱۹ - تَنَ - برای نام کندش :

گَرْ - تَنَ = کندش .

سَنْ - تَنَ = گوش .

۲۰ - تَرْ، تَارْ - نام کارور:

دَغْشَ تَرَ = دوستار .

۲۱ - تَرْ - برای نام خویشاوندی : (۱۷-و)

ما تر = مادر.

پیتر = پدر.

بر آتر = برادر.

۲۲ - تی - برای بُن ایستگاهی آهیخته یا نامهای آفزار نخستین :

شیا - تی = خوشبختی.

آرش - تی = نیزه.

۲۳ - تر . ایشت - برای همسنجی و برتری : (۱۰-پ) (۸-و)

۲۴ - تر - برای آهیخته :

خشه اثر = شاهی. (۲۰-و).

چیشور = بذر کاری (شاید چیه - تر باشد).

بسیاری از پسوندهای پارسی دیرینه در زبان پارسی کنونی بکار نمیروند و حسر زبان آنها را از ریشه متمایز نمینمایند.

پسوندهای پارسی دیرینه که در زبان کنونی آنها پی نمیبرند: آ. آ. ر. . تر . م. . من . آن . ن. آن . تر . (برای خوبشاندی).

ایشن . آه . ئی آه . ایشت . ئی آ . گ:

۲۵ - پسوند آ. آ. - از همه واژه هایی که باین پسوندها ختم میشده اند

بکلی افتاده:

کار در آغاز کار بوده است (۱۰۴-و)

دروغ « دروگ-آ »

درنگ « درنگ-آ »

سپاه « سپاد-آ »

کوش « کوش-آ »

در « دور-آ »

سوار « آسبار »

ری « رگما »

ماه « ماه »

و در پارسی دیرینه هم این پسوند بیگمان بکارساختن واژه های نو
نمیرفته و جانشین آن واژه ها ساختمان هائی با پسوند آک که در زبان
پهلوی آک و در زبان کنونی (۰) میباشد کردیده ولی نمیشه وان گفت که
پسوند آک جانشین پسوند آ کردیده چون پسوند لَ نه تنها با واژه هائی که
با پسوند آ تمام میشده اند اضافه شده بلکه به واژه هائی که آخر شان هم
آ بوده بیوسته و همان طور ~~بکه~~ به واژه های با پسوند آ بیوسته بـ

انباز های با پسوند **ت** و واژه های با پسوندن **ه**م پیوسته است

چنانچه :

پارسی کنونی	پهلوی	پارسی دیرینه
کرد	گرْ تَكْ ولْهُو	گرت

پارسی کنونی	پهلوی	زند
پاشنه	پاْشَنَكْ لِهْدَنْهُو	پاشن

۲۶ - دوم - پسوندر - : وارونه شدن پسوند و تخفیف باقتن در تلفظ
با ازین رفتار **کامل** حرف ماقبل سبب آن شده است که کوچکترین
ائز و نشانه از ترکیب واژه باقی نماند و دیگر ذاتیه زبان حس نمیکند
که همان ریشه ایکه واژه سوختن را تشکیل داده واژه سرخ و سفتن
و سوداخ هم از آنست .

واژه های برف . گُرْز . نرم . ازی که بتوان از روی آن
فهمید که این واژه ها ترکیبی از تکه های نخستی و ف - ر . و ز - ر .
نم - ر . میباشد نگذارده است .

۲۷ - سوم - پسوند **ئر** :

اگون دیگر چیزی رابطه بین تار (نخ) و **ئتر** (در سانسکریت
ئتر) که واژه نهادن و انباز تدھ (پهلوی ۹۵۹) بارش پارچه را نشان نمیدهد
همچنین بنظر نمیآید که واژه خوار مرکب از سه جزء - هو - آ - ئر -

وَرْكَانَ = هیرکانی یا (گرگان - مملکت گرگها) وَرْكَ بارش
گرگ (دراوستا: وِهْرْكَ دَعَ سِلُود = ترلو، درلانین: در آلمانی و انگلیسی Wolf می باشد).

۶ - آین - برای فروزه هایه:

آَنْـكَيْنَ = از سنگ، یا = سنگی

۷ - ئیه - برای بُن ایستی های نخستین:

دِبِي = نوشته . بازِي = قبیله . ناوِي = کشتی . پَثِي = راه

۸ - ایش - برای بُن ایستی های نخستین

هَد - يش = زیستنگاه .

۹ - ای آ - نخست برای بُن ایستی های نخستین:

خَشَايَشِي آ = شاه .

پُرُوي آ = پیشین .

مُرْتِي آ = میرا .

دوم - نامهای قومی:

أُوجِي آ = اهل أَوَجَ

بابی رووی آ = اهل بابیرو .

آرمَني آ = ارمنی .

آَسْكَرْتِي آ = اسکرتی .

۱ - اَيْ آهُ - پسوند همسنجی می باشد :

وَهِيزْ - [دات] .

۱۱ - گَكَ - برای بُن ایستی های دوّمی :

آَتْنُ - گَكَ = سنک . (۳-و) ، (پسوندهای اشتقاء - و) .

۱۲ - كَكَ - برای فروزه های دوّمی :

بَنَدَ - كَكَ = بنده .

وَزَرْ - لَكَ = تو انا .

أَرِيدَ - لَكَ = بی کیش .

۱۳ - مَ - برای فروزه های نخستین :

تَحْمَ = زور مند .

۱۴ - ما - برای بُن ایستی های نخستین :

تَوْمَا = نژاد .

۱۵ - مَنْ - برای بُن ایستی های نخستین و دوّمین :

آَسْنُ - مَنْ = آسمان .

دَنْسِي آمنْ(?)

۱۶ - نَ : نخست براى نامهای آهیخته نخستین :
وَشَنَ (در زند: وَسْنَ) بارش اراده است .
يَا-نَ = اطف.

۱۷ - دوم - براى فروزه های دوّمین یا نخستین :
پَرَقَ = پیشین .
دَرَوْجَنَ = فریب دهنده .
كَمْنَ = کم .

۱۸ - دَ - براى فروزه های نخستین و دوّمین .
ذُخْ - دَ = سوزان .

اوْرَ = خداوندگار .) = آهُ - دَ)
۱۹ - قَنَ - براى نام کنش :
گَرْ - قَنَ = کنش .

قَسْ - قَنَ = گویش .

۲۰ - تَرْ، تَارْ - نام کارور :

دوشْ تَرْ = دوستدار .

۲۱ - تَرْ - براى نام خویشاوندی : (۱۷-و)

ما تر = مادر.

پیتر = پدر.

بر آتر = برادر.

۲۲ - تی - برای بُن ایستگاهی آهیخته با نامهای آفزار نخستین:

شیا - تی = خوشبختی.

آرشن - تی = نیزه.

۲۳ - تر . ایشت - برای همسنجه و برتری: (۱۰-پ) (۸-پ)

(۸۱-و)

۲۴ - تر - برای آهیخته:

خشه اُتر = شاهی. (۲۰-و).

چیتر = بذرکاری (شاید چی - تر باشد).

بسیاری از پسوندهای پارسی دیرینه در زبان پارسی کنونی بکار نمیروند و حس زبان آنها را از ریشه هتمایز نمینماید.

پسوندهای پارسی دیرینه که در زبان کنونی با آنها پی نمیبرند: آ. آ. ر. تر. م. من. آن. ن. آن. تر. (برای خوبشاندی).

ایشن. آه. ئیه. ئی آه. ایشت. ئی آ. گ:

۲۵ - پسوند آ. آ. - از همه واژه هایی که باین پسوندها ختم میشده اند

بكلی افتاده:

کار در آغاز کار بوده است (۱۰۴-و).

دروغ « دروغ آ »

درنگ « درنگ آ »

سپاه « سپاد آ »

کوش « گوش آ »

در « دور آ »

سوار « آسبار »

ری « رگا »

ماه « ماه »

و در پارسی دیرینه هم این پسوند بیکمان بکارساختن واژه های نو
نمیرفته و جانشین آن واژه ها ساختمان هائی با پسوند آک که در زبان
پهلوی آک و در زبان کنونی (۰) میباشد گردیده ولی نمیشه وان گفت که
پسوند آک جانشین پسوند آ گردیده چون پسوند لَ نه تنها با واژه هایی که
با پسوند آ تمام می شده اند اضافه شده بلکه به واژه هایی که آخر شاف هم
آ بوده پیوسته و همان طور یکه به واژه های با پسوند آ پیوسته بـه

انباز های با پسوند **ت** و واژه های با پسوند **ه**م پیوسته است

چنانچه :

پارسی کنونی	بهملوی	پارسی دیرینه
کرده	گرْتَکْ ولُهُو	گرت

پارسی کنونی	بهملوی	زند
پاشنه	پاشنَکْ لِهَنْهُو	پاشن

۲۶ - دوم - پسوندر - : وارونه شدن پسوند و تخفیف یافتن در تلفظ
با ازین رفتار **کامل** حرف ماقبل سبب آن شده است که کوچکترین
ائر و نشانه از ترکیب واژه باقی نماند و دیگر ذاته زبان حس نمیکند
که همان ریشه ایکه واژه سوختن را تشکیل داده واژه سرخ و سفتن
و سوراخ هم از آنست .

واژه های برف . گُرْز . نرم . ازی که بتوان از روی آن
فهمید که این واژه ها ترکیبی از تکه های نخستی وف - ر . وَزْ - رَ
نم - ر . میباشد نگذارده است .

۲۷ - سوم - پسوند ئُر :

اگون دیگر چیزی رابطه بین تار (نخ) و ئُر تئتر (در سانسکریت
تئتر) گه واژه تئیدن و انبار تیده (بهملوی ۹۳۹) بارش پارچه را نشان نمیدهد
همچنین بنظر نمیآید که واژه خوار مرکب از سه جزء - هو - آ - ئُر -

بوده و بادشوار از سه جزء دُشْ - هُوْ - آُتر باشد بهمین قسم واژه شهر مرکب است از ریشه شـ(خـشـ) و پسوند هـ(هـرـ) آُتر در پارسی دیرینه شهر خـشـانـتر میباشد) و واژه پـهـلـوـی (در پارسی کـنـوـنـی پـورـ . در پـهـلـوـی دـورـ (عـدـلـ) است) با پـسـرـ مشـتـقـ پـوـ آُتر مـیـباـشـد حال چـنـاـنـچـهـ دـیدـهـ مـیـشـوـد آُتر از دست رفته است .

۲۸ - چـهـارـمـ - دـیـگـرـ اـزـ پـسـونـدـهـاـئـیـکـهـ زـاـپـدـیدـشـدـهـ اـنـدـ پـسـونـدـ مـ وـ پـسـونـدـ منـ مـیـباـشـندـ . ولـیـ منـ بـوـاسـطـهـ يـكـیـ اـزـ اـشـکـالـشـ مـاـنـ کـهـ شـبـاهـتـ ظـاهـرـیـ باـ رـیـشـهـ کـهـ واـژـهـ مـاـنـسـتـنـ دـارـدـ پـیـداـ وـ مـتـمـایـزـ مـیـباـشـدـ .

ساخـتمـانـهـایـ باـ پـسـونـدـ مـ پـسـونـدـشـانـ بـهـ مـ تـخـفـیـفـ يـافـتـهـ وـ اـبـنـ مـ جـزـ رـیـشـهـ گـرـ دـیدـهـ وـ دـیـگـرـ کـاـهـشـ پـذـیرـ نـیـسـتـ وـ پـسـونـدـ منـ هـمـ درـ بـیـشـتـرـ واـژـهـهـاـ بـهـمـ بـنـ طـرـیـقـ تـخـفـیـفـ يـافـتـهـ وـ عـلـتـ اـحـتـمـالـ مـیـرـوـدـ بـکـارـ رـفـتنـ آـنـهـاـ درـ اوـاـخـرـ دـوـرـهـ پـارـسـیـ دـیرـینـهـ بـعـجـایـ يـكـدـیـگـرـ بـوـدـهـ اـزـ طـرـفـیـ هـمـ بـوـاسـطـهـ غـلـبـهـ سـاـخـتمـانـهـایـ باـ . آـ وـ هـمـچـنـیـنـ اـزـ بـیـنـ رـفـتـنـ سـاـخـتمـانـهـایـ حـرـفـیـ ؛ سـاـخـتمـانـ منـ اـزـ دـوـرـاـهـ بـاـبـنـ قـاعـدـهـ مـلـحـقـ شـدـهـ يـكـیـ آـنـکـهـ بـهـ مـ تـخـفـیـفـ يـافـتـهـ وـ دـیـگـرـ آـنـکـهـ بـرـ عـکـسـ بـصـورـتـ منـ بـاـ مـاـنـ بـزـرـگـشـدـهـ (درـ پـارـسـیـ نـوـبـنـ مـاـنـ)

اـکـنـونـ دـیـگـرـ زـبـانـ مـشـتـقـاتـیـ اـزـ مـ وـ مـاـنـ لـمـیـسـازـدـ وـ واـژـهـهـایـ مـرـکـبـ

زیرین را هم مثل یک واژه ساده ابتدائی حس می‌کند:

تَهْمٌ از تَخُّ + مَ . گِامٌ از گَا + مَ . بَامٌ از با + مَ

(شاید بامی) . دَامٌ از * رَا + مَ، (در اصل رَا + منْ) . نَامٌ از نَامَ، (* در اصل نَا + منْ) . دَيمٌ از دَأ + مَ، (در اصل دَأ + منْ) . جَرمٌ از * چَرُ + مَ، (در اصل چَرْمنَ) .

جَشمٌ از * چَشْ + مَ، (در اصل چَخْشَنَ + منْ) . تَخْمٌ از تَوْخٌ + ما . دَزمٌ از * رَمْنَ + مَ: (در اصل رَمْنَ + منْ) . بَرْسُمٌ از * بَرْسَنْ + مَ، (در اصل بَرِسْنَ + منْ) . بَيمٌ از بَأْ + مَ، (* در اصل بَأْ + منْ) . پَيمٌ هم و واژه پهلوی است بآرش شیر خوردنی از * پَأْ + مَ، (در اصل پَأْ + منْ) . دَامٌ از * دَا + مَ (در سانسکریت دَا + منْ) .

بعلاوه واژه بوم را که ترکیب از بو و پسولدمی است که ظیه آن اقتاده باید جزو صورت بالا حساب کرد.

همچنین واژه‌های زیرین با مان ترکیب یافته:

دَرمَانٌ^۴ از * دَرْ + مَانْ (در فرهنگ اوستا: دَرْ = محکم

(۱) - شفق (۲) - نگاه (۳) - دام شکار (۴) - دارهستیر مینویسد درمان از ریشه دَرْ که سانسکریت آن دَرْ یعنی حفظ کردن و محکم داشتن و استوار کردن است آمده و واژه دُرْ دُرْ در زند و ذرُو در سانسکریت بارش صحبت و سلامت است و واژه دُرْ واخْ یا دُرْوای که در شهرهای شمالی خراسان بآرش صحبت و سلامت است از همین ریشه است همچنین در اوستا از این ریشه ترکیب و مشتقانی موجود است ل.

داشتن، حفظ کردن).

آسمان از آس + من (از ریشه آس به ۱۱ - د، و بولد های اشتقاقی برگردید).

میهمان از هم آنمن:

ای رمان = دوست و میزبان، مرکب است از آری + من (در اوستا آیری من = فرشته آرامش و خوشبختی، خدمتکذار.. واژه آیری = نجیب زاده، محترم، آرین با ایرانی و همین واژه از ریشه آر = بچشم بزرگی و احترام نگریستن می‌آید).

ریسمان^۱ از ریس + من میباشد.

دو ترکیب زیرین را که با مان است نباید با مان در ترکیب های بالا اشتباه نمود:

الف - ترکیب های با پسوندمان (از ریشه منه با آش یادوفکر.)
(۴۰-و) شادمان در زندشاتو - منو میباشد.

پشیمان و ایرمان هر دو بیک آرش و مرکب انداز مان = منه و بیک ریشه دیگری که در پشیمان بجهول و در ایرمان کمات میرود که ایر از زیر که بالاخره آنرا به ترکیب * آدیری او - منو یعنی فکر پائین افتاده) بر میگرداند باشد:

(۱) ریشه آن ریس است که ریشن و ریسم از آن مشتق شده.

ب - ترکیب های با پسوند مان (بآرش زیستگاه) که در پارسی
کنونی مان است چون کشمان (یعنی کشته از).

- پنجم - پسوند آن :

روزن در پهلوی روجن ^{۱۲} و در پارسی دیرینه رُجْ - آن
ای باشد،

انجمن در پهلوی : سِرِجَن و در پارسی دیرینه هَنْجَمْ - آن می
باشد،

میهن در پارسی دیرینه مَأِثْ - آن میباشد، در پهلوی هَنْجَرِا
(در اوستا . مَأِثَنْ = اقامتگاه و مسکن از ریشه میث = اقامت کردن،
اعسکن کردن ، ملاقات کردن to Meet ، باهم زندگی کردن) (۷۴-و)
هاون در پارسی دیرینه هاو - آن میباشد . (وند های اوستا بادداشت
هماکی).

گردن در پارسی دیرینه * وَرْتْ - آن میباشد .

هندگاهیکه پسوند ن پسوند دومی واقع میشود با پسوند بالا همراه بخت
میشود چون :

پَرَنْ = شب پیش که پارسی دیرینه آن پَرَنْ (= پیشین) میباشد
(۱۰۵-و)

میدان در زند مَيْذَ يَانَ میباشد (در فرهنگ کانگا : مَيْذَ يَانَ =
میان از مَيْذَيَ = پاندازه ، متناسب (آرش اصلی) ; وسط ، نصف در

آلمانی **Mitte** در لاتین **medius** در انگلیسی **middle** از ریشه مَا بآرش سنجیدن و اندازه کردن در لاتین : **me-tiri** ، در فرانسه : **metre** ، در آلمانی **messen** ، در انگلیسی **to mete** و **me-surer** و از همین ریشه مَا واژه ماه که در لاتین : **mensis** و در فرانسه : **mois** و در آلمانی **Monat** و در انگلیسی **month** است بیداشده و نیز از همین ریشه مَا کامه مادر ساخته شده که در لاتین : **mater** در فرانسه : **mère** در آلمانی **Mutter** ، در انگلیسی **mother** میباشد (بفرهنگ کانک مراجعه شود) .

۳ - ششم پسوند ن - :

دان = جای ، در اصل دا - ن است . (۴۴-پ)

زین	» زا - ن »
زبان	» زیا - ن »
بن	» ب - ن »
روغن	» روغ - ن »
روشن	» روخش - ن »
بان - پان	» پا - ن » (۳۵-ک) : (۳۶-پ)
ستان	» ستا - ن » (۹۴-ک) : (۶-پ)
ستون	» ستو - ن »

خشین در اصل خشائی - ن است .

آفرین « آفری - ن »

دین « داد - ن »

به این پسوند نیز باید باقیمانده های پسوند نیو و پسوند

لن راهم اضافه کرد :

خون در اصل وُه - نید میباشد .

رشن « رش - ن »

در مثالهای بالا فقط صدای آخر واژه افتاده ولی در مثالهای

بر همه پسوند افتاده است :

پر در اصل پَر - ن میباشد

فَر | * هوارِ - نه
فَر | فَر - ن

کم در اصل گمن - ن

پسوندن که به * ناف تبدیل یافته بود (یعنی بزرگ شده بود)

از این وقتی :

تشنه در زند تَرْشَن میباشد

گرسنه * کِرسن - ن (?)

دوشنه از ریشه دُزْ (*دُخشنَ)

چاشنَه ۱

۳۱ - هفتم پسوند آنْ :

شَبَنْ که در قرآنی شَبَنْ رَزْ یعنی روز و شب دیده میشود خشپ
- آنْ میباشد . واژه منحصر آنْ شب است که خواه از خشپ
و با از خشپا گرفته شود .

جوان در زند یَوَنْ میباشد و نهایتی آنْ جوان را که مشتقی است
که بواسطه کشیدن آنْ پیدا شده با پسوند آنْ که از آنْ مشتق شده
خلاوط کرد .

۳۲ - هشتم پسوند خویشاوندی تَرْ : چون این پسوند طبیعتاً مورد استعمالش کم بوده نه و انتهی میدانی برای خود بدست آورده
واژه های پَتَرْ . مَا تَرْ . بُو اتَرْ . به پدر ، مادر ، برادر ، تبدیل
یافته و در زبان مانده اند ولی در جوار این شکل شکلهای کوچک
دیگری پیدا شده چون در بهلوی واژه هات (فارسی آنْ
ماد) که از آن مشتقی در زبان مزبور مانند مَا تَكْ ^{کندک} و (در
پارسی کنونی ماده) پیدا شده که بکار تشخیص نوع حیوانات
ماده میرود و دیگر واژه بهلوی برات ^{لِرَم} از این قبیل است .

(۱) در لاتین *cæna* در قدیم : چاشنَ باید در اصل ^و چرشنَ بوده باشد

همچنین واژه نِپْتُرَه در زبان دیرین با واژه نِپَاتْ جانشین یکدیگر می شده اند از بین رفته و بجای آن از واژه نِپَاتْ واژه نِپَاتلَک و سپس نواده درست شده از طرف دیگر هم از واژه کوچک شده * نَپْ واژه نِپَی بآرشن نوه و سپس نبیره ساخته شده است.

۳۲ - نهم - پسوند ایشْ این پسوند اکنون دیگر باقی نمانده و دو شکلی که در نوشته های دیرین هدیش و هدیش را پدید آورده اند اکنون نمایان نیستند. این پسوند را نباید با اشْ (۱۸-ک) که از پسوند اشْ پهلوی که آنهم از پسوند دیرین ایشْ درست شده اشتباه کرد ولی شاید همین پسوند ایشْ خود از پسوند ایش که در بالا گفته شد آمده باشد و در این صورت این کارد در دوره های خیلی پیش صورت گرفته و ما از آن آگاهی نداریم.

۳۴ - دهم - پسوند اِ (۵) - که نخستین آن آمن میباشد:

روز	لِه	از	رُوحْ + آهْ	است
هوش (مرک)	سُوند	از	أُوشْ + آهْ	»
بوی (وجدان)	لِاد	از	بُوذْ + آهْ	»
تم (تاریکی)	لِام	از	تمْ + آهْ	»

خوب از هوآپ + آه »

۳۴ - یازدهم - پسوند ئی - :

باژ در پارسی دیرینه : باژ - ب می باشد.

۳۵ دوازدهم - پسوند همسنجی و برتری ئی آه ، ایشتم (۱۰-ب)

به : وَهْيَ آ (۰) میداشد. در بهلوی : او - .

مهیست که در زبان پهلوی است متشتم است بوده است .

۳۶ - سیزدهم پسوند ئی آ ۲ - : (۱۳-ک)

شاه در پارسی دیرینه خشای ئی

مرد « د مرّتی آ میداشد .

۳۷ - چهاردهم پسوند گئی - :

سنگ در پارسی دیرینه آنگ و در زند آسنه گئی است .

یادآوری - آوای کوتاه در پسوندهای همزنگی (consonnantique)

هنگام گذشتن پارسی کنونی کشیده میدشوند چنانکه واژه جوان

در زند یَوَنْ است و پسوند وَنْ بترتیب وَنْ و وَنْ شده و همچنین

پسوند تَرْ منظما تارْ گردیده است .

(۱) پسوند آه شاید فروزمهای ساخته است مثلا در سانسکریت سوپن svapas و

در زنده آه می باشد .

(۲) این پسوند باین صورت از بین رفته ولی صورت بزرگ شده ان که ئی کئ باشد
مانده و در پارسی کنونی ئی و در بهلوی ئیک است .

پسوند های مزبور آنهاهی هستند که در نهشته های سنگین
و سبک (Faible) موجود بوده و نهشته های سنگین غلبه
کرده.

در پسوند زار یک کشش کاملی دیده میشود (۴۷-ك)

بخش دوئم

وندهای اوستائی

یادداشت و سپی

واژه‌های اوستائی مانند همه واژه‌های زبانهای هند و اردو با ای ای به ساده وهم نه (composé) بخش می‌شوند.

واژه‌های ساده از ریشه‌های آدھی (attributif) یا فرنامی ریشگان‌ها بصورت خمس (flexion) ووند‌ها (پیشوند، پسوند) ساخته می‌شوند. ریشه‌های آدھی بکار ساختن نامها و کهوواژه‌هار فقط و ریشه‌های نماری (démonstratif) فرنامها و واژه‌های تغییرناپذیر و خرد واژه‌ها (particule) ووند‌هارا می‌سازند؛ ما در اینجا تنها به نامها پرداخته و فرنامها و کهوواژه‌ها پس از این خواهد آمد. پاره‌واژه‌ها بمنظور می‌آیند که از ریشه خالص درست شده‌اند

چون:

تُ (ه = توانستن)

درِشْ (دهرش س ۱)

تقریباً کلیه متن ضمن یک ریشه و یک شکل خمس اند چون:

آفشن (ه از آپ ده = آب = لاتین: aqua).

۱ - ریشه‌های خالص مخصوصاً در آخر هم نه ها یافت می‌شوند.

وانخش (۵۰ از ریشه وَچْ ۸۷ - ک).

و یا يك ریشكان ويک شکل خمش می باشند چون :

تنهش (۵۰ از تَنْ = تن = پهلوی : ۱۱۳)

آسپ

نامهای بیسو (nominatif-accusatif) که «نامی» و «درائی»

یکانی آنها به آ (مد) ختم نشده و همچنین بسیاری از نامهای نرینه و مادینه در نامی (nominatif) یکانیشان دارای ریشكان خالص و ساده می باشند چون :

آهُ، نَيْرِي، مَنُو (آسن)، دَائِق و غیره

و در پاره این ریشه دوبرابر کردیده چون :

پاپ = محافظت کننده. (از پا به سه محافظت کردن،

دفاع کردن)

واژه های ابتدائی با پیوستن پسوندی درست می شوند که پسوند نخستین یا ساختمانی نامیده میشود و از این راه ریشكان پدیده می آید چون :

وانه-شْ، وَچْ- او، تَه- أُشْ، تَه- أُ- مْ

برای ساختن واژه های مشتق، پسوندی که پسوند دو مین یا اشتقاقی نامیده میشود به واژه های ساده افزوده می گردد. در هر دونوع کاهی آواهای ریشه بوسیله *gouna* کشیده و فرآخ میشوند کاهی ها.

مکرر و با دماغی می گردند، پسوند هایی که تولید این خاصیت را
می نمایند عبارتند از:

آ، آنگه، آن، تر، نی، ن، م، من، ی

مثال:

آش = خواهان ۰ از ایش = خواستن

خشی = فرمایروا ۰ از خشی = فرماندادن

آنگه = کینه جوئی، آزار، اهانت ۰ از ئین

= افسردن

هاون = هاون ۰ از ه = فشردن

زانی = تازیاوه ۰ از زی = چیره شدن، هشیاری

بیداری

هئوم = نام کیا مقدسی است (رجوع به بستهها

شود از رسشن ه)

راودی = (زمین) قابل آبیاری ۰ از رد با رد =

جاری شدن

گام = کام ۰ از گیم = آمدن (صفحة

(۷۸ - ل، ۵۰ - پ)

سولک = روشن ۰ از سلک (سُج) = سوختن

رامن ر° = رامش و از رم ر° آرمیدن (صفحه)

(۷۸ - ک)

رم ر° (ن) = خوشحال شوان . خوشحال کنان ر° از

رم ر°

درنگک از درج

این پسوندها به دو بھرہ بخش هیشوند : نامگانی (nominal)

و کهوازه‌ای

الف - پسوندهای نامی

۱ - پسوندهای ساختمانی

این پسوندها یا ساده‌اند یا همنه ،

پسوند های ساده : آد، آک، آد، آت، آن، آن

پسوند های همنه : آک آدو، آک آدو، آن آدو، آن آدو میباشند

نخست .. پسوندهای ساده

۱ - پسوند آد :

آم آم° = نیرو نیرو° از ریشه . آم آم° دلیر بودن

۱ - کانگا جسارت نیز ترجمه نموده . دار مستتر آموئظ را نیرومند ترجمه کرده

گر ودلد = کنش هم گر ودل = پارسی کنونی:

کردن = فرانسه: = لاتین: = créer: = کردن پهلوی ۱۱۹۱۶

- پسوند آنگه نه، آسن دده، او ط؛ برای آهیخته:

= متنگه کندزدزه = یاد همیش، از من

اندیشیدن = لاتین: me-min-isce: =

= رونگه = فضا هم کشادکی، از ریشه رغ له

کشادن

- پسوند آن نه:

أُرُون = روان (روح) هم مرکب از: اُر = دراز؛

فراغ + آن = زندگی کردن، نفس کشیدن (و)

آسن ددهم = سنگ هم از ریشه آسن دده = تند

رفتن (۱۱ - و . پسوندهای اشتقاقی - و)

- پسوند آنج، برای زی (سوی):

ویژ ونج = هرسوی . مرکب است از ویسب

= همه (بسکانی) هر (یکانی)، تمام، کامل = پهلوی: اعدا؛ با پسوند

آنچ.

- پسوند آر دل برای کارور:

تُرْ لِمْ مَدْلَ = مرد، نر هم انسان، بنیاد آن آندر مدل مدل

می باشد هر کب از آن = زندگی کردن نفس کشیدن (۳ - و) و
آر مدل نشانه کارور (۷۴ - ک) .

۶ - پسوند آر مدل ۴؛ برای کردار (acte)

آور = باوری، از آو = باوری کردن.

يَا رِ يَسْلَع = سال هم از ریشه يا رس = رفتن،

راه رفتن است؛ در انگلیسی year و در آلمانی yahr می باشد.

۷ - پسوند ئی د، برای نام و فروزه :

أَزِيد = مار = لانین : آلمانی : Anguis : آلمانی : Unk

يونانی : Exis (صفحه ۸ - ک)

زیرید کردن = سبز .

۸ - پسوند این د، برای کارور :

تَجْيِينْ مَدْلَرْ دَلْ = دونده، از ریشه تج مدل = ناختن.

۹ - پسوند ایشن د و د، برای آهیخته و غیره

باشر = سوار که واژگونه بزرگ است و آن افتاده یاد می کنیم هم از ریشه تر

مَدْلَ = سواری کردن می باشد

سُتِیْرِیش نَدَدْلَانْد = بستر

۱۰ - پسوند أَبْرَای بُنْيَسْتَی و فَرَوْزَه :

اِيشُ = خط

اِرْزُ = مستقيم

۱۱ - پسوند أَدْ :

اِشْدُ = آماج

۱۲ - پسوند أَشْ :

وَفُشْ = فَرْزاَنْكَى، اَزْوَپْ = رونق دادن

۱۳ - پسوند آُونْكَه ؟

۱۴ - پسوند لَكْ ۶۰ بَرَای نَام و فَرَوْزَه :

سوَلَك = مفید

۱۵ - پسوند تْ ۴۰ - پس از رِيشَه هَای كَهْواَزْهَای :

خْشنوْط = فَرْزاَنْكَى .

۱۶ - پسوند دَ ۴۵ بَرَای انبَاز و نَام :

زَسَتْ كَدَدَدَدَد = دست

أُشتَ دَوَ ۴۵ = سلام و سلامتى .

۱۷ - پسوند تر، ت، ذر، برای کارور:

پاتر هسته‌ده = پشتیبان (واژه دختر که در انگلیسی

و در آلمانی daughter است باین پسوند می‌باشد. در

اوستا دفع ذر که از ریشه دفع = دوشیدن (بلاطه: ducere و

انگلیسی: to tug سنجیده شود) باضافه پسوند ذر. نوع در پارسی

کنونی از همین ریشه است

۱۸ - پسوند ته هد، برای کردار و کارور:

جیه ته = پیروزی

پیه ته هد هد = رئیس، باد (۳۳. ک) و پیه ته آرش

های زیرین را دارد

۱۹ - پسوند پیه ته لهد = سر، صاحب، رئیس ... چون:

سپاد پیه ته دهه ده = سپاهبد

۲۰ - پیشوند پیه ته لهد = دوباره، پی. ضد، پشت. در فرانسه و لاتین

red و re =

پیه ته وچ = باسخ

۲۱ - پسوند ت، برای کار و وسیله (moyen):

رت = صاحب کار

خُرَّتْ = خرد $\textcircled{ه}$ مرکب است از **گر**^و**مدل** = نگریدن

بعلاوهً پسوند دت.

۲۲ - پسوند دت برای آهیخته و فروزه:

گـاـثـ = سرود $\textcircled{ه}$ از ریشه **گـاـ** = سرود خواندن

فـرـیـمـثـ = دوست، محبوب $\textcircled{ه}$ از **فرـیـ** = دوست داشتن

مهربانی کردن، مدح کردن، ثنا خواندن، مبارکباد کفتان، دعا کردن

و آفرین نیز از این ریشه است آ - فری = مبارکباد کفتان، دعا

کردن، نفرین به کفتنه دار مستتر، نا - آفرین می باشد (۱۰۴ - و)

۲۳ - پسوند **ثـیـ**، دـتـ برای آهیخته:

چـیـهـثـیـ = تنبیه شرعی

هـیـثـ = رابطه

۲۴ - پسوند **ثـرـ**، **ثـرـیـ**، برای افزاری و آهیخته

ما(ن) **ثـرـ** = قانون $\textcircled{ه}$ امر الهی، اسرار کیش زرتشتی

راـثـرـیـ^۱ = راستی $\textcircled{ه}$ ارشن $\textcircled{ه}$ درده = درست

راست، اخلاقی، ارشی $\textcircled{ه}$ درده = راست، صاف، صادق

۱ - پس از سعد و شهد **ثـرـ مـلـدـ** گذارده میشود چون: اُرُویسْتَرَ = غصه.

۲۵ - پسوند **تو**، برای آهیخته و انباز :

وا(n) تو = کلمه هم مرکب است از **وْن** = ظفر یا فتن،

غلبه کردن که در لاتین نیز همین ریشه است : vincere از **vaincre** در لاتین گرفته شده و بلکه ریشه دیگر: **وْن** در اوستا دیده میشود که با آرش محترم شمردن، کرامی داشتن، با احترام **کریستان** = لاتین: **ven - erare** که در فرانسه **vénérer** می باشد.

جا(n) تو = کشتی هم از ریشه **جن** = زدن

۲۶ - پسوند **توْن**، **تارِ** = برای کردار وغیره.

کِرِ توْن = کار کردن

۲۷ - پسوند **ذ** **فـلـ** (از ۴۷):

میزـذ = مزد هم از ریشه مید **گـو** = دادن، موافقت کردن، کرم کردن.

۲۸ - پسوند **ذـ** **هـ** برای پی کفت:

آـذـ = آنجا هم **آـوـ** = این و آن.

۲۹ - پسوند **ذـ** **هـ**، برای مادینگی و آهیخته:

هــذـیـهـلـهـ **هــ** = دشمنی.

۳۰ - پسوند **ذـ** **هــلـهـ** (= **تـهـلـهـ**، **ذـ** **وـلـهـ**)

يَدُو خَذْرَ = نیرومند

وند قَ لَهَدَ ، برای آهیخته و فروزه و انباز.

وند آنْكَهْ لَهَدَ نَهَ ، برای آهیخته ...

خَوَرِنْكَهْ سَهَدَلَهْ لَهَدَ نَهَ = در خمشن از ریشه خَوَرْ

ل = درخشیدن .

وند نَيَهْ ، نُ

رَئُخْشَنْيَهْ = روشنائی . رخش هم رُجْنْكَهْ

بَشَهْ رُجْ (۶۲ - ک)

تَفْنُ = حرارت(تف) ، تب ، تاب ، از ریشه تَپْ سَهَدَهْ =

شدن ، درخشیدن = لاتین : tep-ere :

وند مَ كَادَ ، برای بقایتی و فروزه :

أَسْمَ سَهَهْ لَهَدَ كَادَ = هیزم ، از ریشه ، ئیزْ د =

ختن .

گَرِمَ = گرما ، هم از ریشه : گَرْ = سوختن .

ونانی (thermos)

لَدُنْهَهْ = برشته ، مرکب است از پیر و لَهَدَ (۱۰۷ - و) + ئیزْ د + ث هَهْ (۱۶ - و)

۳۵ - پسوند **منْط** ، ها نند پسوند دیدش

گرمنط = سهی **شُرور** و مضر نیز معنی دارد

گر = زهر که آنهم از **گر'** = دریدن، بلعیدن است

۳۶ - پسوند **منْ** کا **بدم** :

دان و **دوه** و **کادم** = دید، باصره، از ریشه دی

دیدن

۳۷ - پسوند **می** **گد** . برای بنیستی و فروزه :

بومی = زمین، در پهلوی **گدا** و در پارسی کنوی

می باشد از ریشه بود که در لاتین: *fu-turus*، در انگلیسی: **to be** ،

پارسی کنوی بودن است می آید

۳۸ - پسوند **ی** **رده**، برای بنیستی و فروزه :

فری = دوست؛ از ریشه **فری** = دوست داشتر

(صفحه ۶۴ - ک)

آیری **ددلود** = آرین، آرینائی (۱۲۲-و)

۱ - این ریشه بجز ریشه ایست که در پسوند ۴۳ دیده شده، واژه های زیرین از این ریشه است *or-are*: **glutton,gourmand, to gurgle,to gorge,etc**

می باشد (واو و کاف بهم تبدیل می شوند . صفحه ۲ - د)

۲ - در صفحات غربی ایران **بی** و در اشعار با باطاهر دیده میشود ل.

- پسوند **ي** در لد، برای بایستی و انباز آینده:

پيٰتى - دىچى لەدەم - **لەمەم** = پاشان، از

دېچ **لەم** = تهی نکردن.

دائى وەطادە = گول زدنی، از هب و سر =

گول زدن

- پسوند **ي**، برای بنيستی و فروزه:

مېنى^{وو} **ياد** مېنۈ؛ از رىشە كەلم = ياد کردن؛

.me-min-isce (در لاتین: ۹۲.ك)

پسوند **ر** **لە** برای بنيستی و فروزه:

ۋۆز = گرز

سۇر = دلیر

- پسوند **رى** **لە** (مانند پسوند پیش):

تىغىر؛ **ئىز** **لە** = نوك تىز، از تىچ = تىز کردن

- پسوند **و** (چون پسوند بالا):

زىر^{وو} = پيرى

واژه انگلیسي mind سنجیده شود و نيز در لاتین mens و mentis واژه مشتقه دیگری را داده اند.

هُدْرَوَ = هر

٤ - پسوند وَنْ (چون پسوند دیش) :

آذَنْ = راه هم جاده، اسپریس

ایْسَوَنْ = مستولی

٤٥ - پسوند وَنْطُ ، برای بنبستی و فروزه:

آئِرُونْطُ = قند

٤٦ - پسوند وَرِ

أُرْثُ وَرِ = نمو، روده

٤٧ - پسوند آوْنَكَهْ

٤٨ - پسوند شَسَ ، شیه (سَدَدَ ، سَيَّدَ دَدَ)

. drap = درفش هم در فرانسه:

اَرْشِيدَ = دیگمبر .

٤٩ - پسوند هَنَدَ برای نامهای دیاره:

دَاوْنَكَهْ = نام یکی از اشخاص مشهور و با

خردمند و راز نگهدار نیز هست .

٥٠ - پسوند هَيَّهْ :

با تبع و تیشه سنجدیده شود ل .

داهیه = بوج-ودآینده، خلقت یه از ریشه «دا» و سه

که دارای آرشهای زیرین است :

۱ - **دا و سه** = دادن، در لاتین: *dare*، در فرانسه

do-nner

دات و سه = پارسی کنونی: داده = لاتین: *datus*

داتر و سه = دهنده = پهلوی *قهرمل*، فردوس

dator : لاتین : **قهرمل**

= *Faire* : لاتین : **facere** = فرانسه = لاتین : **فراسته**

انگلیسی : **to do** = ساختن، خلق کردن، گذاردن، تعیین کردن.

دات و سه (= پارسی کنونی: داد = پهلوی *قهرم*)

= برقرار شده، قانون، عدالت.

داتر و سه (= پارسی کنونی: دادار = پهلوی:

قهرمل، *قهرمه*) سازنده، خالق.

۲ - **دا و سه** = دانستن

۳ - **دا و سه^۱** = بریدن

دات و سه = دندان

۴ - **دا و سه**

۱ - شاید داس از این ریشه باشد ل.

دوم - پسوندهای هم نه (composed)

۱ - پسوند (آن داد) آینیدسْ داد داد

هیدَينيسْ داد داد = کرسی، مقر

۲ - پسوند آینی داد داد

دُرَيني = شرور (۴۵ - پ، ۷۳ - ک)

۳ - پسوند آيری داد داد

تَخَيرَي = مایع . از ریشه تَلْ مَدُو (= پارسی کنونی

تاختن) = دویدن، روان شدن، شتابتن، چکه چکه شدن، چکیدن

۴ - پسوند آک داد، آک داد، برای کارور :

نيوَيلَك = شکار کننده .

۵ - پسوند آت برای چگونگی :

ارِزَتْ دَعَى دَعَى = سیمین دَعَى دَعَى = ارزیز و

با واژه لاتین argentum از یک ریشه است.

۶ - پسوند آت، برای کردار :

ورَثَ = پشتیبانی، از ریشه وَرَ = پنهان کردن،

پوشانیدن، پناه دادن (صفحه ۵۸ - ک).

۷ - پسوند آن داد برای وسیله و فروزه :

چرَق نهاد اسباب کار . از ریشه چرْ نهاد

(صفحه ۷۱ - ک)

زَئِينَ كَوَافِرْ زَمَانِي

۵ - پسوند آنَّی نهاد، هافند پسوند پیش و برای انباز ناگذیر:

مِرِنْ چُنْيَ = واجب است که بیافتد (occidendum، آمن نهاد، برای انباز:

۶ - پسوند آمن نهاد، آمن نهاد، برای انباز:

بَرِمَنْ لَهْلَعَهْ = برده، از ریشه بَرْ نهاد

بردن.

۷ - پسوند آی نهاد، برای بنیستی و فروزه:

نَاوِي = روان (این واژه از ریشه سُنَا نهاد

آب تی کردن، تفسیل که در لاتین nare^۱ و در فرانسه nager میداشد
می آید).

۸ - پسوند آر نهاد:

جَوَرَ = کوشان به، کوشنده بسوی چیزی

(۱) در اصل snare بوده (کانگا). در بارسی کنونی شنا و ناو و ناویدن و در فرانسه: naviguer = ناویدن از این ریشه است. ناو در بارسی با آرش کشته است و در لاتین nef از این واژه است) ناوه نیز با این ریشه مناسب دارد ل

۶۲ - پسوند آری مُلَد، برای فروزه:

وَذْرِي = بر نده

۶۳ - پسوند آن سَلَم، برای کردار، کارور، انباز:

غَنَان سَلَم = کشنده هی از ریشه جن زدن

کشتن، نواختن، فروکوفتن.

۶۴ - پسوند گَن بَلَن برای کردار.

۶۵ - پسوند تَوْنَظ، برای انماز:

وَى بِرِ تَوْنَظ = واکستران.

۶۶ - پسوند تَيَّادَلَد، برای انباز:

أُپَمِي تَيَّ = باستی امیدوار بود، لازمست منةظر بود.

۶۷ - پسوند تَرَ، تَرَهَلَد:

داَسْتَرَ = دندان.

۶۸ - پسوند دَآوَ دَولَد، برای هرگهی:

دَزْدِيَاه وَدَكُو دَسَد، از دربشهه دَدْوَدَو — دادن

۶۹ - پسوند نَيَ:

دَفْشَنَى — فروکوفته

٧٠ - پسوند منَ كَاهْلَهُ ، مانَ كَاهْلَهُ ، برای افزایی:

دَأَمَانَ وَ دَعْوَهَكَاهْلَهُ = دید.

٧١ - پسوند مینیه كَادَلَهُ :

دا سْمَيْنَى وَ سَدَهَكَادَلَهُ = سخی هه از ریشه هس و عده

تو انگر بودن

٧٢ - پسوند زیَ لَرَهُ برای کاروَر و فروزه :

وَذْرَى = بالغ، از ریشه وَد، وَذ = زناشوئی کردن.

٧٣ - پسوند وَنَ :

آسْتِرَوَنَ سَدَهَمَلَسَدَهَمَلَهُ = پلیدی، که از آس +

، to spread = stru-ere، ster-nere = لاتین سْتِرَدَهَمَلَهُ ()

(to strew می باشد.

٧٤ - پسوند وَرَ :

مِيْثُورَ = جفت (يك زن و يك مرد)، از ریشه

ميْطَ دوست داشتن: محبت کردن، التفات داشتن يکي کردن

ميْشَرَ = پهلوی ۱۱۴ پارسی کنونی مهر (فرشته روشنی)

پیدمان، دوستی) از همین ریشه است.

دسته دیگر از پسوندها هستند که چون کم بکار رفته اند
تنها نام آنها برده میشود:

آتنگه، آهو، آیم، اید، ایو، ایس، اید
آتر، اور، ز، تن، تور، تری. تن، «تم، تم»، «ثی
لی»، «تونگه، م، می، یا(ن)س، ش....

بالاخره پسوندهایی هستند که از پیوستن پسوند آن
به پسوندهای ساده ای پدید آمده اند، برای آنکه آنرا به واگرایش
(نامهایی که به آختم شده اند برگرداند چون :

أرونت (أرونٌ)، هوينگه (هوينـگـه)
نـرـ (نـرـ) آستـرـونـ (آستـرـونـ).

۲ - پسوندهای اشتقاقي

این پسوندها به واژه هایی که دارای یک پسوند نخستین می باشند
می پیوندد و این پسوند یا شکل خود را نگاهداشته و یا از نظر خوش
آهنگی تغییر نموده و یا کاهی بکلی از میانه میروند چون.
نخست: روچنگه. دوم: روچنگه (پسوند آ)، روچهـنـ
(پسوند این). اوچنگه، اوچـنـست.

واژه نخستین در ریشه و یا آخرش (در صور تیدکه آخرش آوائی باشد) پاره اوقات gouna (۱) میدکیرد چون :

آسنَ ، آسنَ (آسنَ ددل^ه آسنَ ددل^ه بـ آرش نزدیک ، از نزدیک . از ریشه آسِن دد بـ آرش پیتفاقتن ، تندرفتان بوده واسب ، سنگ ، آسمان ، واژه های دیگری از همین ریشه گرفته شده) (۱ - د) ، (۳ - و)

دْنَگَهُ + آ — دْنَگَهُو (دْنَگَهُ و د^ه بـ آرش راز نگاهداشتن ، دیدن) اما

آزْنَگَهُ ، آزْنَگَهُو را درست می کند (آزْنَگَهُ باـ آرش عالم از ریشه آه د^ه باـ آرش هستن ، در لاتین : esse و در فرانسه être است) و ممکن است نیز بدون پسوند باشد .

پسوندهای اشتقاقی تقریباً همان پسوندهای ساختمانی می باشند
بنا بر این تنها کفايت می کند آنها اینرا که مربوط بقسمت اخیر نیستند
معین ساخت و در آنجا « آ » آغازی عموماً نخستین است .

پسوند آنَ ، آنَ پسوند نیائی می باشد :

۱ - از اصطلاحات گرامری سانسکریت می باشد .

وی و نگهنه از وی و نگهه او == (پدر جمشید)
 (صفحه ۴ - ک)

۷۶ - پسوند آین (آین) برای فروزه مشتق از بنیستی :
 زَرَنَابَنَ بآرش زَرَبَنَ از زَرَنَ (زَرْ كَهْلَ) — برق زدن
 و زرد بودن و زَرَنَ بآرش طلا از ریشه مزبور است و زَرَنَ که از
 زَرَنَ کرفته شده بآرش طلائی و زَرَبَنَ است و در آلمانی نیز Zorn
 این ریشه را دارد)

۷۷ - پسوند آون (آون)

مرشتن (مرش) — خراب کردن و منهدم کردن ؟ یا
 مر + ش) (مر کهْلَ به صفحه ۱۵ - ک نگاه کنید)

۷۸ - پسوند آتی برای آهیخته :

و نیتیه بآرش ضربه (۸۰ و نیتیه بآرش فتح ، فروکوبان
 مظفرانه از ریشه ون بآرش فروکو قتن ، زدن ، پیش بردن ، فتح
 کردن) در لاتین Vincere که واژه فرانسوی Vaincre از آن
 ریشه است که آرش آن نیز غلبه و فتح کردن است (و نیز ون که ریشه
 غیر از ریشه مزبور است بآرش کرامی و بزرگ داشتن است در لاتین
 و واژه فرانسوی venerer بآرش کرامی و بزرگ داشتن از
 همین ریشه است .

۷ - پسوند آئیق، برای جا:

گاوَيَن $\text{گاو} + \text{ي} + \text{ن}$ = محوطه چهار پایان؛ از گـو (گـاو)

در انگلیسی Cow و در آلمانی Kuh می باشد)

۸ - پسوند آزی، برای فروزه مشتق:

آهُراني = متعلق به اهورا یا اهوری، از آهُرا (آهُرـ

بآرش جانخش، زندگی دهنده) چنانچه در کانکا نیز دیده میشود:

آهُورَمَزْدا $\text{اهور} + \text{مزد} + \text{ا}$ - کادکو سـ بـ آرش هستی بخش،

بزرگ دان، یا خالق آـ کـ بهر چیز، قسمت اول مرکب است از آه مـ

بآرش هستن، و آر مـ نشانه کارو قسمت دوم مرکب است از مـزـ

کادک بآرش بزرگ و دا و سـ بآرش دانستن (۵۰، ۳۰ و؛ صفحه

۸۰ - ک؛ صفحه ۶-پ)

۹ - پسوند ایشت برای برتری (۸ - پ؛ ۲۲ - د)

مـزـیشت از مـزـ (۸۰-و)

۱۰ - پسوند چـ، مشتق از کـ:

زـیـرـیـچـ؟ (زـیـرـیـچـ کـدـدـاـدـسـ = دیویکـه گـیـاهـهـاـ رـاـ

مسـومـ مـیـ کـنـدـ وـ دـشـمنـ اـمـرـ دـادـ (= جـاوـدـانـیـ) است.

۱۱ - پسوند تـرـ، برای فروزه جایمندی (situation) و هم سنجهـیـ.

(۱۰ - ب : ۷۲ - د)

وی تَرْ بآرش آنسوی قرار گرفته ، آنسوی واقع شده
آُو جَسْتَرْ بآرش خیلی زورمند ' قوی تر (از ریشه
وَزْ بآرش تقویت و پشتیبانی کردن که در لاتین vig-ere می باشد
گرفته شده .)

۸۴ - پسوند تاُطْ ' برای آهیدخته :
هَثُورَوْ تاُطْ ، بآرش هروسب ' کامل ، فراوانی ' صحبت ' راحتی؛ از هَهُورَوْ بآرش هر می باشد .

۸۵ - پسوند تمَ برای برقراری : (۱۰ - ب)
آُو جَسْتِمَ = فوق العاده قوی یا قویترین . آلو جَی بآرش
نیرومندو نیرومند تر از ریشه وَزْ (۸۳ - و)

۸۶ - پسوند تُو ، (تَسْ) برای بی کفت « :
آیویتو بآرش رو برو ' در مقابل ' از آیوید می باشد
۸۷ - پسوند ذَی ؟ ' برای هر کهی .

پسوند نُتَ که از انباز یافروزه ایکه باه نُتَ » ساخته شده پدید آمد
سو كِنْتَ بآرش در خشان .

۱ - این پسوند با پسوند فرانسوی té = لاتین tatem, tas در آلمانی : سنجیده شود (د - ح) immortalité = آمر تاُتْ که از مَزْ کَمَل (۱۰ - ک) می آید

- پسوند **ی**، برای فروزه هر بوط به چیز (شی).

- پسوند **ی آتو نگه** (ی آن)، برای مسنجه:

آتو جیا نو با آرش قوی تر (۸۳-۸۵ و)

- پسوند **ش و د** (در جلوی اُ و ئی، شّ):

فشوش = آبادان کردن.

- پسوند **شید و ده** (در جلوی اُ و ئی، شیه):

تُو یشید = قوی، از ریشه دُت (صفحه ۱). وندهای اوستا

(مراجعه شود)

- پسوند **ه**، هی (سُ، سَی)

سرو نگه از سرو با آرش کرنای (سرنای)

ب = پیشو فدهای گهوازهای

ریشه های گهوازهای غالباً بواسطه پیوستن یک حرف، مخصوصاً

یک حرف دندانی یا سوتی بزرگ و افزوده میشوند چون:

پرِت، (= پارسی دیرینه پرَت) از پر با آرش جملکیدن

ارزد از اُرد = جاری شدن (رُذ لدو، رُذ لد)

(آرش روان و جاری شدن)

- با **corne** سنجیده شود؛ در انگلیسی: (س به ه زیاد تبدیل میشود). ل

خوَفْسُ از خُوبُ = خفتن

شَهْوَشُ = پیشرفتن، جلو رفتن.

خُرْشُ از خُرُ = ظالمانه رفتار کردن

زَرِشُن از زَرِ بچنگ آوردن، در چندگال گرفتن

دِيُوزُ از دِيو = خدعاه کردن، گول زدن

و با پیوستن لئیه یا پسوند لئیش؛

خُرْلَيِشُ از خُرُ

خُشنَيِشُ از خُشنُ خشنود^۱ شدن و واژه

خشنودت در اوستا از همین ریشه است، و خشنون به آرش تیز کردن، و

خشن بآرش دانستن و کسب دانش کردن نیز هست.

واژه های همنه

همان قاعده ای که برای ترکیب واژه های سانسکریت و یدیک^۲

موجود است واژه های اوستا هم تقریباً همان قاعده ها را داشته و

در آن ترکیب های که واژه ای و نامکانی دیده میشود.

ترکیب های گهواژه

ترکیب های گهواژه ای مشتمل است بر یک گهواژه که قسمت

۱ - آبی الله مردوخ « نود » را بآرش حالت دانسته و بکاربرده اند (بدنود در مقابل خشنود) ل. ۲ - که کتب مقدس هندو « دادا » ها بآن نوشته شده. ل

دوم تر کیب را تشکیل داده و یک پیشوند «بی گفتی» یا یک نام که قسمت اول آنرا می سازد.

الف - پیشوندهای که در ترکیب های کهواژه بکار می روند

اینها هستند:

۹ - پیشوند آیتیه عدد ۳۵ با رش بیالا، آنسوی = لاتین: ati (کانکا آرش آنرا

«پس» نوشته، آیتیه - بر عدد ۳۵ - ر دل = پس بردن)

۹ - پیشوند آیمیه بآرش بسوی، روی؛ در لاتین api در یونانی اپی

آیمیه- دوا(ن) نر = مه دار، میغناک، بارانی دوا(ن)

نر = مه؛ ابر، از ریشه دوا(ن) ن. بآرش بکلی پوشیده شدن می باشد)

۹ - پیشوند آیوی، آیمیه بآرش پی، روی، در لاتین: abhi، در یونانی

آمفی [ه آیمیه، آیمی، آیوی دریارسی آ و آف (آیوید- رُج =

افروختن) در یونانی epi (به واژه épidémie نگاه کنید) بآرش

بر بالای، بالا؛ نزدیک و نیز در ترکیب ها بآرش های بسیار و افزون

دیده می شود. ۶۲ - ک]

آیمیه- گَی بآرش نگاهبان زندگانی از گَی بآرش

جان که آنهم از گَی بآرش زندگی کردن است.

آیمی بَیوِیْشَت = بسیار باری کنندۀ از ریشه بَرل ^{دله}

بآرش بردن

آیوید - آور بآرش پوشیده از ابر، آور بآرش ابر،
مرکب است از آپ ^{ده} + رَلَه؛ آپ ^{ده} بآرش رفتن، موفق
شدن. تجاوز کردن. اتفاق افتادن، کسب کردن می باشد.

آیوید - وَنْتِيَه = استفراغ، از ریشه وَم = قی
کردن، استفراغ کردن است در لاتین نیز همین ریشه است: vomere
و در فرانسه vomir و انگلیسی vomit: [] .

۹۶ - پیشوند آن تَرِ بآرش میان، در (آن تَرِ در پارسی کنونی: اندر، در
لاتین: inter در آلمانی: under در انگلیسی: under بآرشهای در
در داخل در میان، ۷۶-ک)

آن تَرِ - أُختِيَه = قدغن، أُختِيَه = کلمه، گفت. مرکب
است از وَچ (صفحه ۸۷-ک) = کفتن و تیه ۹۵ و ۹۶

آن تَرِشتا بآرش اندر ایستادن، معلق بودن (بین زمین
و آسمان) مرکب است از آنتَرِ + ستا ^{دهمه} که بآرش ایستادن و
در لاتین نیز sta re و انگلیسی stand است.

۹۷ - پیشوند آن بآرش در دنبال، در طول، و در بونانی: آن می باشد

(۱) این واژه با واژه interdit یک جور ساختمان دارد ل

در خصوص پیشوند آن^۱، کانگا چنین می نویسد:
پیشوند آن^۱ بآرش سزاوار و درخور بودن چه از حیث درجه و چه از
حیث تذاصل و در یونانی ana می باشد) :

آن^۱ - پویش^۲ بآرش چاق باندازه^۳ . پویش^۴ به آرش آبادانی
فراآنی .

آن^۵ ختی^۶ بآرش صحبت موافق کردن (باقاعد دینی)
اختی آرش آن در (۹۶-و) گفته شد

۹۱ - پیشوند آپ^۷ بآرش دور شوان ، در لاتین apa یونانی آن آپ^۸ (آپ
دلله^۹ پیشوندی است که برای دوری ، جدا^{۱۰} و نفی بکار می رود در یونانی
و در لاتین apo^{۱۱} abs^{۱۲} ab^{۱۳} است در یهلوی عهد در فرانسه و انگلیسی

نیز از این پیشوند استفاده می شود
چون واژه abstention (پیشوند ab^{۱۴}) و واژه^{۱۵} (abjuration)

(پیشوند abs^{۱۶}) و نیز در فرهنگهای فرانسوی این پیشوند ها را

برای دوری و نفی و جدا^{۱۷} می نویسند . ل
(۲۲، ۷۲، ۷۷، ۸۲ - ک ۲۵ - پ)

آپ^{۱۸} - گیتی^{۱۹} = کربش و کربز . گیتی از ریشه^{۲۰} گا =
آمدن .

آپ^{۲۱} - گی^{۲۲} = محروم از زندگی . گی = جان ، از

ریشه گی = زندگی کردن (۹۵ - و)

آپ سُت = ناستودن؛ بدآمدن (از کسی یا چیزی) از دین

سُت = ستودن.

۹۹ - پیشوند آو = و اپس گرانیدن (در کانگا برای آو آرشهای زیرین نوشته است: نزدیک 'بسوی'، درزیر 'دور' و نیز برای نفی بکار می‌رود (۶۳ - ک)

آواز = ترک کردن . زا گس بآرش انداختن

آودر = تند کردن از در و دل بآرش داشتن

آوگن = چاله، کو دال از آوگن = چال کردن

گود کردن. گن بآرش کندن است از ریشه گن، Canal نیز از همین ریشه است.

۱۰۰ - پیشوند آوی، آیی = بسوی (آوی، بآرشهای نزدیک، بسوی با، برعکس . کانگا)

کانگا Canal را از ریشه کندن دانسته در فرهنگهای پارسی نال را بآرش کنال آورده و برای آن شعری استشاد کرده اند.

در زبانهای هند و اروپائی کاف و ژ پیش از «ن» حذف می شود مانند know و نام که اصل آن ژ نامن بوده و ژ حذف شده، نامن و بعد نام گردیده یعنی چیزی که باعث شناسائی می شود (صفحه ۹۲ - ک) پس اگر بتوان قانون گذشته را بر نال اطلاق کرد می شود آنرا از ریشه کنال دانست که کاف آن بر حسب معمول حذف شده. (ذ - ب)

آوید-بر = بردن یا آوردن. بَرْل مَدْل بارش بردن است

آوید-میشر = دشمن میتر، در هم شکننده پیمان استوار

آوید-آم = غیرت، همت. إِمَ جرم داشتن شجاع بودن

- پیشوند آ = بسوی، تا به (الی)، (الی - ک) = لاتین:

چنانچه در فرهنگهای فرانسوی نوشته شده، ad مانند پیشوند در فرانسه

بکار رفته و از پیشکذارهای لاتین است که آرشن آن، به، بسوی، برای،

میباشد بسیاری واژه‌ها دارای این پیشوند هستند که صور تهای مختلفه:

at، as، ar، ap، an، al، ag، af، ad، ac، a

چون: aggravate، affiner، adverbe، accaparer، aborder

attribuer، associer، arrêter، apprendre، annoncer

میشود چنانچه دارمتر در خصوص این پیشوند میگوید این پیشوند

پیشکذار فیز هست با این معنی که آس پیشکذار در پارسی عیناً à

پیشکذار فرانسه است و طبق شرح فرهنگ کادکانیز این موضوع واضح

میشود:

آس پیشوندی است به آرنهای: بسوی، نزدیک، پهلوی

با، تاحد = لاتین: at = فرانسه: نکلابی:

آجم = آمدن به، نزدیک شدن. جم = رفتن، آمدن،

ریشه گی = زندگی کردن (۹۵ - و)

آپ سُت = ماستودن؛ بدآمدن (از آسی یا چیزی) از ربا

سُت = ستوون.

۹۹ - پیشوند آو = واپس گراییدن (در کانگا برای آو آرشهای زیرین) نوشته است: نزدیک، بسوی، درزیر، دور، و نیز برای نفی بکار میروند (۶۳ - ک)

آوزا = ترک کردن. زاگس بآرش انداختن

آودر = تند کردن از در و بدلا بآرش داشتن

آوگن = چاله، کودال از آوگن = چال کردن

گود کردن. گن بآرش کنن است از ریشه گن، Canal نیز از همین ریشه است.

۱۰۰ - پیشوند آوید، آیز بسوی (آو؛ آرشهای نزدیک، بسوی، با، بر عکس. کانگا)

کانگا Canal را از ریشه کنن دانسته در فرهنگهای پارسی نال را بآرش کنال آورده و برای آن شعری استشهد کرده اند.

در زبانهای هند و اروپائی کاف و ژ پیش از «ن» حذف می شود مانند know و نام که اصل آن ژ نامن بوده و ژ حذف شده، نامن و بعد نام گردیده یعنی چیزی که باعث شناسانی میشود (صفحه ۹۲ - ک) پس اگر بتوان قانون گذشته را بر نال اطلاق نمود میشود آنرا از ریشه کنال دانست که کاف آن بر حسب معمول حذف شده. (ذ - ب)

آوید-بر = بردن یا آوردن . بُرْل دلا بازش بردن است

آوید-میشر = دشمن میتران ، در هم شکننده پیمان استوار

آوید-آم = غیرت ، همت . آم = جرم داشتن شجاع بودن

- پیشوند آ = بسوی ، تا به (الی) ، (الی - ک) = لاتین :

چنانچه در فرهنگهای فرانسوی نوشته شده ، ad مانند پیشوند در فرانسه

بکار رفته و از پیشکذارهای لاتین است که آرش آن 'به' ، بسوی 'برای'

میداشد بسیاری و ازمهای دارای آن پیشوند هستند که بصور تهای مختلفه :

at ، as ، ar ، ap ، an ، al ، ag ، af ، ad ، ac ، a

چون : aggravier ، affiner ، adverbe ، accaparer ، aborder

attribuer ، associer ، arrêter ، apprendre ، annoncer

میشود چنانچه دارای سه تر در خصوص این پیشوند میگوید این پیشوند

پیشکذار فیز هست با این معنی که آس پیشکذار در پارسی عیناً à

پیشکذار فرانسه است و طبق شرح فرهنگ کارگانیز این موضوع واضح

میشود :

آس پیشوندی است به آرتهای : بسوی ، نزدیک ، پهلوی

at ، تاحد = لاتین : فرانسه = à : نکلابی

آجم = آمدن به ، نزدیک شدن . جم = رفتن ، آمدن ،

آ- بَرْ س- ل = آوردن . بَرْ : بردن

آ- دا س- و س= بدانستن . دا و س: دانستن (۰۵-و)

آ- مات س- کس- هد = آماده

آ- ما ب- کس = بامتحان در آوردن (صفحه ۱۲-د)

آمادن، آمودن، آزمودن، نمودن، پیمودن، فرمودن از ریشه ما کس
می باشد

آ س نیز هانند \ddot{a} پیشکذار و بهمان آرش و آرشهای پیشوند آ است

آ دیم = به این (بدین)

وَهِيشِتِم آ آهوم

آ پم = بسوی آب (صفحه ۷۹-ك)

۱۰۲ - پیشوند أپ = روی، بسوی، تابه، در لاتین: upa؛ در یونانی:
اوپ' (در کانگا می نویسد أپ = بسوی، با، نزدیک؛ در پارسی
کنونی بصورت «به» درآمده مثال:

أپ - چم = تقرب، نزدیک آمدن . چم = چمیدن

أپ - دا = راه دادن . دا = دادن (۰۵-و)

أپ - ئی = نزدیک آمدن؛ از ریشه ئی با آرش آمدن، رفتن

است که در لاتین: I-rr میباشد.

۱۰۳ - پیشوند اُسْ = در بالا = لاتین : ut (اُسْ، اُزْ = آلمانی : aus)

= لانین : ex = انگلیسی : out = پارسی کنونی «ز»، آرشهای آن = بر افراشته، بلند، بالا، بسیار، بی اندازه (۶۹-ک)

اُسْ - قَمَ = بلندترین، فرجامین

اُزْ - جَسْ = رفتن روی، دورشدن، بررسیدن (جَسْ = جَمْ) (۱۱-و)

اُزْ - گَرِوْ = نگاهداشتن، برداشتن. گَرِوْ = گرفتن

= آلمانی ergreifen = انگلیسی :

اُسْ - آغْ = بیرون از اندازه بد، بد، گناهکار. آغْ

وَهْ = بد، بدی، گناه.

اُزْ - بَرْ دَكْرَ دَلْ = بر گرفتن، بیرون بردن

با ex porter سنجیده شود ل.

اُزْ - دا = افراشتن، بلند ساختن = پارسی کنونی

زدو دن (۸۸-ک) دا (۵۰-و)

اُسْ - گَنْ = برکنندن. کن = کنندن (۶۹-و)

اکنون به افزاری که نجّارها برای کنندن و گود کردن چوب بکار

می برند اُسْکِنْه می کویند و ممکن است با اُسْ - گَنْ مناسبت

داشته باشد. چنانچه ملاحظه شود اُسْ، اُزْ از پیشوندهای مهمی است

که بسیار مورد احتیاج و کاملاً با ex در لاتین که اکنون سایر زبانهای آریائی آن استفاده نمی‌نمایند مطابقه نمی‌نماید اکنون مشاهه‌ای چند از هر دو زده می‌شود تا مقایسه و سنجیده گردد:

آرش excaver باز بر کندن، بروان کندن، مرکب است از آرش ex + بیرون caver + آش کافتن [cave] نیز در پارسی کاو بعنى کود میداشد (بفرهنگهای پارسی مراجعه شود) و کاویدن و کاوش نیز از همانست [حال excaver را باشکافتن (اشکافت-ن) میتوان سنجید.

از لاتین: sister) ex + sistere = از existere = exister
دو برابر يا شکل مضاعف sta-re در لاتین میداشد. در اوستا نیز ستاده می‌شود.
است. sta-re و sistere = ایستادن = stand = اکنون واژه اُسْ سُتا که باز بر پاشدن، بالا شدن، موجود بودن، پیدا شدن است با exister می‌سنجیم. ل

۱۰۴ - پیشوند نیه لـه، نیش لـه = پائین، در لاتین ni,nir می‌باشد

کاـگـا چنین می‌نویسد: نیه لـه پیشوندی است باز پائین، بسوی پائین، تویی، بسوی عقب — به پارسی کنونی «ن» و در برابر اُسْ و اُز (۱۰۳-و) می‌باشد:

نیه - دا لَهْ - وَسْ = نیه دا لَهْ وَسْ = نهادن

(ریشه دوم دا - ۵۰ - و)

نید - گَرْ لَهْ - وَدْلَ = نگریستن . گَرْ = دیدن، آزمایش

کردن .

نیه - وازانَ^۱ = نوازان، از ریشه نید - وَزْ = نوازیدن

می باشد وَزْ = وزیدن = لاتین veh-ere: فرانسه en-voy-er

در آلمانی wehen = آرشهای دیگران (۱ - به پیش راندن، به جنبش

آوردن (۲ - وزن کردن، در آلمانی weigh = انگلیسی wagen : کمان

می رو د "وزن" در عربی از همین ریشه باشد. د - ح (۳ - با ارابه بردن،

(۴ - رفتن و شتافت)

نیه - دا لَهْ - وَسْ = نهادن

نیه - پِرِ طْ = برد . از ریشه پِرْ = جنگیدن که پر خاش

نیز از همین ریشه است .

نیه - فرینَ = نفران (۲۲ - ک)

۸۸ نیشُ، نیژُ : پیشوندی است آش خارج از، بیرون از،

بیرون .

۱ - ساختمان و ازه نیوند (در پارسی کنونی) = فهم ، ادراک با ساختمان و ازه انگلیسی understand که بهمین آرش است منعجهده شود

نیشتر لَدْوَهْ مَدْلَد = بیرون

نیش هَرِ تَر لَدْوَهْ مَدْلَد = پشتیبانی کننده،

زیر حمایت کننده. هَرِ تَر = پشتیبان، از ریشه هَر مَد = حر است

کردن. هَرِ ثَر = حر است

نیز بَر = بیرون بردن

نیز دَر = فروتاختن، فرود انداختن

۱۰۵ - پیشوند پیتیه لَهْ مَدْلَد = پی (contre)، بر، دوباره = لاتین:

یونانی پُتی (پتی) = pati

پیتیه - وَجْ = پاسخ (صفحه ۸۷-ک)

پیتیه - آر لَهْ مَدْلَد = مخالف رفتن، مقابله کردن

آر مَد = رفتن، واژه پیتیار لَهْ مَدْلَد = پارسی کنونی:

پتیاره (= بضد کار کننده) از پیتیه آر می باشد.

پیتیه تَ لَهْ مَدْلَد (= توبه، پتت) ساخته شده از

پیتیه + ایت دَه = طریقه، روش، راه، عمل (که از ریشه

۱ - راندن در اوستارن لَهْ می باشد با to run در انگلیسی سنجیده شود ل.

ئیه و = رفتن، آمدن، گرفته شده. (۱۰۲-و)

پیتیه - پَرِسْ لَعْدَهْ - لَعْدَهْ = باز پرسیدن،

سئوال. پَرِسْ لَعْدَهْ = پهلوی: لَعْدَهْ = لاتین:

frag-en = فرانسه: آلمانی: prier = prec-ari
پرسیدن.

۱ - پسوند پیتیه لَعْدَهْ = لاتین: پارسی کنونی: بد =
رؤیس، سرپرست، از ریشهٔ پا لَسْ = حمایت کردن، دفاع کردن از،
حفظ کردن.

آئیشر پیتیه = رؤیس تعلیمات، تعلیم دهنده = پارسی
کنونی: هیتر بد. از ریشهٔ ئید = کسب علم و معرفت کردن

سپاد پیتیه لَعْدَهْ - لَعْدَهْ = پارسی کنونی

سپهبد = فرمانده سپاه

وی سپیتیه = کلانتر محله، رؤیس قصبه، ویس به

آرش محله و قصبه = لاتین: vic-us :

۱ - پیشوند پیری: بآرش کردا کرد، (autour)، دور = فرانسه:

: pari = peri: لاتین:

پیری - گر لَهْ - وَلَهْ = گرد بریدن. گر = بریدن

۱ - گز = کاشتن (۱۲۲-۴-و)، گز = کردن. گز = بریدن

پَيْرِي - گَرَّ لَهْ دَلْدَه - وَدَلْدَه = پرهیزکار (از ریشه گز که در بالا گفته شد)

پَيْرِي - وَرْ = دور تا دور پوشانیدن . وَرْ = پوشانیدن

پَيْرِي - وَارَ^۱ = حصار . وَارَ = محافظت (از ریشه وَرْ که در بالا گفته شد)

۱۰۸ - پیشوند پَرَ لَهْ دَلْدَه = به پیش ، به آنسوی (کانگامی نویسد :

پَرَ لَهْ دَلْدَه = پیش ، دور از ، دور ، خارج ، بغيراز = بونانی : فرانسه : (para :

مله‌های فرانسه از para, par

paraphrase (=para + phrasis)

parfum =par+fumus)

paradoxe(para + doxa)

pardonner

مله‌های اوستا :

پَرَ - بَرْ لَهْ دَلْدَه - لَهْ دَلْ = فرابردن . (بر = بردن)

پَرَ - ئَيْ لَهْ دَلْدَه = فرار کردن . ئید (۱۰۲ - و)

پَرَ - ذَاتَ لَهْ دَلْدَه - سَهْ دَه = پارسی کنوی :

پیشداد^۲ . ذات سَهْ دَه = داد ، قانون

۱ - گمان میروند دیوار ترکیبی با این ریشه باشد ل .

۲ - نام سلسله پیشدادی از این جهت است که شاهان این سلسله نخستین قانون‌گذاران و برپا کننده پادشاهی میباشند (کانگام)

و نیز واژه هائی با پَرو = بلند، بزرگ، بیشتر، دوراز، دور آنطرف، پیش از ..، در اذای، نزدیک، جلو؛ در حضور، برای، از نظر دیده میشود:

پَرو- آرْجِنْتِنْ^{گهه} = بلند ارج:

پَروآسن = دور، فاصله دار.

- پیشوند فَرْ، فُرْ = لاتین: pro,pra =

کانگا چنین می نویسد: پیشوند فَرْ، فُرَا = پهلوی: لَهْلَهْ = پارسی کندونی: فر، فرا = لاتین: pro = آلمانی: vor = انگلیسی: forth؛ بآرش بجلو، بسیار، در طول، خارج از:

فَرْ- بَرْ = فرابردن

فَرْ- شُ = در طول گستردن، آمدن، رسیدن. شُ = شدن.

فَرْ- وَزْ = بردن. وَزْ = وزیدن

فرا - ئیتیه = جربان (آب). ئیه = رفتن، آمدن

این پیشوند در واژه های زیرین آرش، پیش، جلو تر از چیز دیگر؛ را دارد:

فَرْ- ئیشمت = نخستین (پهلوی: لَهْلَهْلَهْ)

انگلیسی first:

فر - تر = فراتر، جلو تر

مثالهای فرانسه :

fanum = profanus (در لاتین: از pro = پیش، profane

(معبد)

= tuber = protubérance (در لاتین: بجلو، بجلو)

(کوز)

و نیز در فرانسه پیشوند pré از پیشوند لاتین : = پیش گرفته شده،

از پیشوند pré = و واژه لاتینی :

(رسیده) = maturus

۱۱۰ - پیشوند وی (ویس) = دور از، در لاتین : ve, vi

۱۱۱ - پیشوند ها (ن) م، برای جفت‌ساز (copulatif) = لاتین : sam

= یونانی : آما = پارسی کنونی : آن، هم

پیشوند هم بصورت های ها (ن) م، ها (ن) ن، هن.

دیده میشود، اوّلی جلوی حرفهای آوائی و نیم آوائی و دماغی ولبی و سوتی، دوّمی در جلوی حرفهای کلوفنی و سقّی و دندانی و سوتی در جلوی دندانی ها قرار می کیرند. هم کامی جلوی بک حرف

آوانی واقع می شود.

ه (ن) مَئِيْسَتَ = مهار بند

ه (ن) مَلَقَن = ملاقات

هَنْكَر = انجام دادن

ه (ن) نْ تَجْ = شتافت

هَمْ آنْ كَنْ = رشته کوهها (؟)

ولی این اصول پیوسته مراعات نمیشود

در فرهنگ کانکابرای این پیشوندچنین مینویسد: هن^۱

هَنْ، هِنْ، ها(ن) م = پهلوی: هم، هم = یونانی:

syn^۲ = پارسی کنونی: آن، هم :

هَنْ جَمَنْ = انجمن. ساخته شده از هن و جم

= رفتن، آمدن، رسیدن.

(۱) این «ن» وسیله نمودنش مطابق تلفظ پیداشد آقای پور داود در تفسیر خرد اوستاو یشتها تلفظ حرف‌های اوستائی را نموده اند. ل

۲ - در پارسی کنونی واژه سَنْگَمْ (*سنگام) = دونفر که هم یا باشند و ممکن است این سَنْ همان هم باشد (ه به س بدل می شود). نیز در واژه سَنْبُوِسَه (*هم پوزه) (ذ - ب)

هَنْ دَامَ = اندام . از هَنْ وَدَا = آفریدن (۰۵-ر')

۱۱۲ - پیشوند **أُپِيرِيٌّ** از پیشوند **أُبَّ** (در آرش بلند و بسیار ۱۰۲)

و ' ۶۸-ك) کرفته شده ' در پهلوی : **علل** ، در پارسی کمنوی : بَرْ

(**آبر**)^۱ ، در لاتین : **super** ، در آلمانی : **über** ، در انگلیسی over

آرش آن . بالای ' بلندترین ' بیشتر میباشد چون :

أُپِيرِيٌّ-كَيْرِيٌّ = بالا کار کردن ' بشدت کار کردن .

كَيْرِيٌّ وَدَولَدَه = کار کن ' ساعی ' کردمند

أُپِيرِيٌّ-دَهِيُو = کشور مرتفع .

۱۱۳ - پیشوند **كُ** = بد .

كُنايِرِيٌّ = زن بدکار . نایری = زن [با غِنا **وَلَس**]

بآرش زن () = پهلوی : **كرا** = یونانی : **gamos** : که از زیسته زن

كَوْلَم = **كَوْلَم** = پارسی کمنوی : زادن = لاتین : **gignere**

و **گنا** بآرش زن سنجیده شود [

۱۱۴ - پیشوند **تَرُو** = پهلوی : **تَرُو** = لاتین : **trans** از زیسته تر

تَرُل = فراری کردن ' پس زدن :

چنانچه پیشکذار واقع شود آرش آن ، از این سر بآن سر ، از

۱ - به آبرفو که آبرز کوه و آوز کوه می باشد بنگرید (برهان قاطع) ل .

این طرف بآنطرف می باشد چون :

تَرَوْ يَارَ^۱ = (قدرتی) که بیش از پکسال ادامه داشته

باشد

چنانچه بی کفت باشد آرش آن بیرون 'دم در' میباشد چون :

تَرَسْجَ حَمَدَلُودِرِس

چنانچه پیشوند باشد آرش آن : فاسد، کج 'بد' می باشد چون :

تَرَوْ پِيَثُو = غذای بد یا تغذیه بد . پیشو از پیت^۲

= غذا میباشد که اینهم از پیت^۳ ، پیو = چاق شدن 'تغذیه

کردن می آید .

تَرَوْمَتَ = فاسد خیالی . مت = چیزی که بوسیله مفز

ادراک میشود ، اندیشه . که از ریشه من کالم (۴۰ و ۲۷ - د ،

۷۳ - ک) کرفته شده + ت ۷۵

۱۱۵ - پیشوند آیتیه سه ۷۵ و بآرش نزدیک ، با .

آيَتِيه - بَر سه ۷۵ و - ل دل = نزدیک بردن

۱۱۶ - پسوند غن **ل دل** بآرش دفعه ، بار

۱ - یار **و سَلَد** از یار **و سَلَع** (صفحه ۹۱ - ک)

۲ - با food و pith در انگلیسی سنجیده شود . ل

سَتَّ غَنْ دَهْدَهْ لَهْ = سد بار

۱۱۷ - پِسوند نُمْت (در نمره ۸۷-و، شرح داده شده ۱۰۲-ک).

۱۱۸ - پِيشوند بِيه، بِيشش (۱۹-پ)

۱۱۹ - پِيشوند مَكَه پِيشوند نائی است (صفحه ۷۸-ک)

مَكَسوِي = كَسيكه پست نیست. كَسوِي = پستی،

از كَسُ = كه، كوچك

ما كَس نيز علامت نفي و نهي است: (پاورقی ۷۸-ک)

۱۲۰ - پِيشوند نِيش لَهْ دَهْ (۱۰۴-و)

۱۲۱ - پِيشوند دُشْ، دُزْ (۴۰-پ)

۱۲۲ - پِيشوند آَن، كه آَن، فَ، آ، آ(ن)، إ، بخسیده آنست، و

براي نابش (négation) بكار مى رود.

آَن دَهْدَهْ :

آَن-زَآ(ن) ث = نازاد. زَآ(ن) ث = زاد، تولد

خلقت، از ريشه زَن كَهْ = زادن (۱۱۳-و)

آَن-خَوَرَث = (آرش اصلی آن) بدرغذا نخوردانی

(است). زميني که بدرد زراعت نميخورد. خَوَرَث = پهلوی:

مَوْلُوكَرَا = پارسی کنونی : خورش . از ریشه **خَوَرْ مَوْلَد** = پهلوی :
مَلَوْكَرَا = پارسی کنونی : خوردن .

آن دم : (در جلوی آواها بکار می‌رود و در سایر زبان‌ها اُی)
 که این پیشوند بکار می‌رود نیز چنین است چون ; **(anaérobie)**

آناخستی = نا آشتی ، نارفاقتی ، مخالفت . آخستی =
 پهلوی : **مَوْلَدْ مَوْلَد** = پارسی کنونی : آشتی .

آناپ مَلَسَهَ = بدون آب ، خالص . آپ مَهَ =
 پهلوی **مه** = لاتین : **aqua** = پارسی کنونی : آب ؛ آناپ بصورت
 « ناب » در پارسی کنونی برای هر چیز خالص بکار می‌رود چون آتش
 ناب ، سیم ناب ، زر ناب ، (در اوستا مذکور آناپ = می ناب) . علت

در فرنگ کانگا :

۱ - مذکو **med** ، مذکو = لاتین : **med-erī** با آرش معالجه کردن (بوازه)
 medecin و ... مراجعت کنید)

۲ - مذکو **madere** = لاتین : **mad-ere** با آرش مسموم شدن ، خوش
 حالت شدن ، از این ریشه مذکور = **mel** = لاتین : **miel** = فرانسه : **miel** = پارسی
 کنونی : « می » با آرش تقویت کننده (cordial) ، شفادهندۀ عسل ، میباشد

۳ - مذکو **ment** ، مذکو با آرش عاقل ، راز نگهدار

۴ - مذکو **medic** ، مذکو با آرش دوای شفابخش که از ریشه اولی میباشد

آنست که ترکیب واژه فراموش شده و نیز * آنـآ کاس در پهلوی آنـآ کاسْ و در پارسی کنونی بایستی قبل از آگا و سپس ناک شده و همچنین نفرین در مقابل آفرین ساخته شده (صفحه ۶۴-ک) از کتاب اتواد ایرانی]

آزیری ^۱ دل ده لده (= دل + ده لده) = نامختزم نانجیب، بد، غیر آرین؛ خارجی. آیری ده لده (آرش اصلی آن) نجیب زاده، مختزم، آربائی، از ریشه آز دل که آرش آن بچشم خوب نگریستن، احترام کردن است. از همین ریشه آزیری ن ده لده دل ده
= پهلوی: دل ده = پارسی کنونی «ایران» می باشد
این پیشوند در یونانی: an، در لاتین: in، در ساکسن un، در فرانسه: in می باشد که در جلوی آ بصورت ia، در جلوی ob و حلولی p بصورت im و در جلوی r بصورت ir در می آید چون واژه های ۱ immortel، imbuvable، illisible، inerte، anémie ۲ unnatural، irrégulier، impasse

۱ - بآرش غیر آربائی (صفحه ۹۶-ک) و همان ایران می باشد (به برهان قاطع و سایر فرهنگ هارجوع شود). روی سکه های شاهان ساسانی شاهنشاه ایران و ایران نقش شده. ل

۲ - آمر تا^ث = immortel پارسی کنونی آمر داد. دیده می شود که این واژه را مرداد گویند و البته آرش آن بر عکس می شود، شاید تصور کرده اند که این الف نیز زائد است. ل

پیشوند آن در پهلوی نیز هست چنانچه در واژه‌های آن‌اپ، آنا کاس دیده شد.

۳ - نَ لَمْ = پارسی کنونی «نه» = ne : لاتین : آلمانی :
فرانسه : nō'nay : انگلیسی : ne = nein

ذَلِكَ لَمْ = هیچکدام. چیز = کدام؟، از

لَكَ لَمْ = پارسی کنونی : که؟ = quis : لاتین : quis : فرانسه : ساکسن : who = انگلیسی :

ذَلِكَ لَمْ (آرش اصلی =) نهاین‌جا، هیچیک.

ئید و بارش این‌جا، از ریشه ئید و بارش این و آن که در لاتین : id و در انگلیسی it میباشد (در اوستا اینج = پارسی کنونی این‌جا)

۴ - «آ» ل در جلوی آواها بکار می‌رود:

آ - كَرَنَ لَمْ = پهلوی : آکنارک لمه = بی‌کران. كَرَنَ لَمْ = کران، کنار.

آ - خَوْفَنَ = بیخواب. خوفن = پهلوی : سومن

sleep : som-nus = فرانسه : sommeil = انگلیسی : لاتین :

= پارسی کنونی: خواب . از ریشه خوپ سند = پهلوی :

سند = پارسی کنونی: خفتن ، خوابیدن و نیز خوفش که از همین ریشه است = پهلوی : سند = پارسی کنونی: خسیدن آ - خشنوت = ناخشنود (ب - پسوندهای کهوازه - و)

این پیشوند در پهلوی نیز بهمین صورت هست :

آ - کنارک لدوالو = بی کنار ، بی کران

آ - خواب لند = بیخواب

آ خوشیه سمند = ناخوشی

در پارسی کنونی نیز این پیشوند یافت میشود :

آپرخیده ، آجنبان ، آچار (در پهلوی : آچار سند

و در یرد اکنون گفته میشود ل .)

این پیشوند در یونانی : a ، در لاتین : a در فرانسه : a می باشد :

یونانی : ιων = a) atomos = بریدن (لاتین :

فرانسه : atomme = atomus = فرانش بخش نشدنی .

: (ن) - تـ

آ (ن) ئیشی (= آن + ئیشی) بارش تلف نشدنی ،

با برجا . ئیشی بارش گذران ، نابودشدنی . از ریشه ئی = لاتین: i-re

بارش رفتن ، آمدن

آـ(ن) نَمْنُ = آن دل + نَمْن لَدَهَا (بارش)

توانائی بابر جائی . نَمْن از ریشه قَم لَدَهَا بارش فرو خمیدن (بانمیدن در پارسی کنونی سنجیده شود) که نَم لَدَه و نَمْن لَدَه = پهلوی اکنه = پارسی کنونی « نماز » از این ریشه است (صفحه ۴۹ لـک)

۶ - ۱ : درجـلوی « و » (بزرگ درجلوی واژه ها بکار می رود) و درجلوی « و » (کوچک درمیان واژه ها بکار می رود) درمی آید : اوینْدَن = درنیدـافتن ، از ریشه وید = بدست

آوردن ، رسیدن ، دریافتـن ، در انگلیسی : to find = آلمانی : آوردن (در زبان فرانسه پیشوند É نزدیک باین پیشوند است چون find-en . É bouturer ، É bourrer . لـک)

۱۲۳ - پیشوند هـ (۷۴ لـک) برای خوبی ، زیبائی ، افزونی ، کافی بودن

هـ کـهـرـپـ = خوش اندام . کـهـرـپـ وـعـلـهـ =

پهلوی : وـلـهـ = پارسی کـنـونـی : کـالـبـ = لاتین : corps . فرانسه :

۱۲۴ - پسوند لـک وـدـ ، برای کـهـش = پارسی کـنـونـی : لـک (۱۰ لـک) ساکسن : ock .

درـفـشـاـکـ = درـفـشـ کـوـچـکـ . درـفـشـ = پهـلوـی دـلـهـ وـدـ

فرانسه : drap .

بخش سوم

وندهای پارسی پهلوی

وند های زبان پهلوی در زمینهٔ وند های زبان های دیرین پارسی است . در اینجا آنچه کرد آورده شد نام برده و با شماره هاییکه در بخش های دیگر از آنها گفته شده و یا بستگی دارد اشاره میشود .

- پیشوند آ - : پیشوند نائی (۱۲۲-۴) چون :

آ - چار **مندل** = ناچار

آ - دان **ندوس** = نادان

آ - **کیارک** **ندوسلو** = بی کران

- پیشوند آن - : پیشوند نائی (۱۲۲-۲) چون :

آن - **أميـت** **نمـمـحـمـ** = نومید ، نا اميد

آن - اوـشـلـكـ **نمـمـحـمـ** = اوشـهـبـیـ مرـکـ (نوش در پهلوی)

آنوش سوسو از آن - آشنه^۱ = نا - میرا .

آن - آشتیه سوسو هوسو = نا - آشته .

۳ - پسوند آن سو : نشانه بستگانی است و در نوشه های خیلی دیرین پهلوی نیز یافت می شود مثال :

مرتوم - آن کالا رام = مردمان

روان - آن لار سو = روان ها، ارواح

تن - آن تریس = تن ها، اجساد

۴ - پسوند آن سو : نشانه انباز میانه است (۶-ک) چون :

نانان رسلو = نلان

گریان ولسو = گریان

وتیران اسدلو = گذران (۷۰-ک)

۵ - پسوند آن سو : برای نامهای فیائی وجای (صفحه ۴-ک)

پاپکان لوسوسو = پسر بابک

کواتان والهوسو = پسر قباد

در فرهنگ اوستا آن آشنس = نامیرا ، از آشنه که = مرک ، که این خود نیز از آشن = بیمار گرفته شده .

نام ادو شیر وان در پهلوی آنوشین - روان سوسو سولار سو = روان نامیرا (متصود کسبکه روحش جاودانی است) می باشد .

گوگان ملّه سو = کشور کرکها

۶ - پسوند ئیستان (ستان) دده‌سرا (۴۲-ك) - : این پسوند برای نام جا و کشور بکار رفته و در زند سтан (۱۰۳-و) میداشد مثـال:

ویمار - ئیستان ایم‌دده‌سرا = بیمارستان

هندوک - ئیستان سوروده‌سرا = هندوستان

دـخـمـك - ئیستان وـهـوـدـهـسـرا = گورستان،

جـایـدـخـمـه

۷ - پسوند ایشن ھـسـ - برای نام کـنـش (۱۸-ك):

آراییشن دـلـدـدـهـسـرا = آرایش

کـنـیـشـنـ ھـاـھـسـرا = کـنـشـ

فـرـاجـخـورـیـشـنـ لـاـھـسـلـهـسـرا = درـانـ

۸ - پسوند ایست دـدـھـ - : برای برتری: اصل آن در پارسی دیرینه ایـسـتـ و در زند ایـشـتـ مـیـ باـشـدـ و واـژـهـ هـایـ زـیرـینـ زـبـانـ پـهـلوـیـ

پـسـونـدـ مـزـبـورـ رـاـ بـصـورـتـ هـایـ مـخـتـلـفـ درـخـودـ نـگـاهـداـشـتـهـ :

وـهـشـتـ اـلـهـرـھـ (= بهـشتـ) برـترـیـ وـهـ کـهـ درـ زـندـ

وـهـ استـ مـیـ باـشـدـ . درـ زـندـ وـهـیـشـتـوـ آـهـ يـعنـیـ عـالـمـ وـالـاـ (صـفـحـهـ ۷۹-ك ، ۸۰-و)

مَهِسْتْ كَاددده (= مهترین) برتری مس میباشد

در پارسی دیرینه **مَثِيْسَتْ** و در زند * **مَثِيْشَتْ**

بَالِيْسَتْ^۱ وَ لَدَدَه (= بسیار بلند) برتری **بَرِزَنْطْ**

می باشد . در زند : **بَرِزِيشَتْ**

فَرَاشَتْ لَلَدَدَه (= ترین) برتری است که

همسنجد آن **فُرَايَه^۲** می باشد . در زند : **فَرَاشَتْ** و در یونانی = **πλειστερ**

نَزَدِيْسَتْ^۳ كَادَه (= اوّلین) برتری **نَزَدَ** (=

نَزَد) . در زند : **نَزَدِيْشَتْ**

نُخَسَتْ لَسَدَه (= اوّلین ، نخست) پیدایش این شکل

نامعلوم و برتری نهشتہ **نَخْ** میباشد که با همین آرشن در زبان ارمنی مانده است

خُواليْسَتْ لَسَدَه (= خوش طعم ترین) . در زند :

هَرِزِيشَتْ .

- پسوند **توم^۴** - : پسوند برتری است چون :

وَدْتوم اوّلَه = بدترین از وَدْ = بد

(۱) واژه **بَالِسْتَ** بی کمان بازمانده برتری **بَالِسْتَ** است ل .

(۲) در بهلوی یک همسنجدی بصورت **فَرَايَه لَسَه** (که همسنجدی زبان پهلوی) است

دیده میشود . در زند **فرايو و در یونانی** : **بِلَثِيَّونْ** و در لاتین plus میباشد

(۳) بایستی همان نزدیک پارسی کنونی باشد ل .

آبرْ تُومْ سَلْمَه = برترین از آبر = بر

تُونخشاكْ تُومْ سَلْمَه = کوشاترین از

تونخشا = کوشان

۱ - پسوند تر مل = برای همسنجی :

آبرْ تُر سَلْمَه = برتر از آبر = بر

آزِرْ تُر سَلْمَه = زیرتر از آزِر = زیر

وَدْ تَر اَعْمَل = بدتر از وَد = بد

دار مستتر در باره سه پسوند بالا چنین می نویسد :

زبان دیرین برای همسنجی و برتری دوراه بکار می برده :

راه اوّل - به ریشه فروزه پسوند يه (در سانسکریت : ئئی یانسُنْ

در یونانی : ئیونْ و در لاتین : ior، در انگلیسی er) را برای همسنجی

و پسوند ایسمت (در سانسکریت : ایشْطَه، در یونانی : ئیستُسْ

در لاتین : - iss، در انگلیسی est) را برای برتری می افزوده

راه دوم - به فرهشته فروزه پسوند تر (در سانسکریت : تَرَ

در یونانی : تَرُسْ، در لاتین : ter) را برای همسنجی و پسوند

تمَ (در سانسکریت : تمَ، در لاتین simus، Timus: در گالوا آ : tev

را برای برتری می پیوسته

مثالهای زیرین از آن راه اول است :

پارسی دیرینه : وه = به همسنجی آن وهی آه	زند : وونگه و
---	---------------

برتری آن وهیشت (صفحه ۷۹ - ک، ۸ - پ)

پارسی دیرینه : مه = مه ، برتری آن : مثیست	زند : مسن = همسنجی آن : مسی آه
---	--------------------------------

زند : نزد = نزد
کمن = کم : کمبیشت

مثالهای زیرین از آن راه دوم است :

آک = بد، همسنجی آن : آک تو

(۱) majesté در لاتین . majestas با مثیست = پهلوی ، مهیست سنجیده شود

همچنین واژه master در انگلیسی با مهتر در پارسی کنونی

(۲) در اوستا . مسن کادد = پهلوی کاد = پارسی کنونی مه بآرش بزرگ پهناور و نیز متر کادگ = پهلوی کو = لاتین : mag-nus بآرش پهناور ،

بزرگ ، مهم ، رفیع می باشد . موبد = در اوستا مگو بیته (صفحه ۵۲ - ک) .

مزدا [) مزدا = مز که گفته شد و دا = دانستن (۵۰ - و ، ۳) و آرش آن همه دانا ، بهر چیز آگاه . اهور مرکب است از آه = هستن (صفحه ۸۰ - ک)

و آز که نشانه کارور است (۵ - و) بآرش هستی بخش ، جانبخش و روی هم رفته اهور مزدا = هستی بخش - همه چیز آگه] از این ریشه اند

آپنَ = مرتفع
برتری آن آپنو تمَ

دُرْ گَيِّنتِيَه = بدگند، همسنجی آن دُرْ گَيِّنتِيَه تَرَ

هُبَئُو يِنْدِيَه = خوش بُوي « هُبَئُو يِنْدِيَه تمَ

راه اول در پارسی کنونی ناپدید شده، فقط پاره واژه های ساخته شده آن بصور تهاوی دیده میشود

راه دوم راه معمولی ساختمان همسنجی و برتری زبان پهلوی بوده که همسنجی را با تر^{۴۳} (در پارسی دیرینه * تر) و برتری را با توم^{۴۴} می ساخته

زبان پارسی کنونی نیز مانند زبان پارسی پهلوی همسنجی را با تر می سازد ولی توم در این زبان از میان رفته و بجای آن برتری خود را بوسیله همسنجی عالی تری یعنی با افزودن پسوند این^۰ (پسوند این^۰ در زبان پارسی کنونی به بنیستق ها و فروزه ها برای ساختن فروزه هائی که تعیین میکند چیزی را که از چکونکی آن^۰ گفتگو میشود دارای بیشترین چکونکی است که واژه اصلی بیان آن را می نماید. می پیونددند. صفحه ۳۲ - ک) به پسوند تر می سازد چون،

بهترین	بهتر	به
خوبترین	خوبتر	خوب

در اوستا آبن^۰ = مرتفع، آخر، از بیشوند آپندیده (۹۸-و) میباشد

سخت سخت تر سخت ترین

۱۱ - پسوند آک - برای انباز کنونی (۴-ك)

ویناک ابردو = بینا

تاپاک همندو = تابان

روباک لار دو = روان

پسوند آک بنابر آنچه در دستور پهلوی یادشده:

۱۲ - پسوند آک - برای انباز کنونی:

پرسنگ لاردو = پرسنده

فرهنگتک لاردو = هوشیار

آموژک سما و = آموزنده

۱۲ - پسوند آندک - برای انباز کنونی (۲-ك)

زیوندک کاردو = زیونده، زنده

خورندک سلدو = خورنده

وزنده اکاردو = وزنده

در زند نهشته های نمودی را به پسوند آنط پیوسته و انباز

کنون را می ساخته اند و برای انباز میانه به پسوند آ می پیوسته اند

مثال:

در زند: کِرَنَوْنُط = کننده (در پارسی دیرینه: *کُنَوْنُت)

بَرَنُط = برند (• • : *بَرَنُت)

گِرْزِ آن = گریان

در پارسی کِنُونی آنده بجای آنت و آن بجای آن آمده

بدینسان که آنط به شکل آند (کوچک شده) واژ آن آنده مشتق

گردیده چنانچه این شکل کوچک شده در واژه وارند = بارنده،

باران، دیده میشد و آند به پسوند آک پیوسته خواه مستقیماً و خواه

در دوره پارسی دیرینه پسوند آنت داخل در در دیف نهشته های مختوم

به آ گردیده و بجای بَرَنُت، بَرَنُت می گفته اند.

۱ - پسوند لک ۶ - برای انباز گذشته:

در پارسی دیرینه: هاگْمَتا = کسانیکه باهم گردآمده اند

پَرِیْتا = کسانیکه رفته اند

رَلِت = رفته در زند:

تَخْتَ = تاخته

چنانچه ملاحظه میشود انباز گذشته که به ت ختم شده باستی

به ت و د کوچک شده با با پیوستن به پسوند لک بصورت تَلْک و که

در پارسی کهونی آن ده است درآمده باشد

مثال یهلوی :

آموختَكْ سِرْعَو = آموخته

زاتَكْ كِرْعَو = زاده

کرْتَكْ ولْعَو = کرده

۱۴ - پسوند آک و - برای بی کفت (۵ - ک) :

سالَكْ دودلَو = سالیانه

شپانَكْ وَرْعَو = شبانه

۱۵ - پسوند آک و - برای مادینگی (د - پ) :

پیرَكْ لَهْدَلَو = پیره زن

مانْ پَتَكْ كَاهْرَعَو = بانوی خانه

۱۶ - پسوند آک و - برای کهش (د - پ) :

روَتَكْ لَهْفَو = رود کوچک

۱۷ - پسوند آکان و س (۶ - ک)

۱۸ - پسوند آکین و س (۹ - ک)

۱۹ - پسوند اُم - برای شماره های آرائی (nombres ordinaux)
(۲۳ ام)

دار هستتر در خصوص این پسوند چنین می نویسد:

زبان دیرین برای درست کردن شماره های آرائی یک پسوند

تفهای بکار نمی برد بلکه برای هر طبقه پسوندی جداگانه داشته:

از یکم تا چهارم:

فرَّتَم = first در اوستا: فُرْتَم = بهلوی

فَرْتُوم لُكْمَ = پارسی کنونی: فردو. از فَرْ = جلو، پیش = لاتین: pro (۱۰۹)

دُويتیَّ = دوم = زند: بیتی^۱

در اوستا بی ویش بارش دو (صفحه ۴۰-ک) و در فرانسه bi و dis در لاتین: dis همیشه در ترکیب بکار میرود bilingue مثال اوستا ۸۰ بی - تَلْغَ = دوتبه

بی - زَنْكِرَ = دوپائی [زشت خلقت] (صفحه ۸۰-ک)

بی - آیَرْ = دوروز . ۸۰ از آیَرِ = روز (با

در فرانسه سنجیده شود ، در لاتین: diurnum از ریشه نه = رفتن، آمدن آمدن = لاتین. i-re

دو (۲) که شماره بایگی است در اوستا دَوَ = لاتین: duo فرانسی

انگلیسی . zwei = آلمانی . two = بهلوی ، می باشد

دو - دَسَنَ = لاتین . duo-decimus = پارسی کنونی

دوازدهم

دو - دَسَنَ = لاتین = duo-decim = پارسی کنونی . دوازده

دو سریسو = $\frac{2}{3}$.

ثُریٰتیَ = سُوم در اوستا : ثُرِی = سه = انگلیسی :

لَاتِين : drei = trois = فرانسه : آلمانی : tres = three

زَفَن = سه زبانی، که لقب ضحاک است. در پارسی کنونی زبان

و زبان هردو هست. ثُری - آَيَر = سه روز)

چهارم = زند : تُشیری (از * چتری که در آخْتئیرام

ماهده است) چَثُر = پهلوی : چهار = لاتین :

فرانس : quatre : چَثُر - گَئوش = چهار - گوش

چَثُر - کَرَن = چهار - کران، چهار - کنار، مربع . چَثُر - دَس

چهار - ده)

از پنجم = پنجم تا دس = ده را با پسوند آم بکار میبرده

و برای ششم پسوند جدا کانهای بوده و در زند ششم را خشتو و در

سانسکریت شش ط می گفته اند.

پنجم = پنجم ۵ پنچن ، پنجم = پهلوی : ۱۵

= پارسی کنونی : پنج = لاتین = quinqne آلمانی :

بونانی : pente

خشتو = ششم . خشوش = پهلوی پنجه ، پنجه

پارسی کنونی: شش = hex = sex = لاتین: يونانی: آلمانی:
 six:
 هشت سیاه = خوشش = ازکلیدسی: [خوشش - آشیه] شش
 چشم که لقب ضحاک است. آشیه = چشم از آخشش = پاسیدن،
 محافظت کردن، دیدن؛ خوشش - گای: پهلوی: ۵۷-۵۸-
 پارسی کنونی: شش گام. گای = قدم، گام که از ریشه گا =
 آمدن است. (گام در اوستا: گام) از همین رویه است [

هیبت = هفتم = هفته = هفتهن، هیبت

hepta: پهلوی: ۵۹-۶۰ = پارسی کنونی: هفت = يونانی: لاتین: sieben: آلمانی: sept: فرانسه: septem: ازکلیدسی:
 (هیبت دم) هفدهم، هیبت - یخشتیه = هفت - شاخه (seven
 آشته = هشتم = هشتن، آشت = پارسی کنونی:
 هشت = پهلوی: ۶۰-۶۱ = لاتین: يونانی: octo: هشت
 (آشت - کدوژد = هشت زاویه)

نوم = نهم = نومنم، نو = نه
 noveme = آلمانی: novun: فرانسه: neuf: ازکلیدسی:
 (نوم - نه) نه = نسل، نه = خلف. نه از نهم = نواحی در لاتین nepos، neptis می باشد

دَسْمَ = ده = dixième = دَسْنُ = ده = دَسْنَ = ده

لَانِين : decem = آلمانی : decem = یونانی : dix = فرانسه : deka = آلمانی : zehn =

انگلیسی : ten = کام = ده - کام ، ده - کام (دَسَنْ - گَای)

از یازده تا بیست پسوند آ بکاربرده میشده :

آ لَانِين دَسَنْ = یازدهم = در اوستا . آ لَانِين دَسَنْ ، آ لَانِين دَسَنْ

در لَانِين . undecimus

دو دَسَنْ = دوازدهم = لا زین . duo-decimus

ثُرِيَ دَسَنْ = سیزدهم = لَانِين . decimus tertius

آلمانی : thirteen = انگلیسی : dreizehnte = چهاردهم = سیزدهم ، در لَانِين : derizehn = آلمانی : tredecim =

چهار دَسَنْ = چهاردهم = لَانِين . quatuor-decim

چهار دَسَنْ = چهاردهم = چهار ده = چهار ده

پنچ دَسَنْ = پانزدهم = پنچ دَسَنْ = پانزدهم = لَانِين :

fifteen = آلمانی : funfzehn = انگلیسی : fifteen = quindecim

خُشْوَشْ دَسَنْ = شانزدهم = خُشْوَشْ - دَسَنْ =

شانزده

هَبْتَ دَسَ = هَفْدَهْم هَبْتَ دَسَنْ = هَفْدَهْ

انگلیسی : seventeen

آشَتَ دَسَ = هَجْدَهْم آشَتَ دَسَنْ = هَجْدَهْ

نَوَّدَسَ = نَوَّدَهْم نَوَّدَسَنْ = نَوَّدَهْ

از وِسَيْتِيَّةٍ (وِسَيْتِيَّهْ) وِسَيْتَ = بِيَسْتَ = لَاتِينْ .

فرانسه : vingt = فرانسه ببالا پسوند برتری تم بکاربرده میشده

vingtîème = بِيَسْتَم وِسَاسِتِم =

.....

centum = سَتُو تم صدم = centième = سَتُو تم = صدم = لَاتِينْ .

فرانسه cent

.....

هَزَارَم = هزارم

ولی در زبان پهلوی و پارسی کنونی بجای همه پسوندهای بالاتنهها پسوند اُم را که از پسوند آم (که در پنجم و دسَم دیده شد) آمده بکار میبرند چون :

یکم

از يك

چهارم

از چهار

سده

چهارم

از شش ششم و پنجم

در شماره های مرکب پارسی کنونی، مانند زبان دیرینه پسوند با آخر شماره آخری می پیویند چون صد و بیست و هفتم و علت آنکه پسوند آم بر سایرین غایبه نموده بیشتر بکار رفتن زیاد شماره هائیدست که با آنها می پیوسته است.

۲ - پسوند او مند ^{هـ}_{هـ}، تیمند ^{هـ}_{هـ}، مند ^{هـ}_{هـ} (۲۸-ك) - : برای دارائی

مرگو مند ^{هـ}_{هـ} = میرا

سو تیمند ^{هـ}_{هـ} = سودمند

دانشن مند ^{هـ}_{هـ} = دانشمند

۲۱ - پیشوند آن ^{هـ} - برای نانی (۲-پ)

۲۲ - پسوند آنک ^{هـ} - (۸-نک)

۲۳ - پسوند آنی، همد، اینی هد - برای مادینگی (د-پ) :

آهر و بانی هم‌دل ^{هـ}_{هـ} = اشو (مادینه)

آهر و بینی هم‌دل ^{هـ}_{هـ} = اشو (مادینه)

۲۴ - پسوند آوند ^{هـ}_{هـ}، ایوند ^{هـ}_{هـ}، وند ^{هـ}_{هـ} - : برای دارندگی

کامک آوند ^{هـ}_{هـ} = کامکار

بیمی و ند ل همود = بیموند، بیمند

آپر و ند همود = زورمند

۲۵ - پیشوند آپی همود (در پارسی کنونی : بی) :- برای فروزنده‌نائی (۲۲ ،
ک ۹۸ - و)

آپی - گومان همود = بی کمان

آپی - راس همود = بی راه

آپی - ویناس همود = بی گناه

۲۶ - پسوند ایتار همود ، تاز همود - برای کار ور و کردیدیر (۲۶ - ک ،
د ۱۷ - و)

آمورزیتاز = آمرزند

پروزتاز همود = پرورنده

گرفتار همود = گرفتار

مورتاز همود = مردار

۲۷ - پسوند ئیلک دو - برای فروزة وابستگی (۱۶ - ک) :-

روباپلک لر سدو = روحانی ، روانی

ویاواپلک اسدو = بیابانی

دینیک و هدو = دینی

این پسوند در فرانسه و انگلیسی نیز موجود است چون:

قانونی، شرعی = canonique (canon = قانونی)

یونانی = kanôn (kanôn = دستور گرفته شده)

منسوب به سلت‌ها = celtic

و نیز در پاره و ازه‌های پارسی کنونی مانند زندیک^۱

تاریک . تاجیک^۲ باقیمانده است (۱۶ - ک)

۲۸ - پسوند ئی د (یکانی):

داناکی و سعدود = یکنفر دانا

روژی لە د = روزی (یکروز) (۱۳ - ک)

۲۹ - پسوند ئی د - برای مادینگی:

نیماکی اس بود = نیما (مادینه)

(۱) زَنْد = کسیکه اوستا را بدروغ تفسیر کند؛ مرد بی‌دین؛ سه‌مناک (با زنده سنجیده شود). مسعودی میگوید: واژه زندیک را اول به مانوی‌ها میگفتند و پس از آن به ییروان تفسیر اوستا که زند باشد و آن را به اوستا ترجیح می‌دادند گفته می‌شده. و سُث می‌گوید که هر بها این واژه را (با معنای دوامی و خارج از دین) بایرانها می‌گفتند. کانگا.

(۲) تاجیک در زبان کنونی همان تازیک زبان بهلوی است که با آرش عرب است چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان می‌نویسد آپاڭ و سِپاه آر تازیکان = با سپاه از تازیان؛ و نیز در فرهنگ‌ها تاجیک را اعراب متوطن در ایران نوشته‌اند.

۳۰ - پسوند این نمودار (۶ - پ. ۱۹ - ک) :

زمیکین نمودار = زمینی

بَرَكَيْن لـ ۲۹۵ = بزرگی

بَرِين لـ ۲۱۱ = بردن

۳۱ - پسوند اینک نمودار (۲۰ - ک) :

پُوژینک نمودار = منسوب به پوزش (د - پ)

دارینک هیزم = منسوب به دار (هیزم)

۳۲ - پسوند ئیها نمودار - برای بسکانی :

(۱) این پسوند در پارسی دیرینه آین میباشد که فروزه مایکی (adjectif de matière) را می ساخته که در بهلوي و پارسي کنونی بصورت این درآمده و این پسوند با پسوند argentin-e در فرانسه برابری مینمایند چنانچه نمکین = salin-e، سیمین = in-e و در اینجا یک قسمت از شرحی که درباره پسوند in در فرهنگ فرانسوی ادلف هاتسفلد، نوشته شده نقل میشود :

پسوند لانینی اینوس - : در لاتین *in*us فروز، هائیرا که طرز یا اصل را می رسانند می سازد و در فرانسه نیز چنین است مثلا از پسوند *in* واژه های alexendrin = اسب سا؛ *enfantin* = بچگانه؛ *sauvagin* = وحشیانه؛ *chevalin* = آلساندری؛ *alpin* = کوهستانی، از الپ، *flandrin* = فلاندری . گذشته از این *in*us در زبان رُمانْ بجای *eus* اُسْ برای ساختن فروزه های مایکی بکار رفته . زبان فرانسه دیرین از این فروزه ها فراوان داشته که پاره از آنها در زبان کنونی نیز یافت میشود چون *aimantin* = کهربائی، *argentin* = سیمین، *blondin* = موی بور، بخلافه در این مورد نیز واژه فارسی : لفجن (فرهنگها مراجعه و تحقیق شود) موجود است ل .

چنانچه دار مستتر می گوید : نشانی بسکانی ها در نوشته های
دیرینه دیده نمی شود و در تفسیر اوستا نیز نیست فقط در بندesh
و مینو خرد شکل کامل آن یعنی : ئیها دیده می شود چون :

کوفهها وارهند = کوهها از کوفه وان = کوه

روتیها لارهند = رودها از روت لار = رود

چشم کیها چوکووند = چشمهای از چشمک

چشمک = چشم

پوستیها لاردووند = پوستها از پوست لاردو = پوست

= پوست

و نیز در پازند مینو خرد :

دریها = درها از در

دریاویها = دریاهای از دریاو = دریا

و دردیها = کذرها از و درد = کذر

۳۳ - پسوند ئیها وند - نشانه پی گفت :

ولی این پسوند در نوشته های دیرینه بسیار دیده می شود اگر
دارای عمل های مختلف و برای ساختن پی گفت های بندستی
و فروزه یا کهوازه تکار می رود :

دايٽيو - كيرت = کار قانونی که دادیها - گرمت

ترجمه شده

ويذوا = در حال داشتن ، بینان که وینا کیها

ترجمه شده

چيكيشوا = وجود آن که آگاهیها دوسي

شده و در پهلوی : راستیها = مستقیماً . دوستیها = دوستانه

ونیز در آردا ویراف :

نيهاينها = در نهان

درستیها = کاملاً

تگ ديلوريها = دلدارانه

و همچنین در مینوخرد :

آدادیها = غير عادلانه

آناگاهیها = ناکهانی

داستانيها = عادلانه

شرائيها = در خورانه

خوبیها = بطور خوبی

داشنديها = دانایانه

و در پارسی کنونی آیها (ی بی کفتی) بصورت ها در پارت
واژه ها چون تنها، دیرها، بازها باقیمانده.

۳۴ - پسوند **ئیه** - برای نام کنش، (۱۷ - ک) :

دا تو بَرِیه نهار لنه = داوری، دادوری

دیپیریه دنهانه = دبیری

داشتاریه نهار مدن = داشتاری، پاسداری

۳۵ - پسوند **بر** ، بار **ملا**؛ وز **ملا**، وار **ملا** - برای
دارندگی (۳۸ - ک) :

دات بَر نهار ل = داد ور

آسو باز نهار ملا = اسوار، سوار

کین وز اور ملا = کینه ور

أُميٰت وار نهار ملا = امیدوار

۳۶ - پسوند **پا** - برای نامهای پاسبانی و نگهبانی (۳۵ - ک)

بوستان پا اور نهار م = بوستان بان

بانغ پا اور نهار م = باغبان

پاس پا نهار نهار م = پاسبان

(۱) واژه **کین** (در اوستا، کئین) با واژه فرانسوی **haine** (که در قدیم **haïne** بوده) مانند است ل.

۳۷ - پسوند پَتْ لَه (نربنه)، پَتَكْ لَه لَه (مادینه) - برای فرمادهی، ریاست، خداوندی (۳۳ - ک، ۱۰۶ - و) :

وِسْنُ پَتْ اَدَه لَه = ده خدا، فرنروا

ماَنْ پَتْ كَاهْرَه لَه = صاحب خانه

ماَنْ پَتَكْ كَاهْرَه لَه = بازوی خانه (د - پ)

۳۸ - پسوند سَتَنْ دَه دَه، ئَيْتَنْ دَه دَه، تَنْ دَه دَه - برای هرگاهی (۲۵ - ک) :

۳۹ - پسوند وَانَكْ اَسَو (۳۰ - ک)

۴۰ - پسوند تَرْهَلْ برای همسنجی (۱۹ - پ)

۴۱ - پسوند تومْهَلْ برای برتری (۱۹ - پ)

۴۲ - پسوند اُزْهَلْ (۶۹ - ک، ۱۰۳ - و)

۴۳ - پسوند دارْ، يازْهَلْ برای دارائی (د - پ)

هُوشْهَلْ = هوش دار، هوشیار

شترويازْهَلْ = شهریار

راَسْ دارْهَلْ = راه دار،

۴۴ - پسوند دانْهَلْ - برای جا (ظرفیت) :

برسم دانْهَلْ لَه لَه

آتش دان مودعه == احاق

زین دان کرد == زندان

۳۵ - پیشوند دش لر - (۷۳ - ک).

در اوستا : دش و دژ == بد؛ شرور؛ زشت؛ سخت

دش ارثه == بد کاره

دش مینیو == بد فکر، دشمن

دژ دان == بد کیش، بد دین.

۴۶ - پیشوند دویت لر برای جدائی، مقابله بودن، مختلف بودن
(د - پ) :

دویت گوهری مودعه == جدا بودن در گوهر

دویت شیدا مودعه == در مقابل شیطان

بر ضد دیوان

دویت اینی نک مودعه == این دیگر

۴۷ - پسوند ژار ملا (۴۷ - ک) - برای جا (د - پ) :

گول ژار ملا == کلزار

کاری ژار ملا == کارزار

اوژدیس ژارْ ۳۷ ددو گرده = بتهکده

۴۸ - پسوند کارْ وده، گزْ ده، گزْ دل - (۳۷ - ک)

۴۹ - پسوند کینْ ۲۹ - (۱۸ - ک)

۵۰ - پسوند گاسْ وده (در اوستا: گاتُ و ذر پارسی کنونی: گاه

بآرش جا . که از ریشه گا = آمدن می باشد و گام نیز

از همین ریشه است . کانگا) - برای جا :

ستور گاسْ دده لوه = جای ستوران

دور گاسْ ۱۰ لوه = دورگاه، محور

۵۱ - پسوند ناکْ ۲۰ ادو، ایناکْ ۲۰ ادو؛ برای دارندگی :

خشمناکْ دوه ادو = خشمناک

شرمناکْ دله ادو = شرمناک

بیمناکْ لمه ادو = بیمناک

ترسیناکْ ۱۰ لوه ادو = ترسناک

۵۲ - پسوند وَند ۱۰ - (۲۴ - پ)

(۱) دور = فرانسه tour، در انگلیسی ساکسن: tyrnen (این واژه فارسی است ذ - ب)

(۲) از روی مثل هائی که با پسوند ناک دیده میشود این پسوند بیشتر با واژه هائی که جهت بدی را میرسانند بکار رفته . ل

۵۳ - پیشوند هم سو (۱۱۱ - ک ۶۳)

هُمْتَانْ سُوْمَدُو = همتا

هُمْرَاسْ سُوْلَسُو = همراه

هُمْزَمَانْ سُوكَامُسُو = همزمان (synchrone =)

۵۴ - پیشوند ه سو - برای نیکی، خوشی، خوبی (ک ۷۴) :

هُجَشْم سُوكُلُلُ = خوش نگاه

هُكَارْ سُوكُوكُار = نیکوکار

هُدَانْ سُوكُور = خوب داننده

بخش چهارم

وَنَدْهَايِ پَارسِیِ کَنْوَنِی

۱ - پسوندها

زبان پارسی کنونی ازین رفتن پسوندهای دیرین را بوسیلهٔ پسوندهایی که در خود نگاهداشته است و همچنین بوجود آوردن پسوندهای جدیدی خواه از قرکیب پسوندهای موجوده و خواه از قبیل نهودن واژه‌های مستقل به پسوند تلافی کرده است.

اکنون بشرح پسوندهای زبان کنونی پرداخته و تاریخچه پیدایش آنها در صورت لزوم خاطر نشان هینهایم.

پاره‌ای از این پسوندها اکنون بکار نمی‌روند ولی چون

رابطه آذها هنوز باوازه او لیه حس هیشود ، لذا از میان فرمت
وهیشه آماده اند که از تو بگار روند .

در اینجا نخست پسوند هایرا که آغازه فر نامی دارند
خواه ساده یا مرکب شرح داده و پس از آن به پسوندهای نامی
می پردازیم .

نخست پسوند هایی که اصلشان فر نام است

اینجا پسوند هارا از نظر کارشان طبقه بندی نمی کنیم زیرا
یک پسوند غالباً چندین کار بکلی متمایز را انجام می دهد باشد .
سبب که گاهی پسوند هایی که در شکل و آغازه با هم متفاوت بوده
اند در این پسوند کرد آمده اند ولی طبقه بندی آنها را بر حسب شکل
خارجی شان که گاهی بواسطه عمل صوتی در شکل واژه تغییر می
دهد می نمائیم .

پسوند های آند ، آنده ، آن ، آ .

این پسوند ها پسوندهای ابیاز کنونی هستند که به نهضت های
نمودی (Thème d'indicatif) می پیوندند .

۱ - پسوند آنده : که شکل اصلی این پسوندها است مشتق از آنست که پسوند دیرینه انباز کنونی است میباشد و جز در پاره واژه ها که برای تبدیل شدن بنام یا فروزه آرش انبازی خود را از دست داده اند باقی نمانده . مانند :

پَرَند = مرغ ، که آرش اصلی آن پر ان است .

چَرَند = حیوان ، « چران »

خُرسَند : احتمال میرود * هـ - رَسْمِتْ باشد (= خوش آینده)

تَنَد : بنظر می آید که این واژه بخسیده تو لد باشد .

در زبان دیرین نیز این انبازها فروزه ها را می ساخته اند مانند بلند که در زند بِرَزَ- لَتْ و انباز کنونی بَرَزْ میباشد .

۲ - پسوند آنده - : پسوند آنده که برای ساختن انباز و بــره

(بــکار می رو د از نهشته آنست پیدا شده)

که بعداً داخل در دیف نهشته آ و بعد آک که در پهلوی

آک و در پارسی کنونی میباشد شده مانند : زنده که بخسیده

* زی و لد ه است ، این واژه در پهلوی : زی و لد که میباشد

واز * زیو لــت انباز زی و که سانسکریت آن جــی و جــی

(۱) شوند (باعث) : تند (عنکبوت) . دزنــد (خشمناک) نــزند . دبرــند . بــسند . شمنــد . (بــهــوش) . رونــد . خورــند . نــیز از نظر تحقیق اضافه میشود ل .

وَلِتْ است گرفته شده.

گزنده که پهلوی آن: گَزَّ لَدَكْ وَرْدُو و از که واژه گزیدن
می باشد.

وز- آندک اکفو واژه پهلوی است و پارسی کنونی آن وزنده
است که از که واژه وزیدن میباشد.

گاهی پسوندهای آند و آنده به نام پیوسته و فروزه هائی
(Participe de dénominatif) درست میکنند که انبازهای بیانی
حقیقی میباشند مانند:

غَمَنَدَه (غم- آنده)؛ شَرْمَنَدَه (شرم- آنده) دِيرَنَدَه
(دیر- آنده)

و گاهی به فروزه ها می پیوندند مانند:
فَرْخَنَدَه (فرخ- آنده).

۳- پسوند آن-: پسوند آن که انباز کنونی باشد از انباز میانه
(Participe moyen) آن جداسده:

دوان از دویدن؛ گریزان از گریختن (وی ریچ) گریان از
گریستن (در زند: گریز)، گویان از گفتن (در پارسی دیرینه:
گووب)، روان از رفتن، (در زند: رپ)؛ باران از باریدن، (در
زند و آر) دمان از دمیدن، (در سانسکریت: ذما) دهان از دادن

(در زند : دا (۵۰ - و)) : ارزان از ارزیدن . (در زند : آرزو)

پسوند آن هم مثل پسوندهای آند و آنده برای ساختن فروزهها

به بنیستی‌ها می‌پیوندد مانند :

نیازان **اسوند** که از نیاز **اسوند** ساخته شده

دوستان **دوست**

مستان **مست**

این پسوند از حیث ساختمان ظاهری با پسوند دیگری که آنهم آن و پسوندیست کاملاً فروزه که در قدیم آن^۲ یا آنی^۳ بوده و قسمت‌های زیرین را هیسازد مشتبه می‌شود .

آن نیائی - [در زند آن‌تویانی (آن‌وی = آتنین پدر فریدون . فرنگ‌کارکار) یعنی پسر آنوبا . در سانسکریت : پرتوان]
یعنی پسر پرت [] :

سپیتامان **دندون** **می** یعنی پسر سپیتام

آتوزپات مهر سپند آن **دندون** **کسدند** **اویسا** یعنی آتوزپات

پسر مهر سپند .

(۱) جاویدان و جانان نیز تحقیق شود ل .

(۲) در زند یک پسوند نوینه آنی (آنوبای نویش مراجعت شود) و یک پسوند آنی که مادینه آن است (به تیشری نه مراجعت شود) موجود است این پسوند اخیر پسوند سانسکریت آنی در واژه ایندرانی میباشد .

آرْتَخْسُنْ بَايْگَانْ لِعَنْوَنْ يعنی آرتخشنْ پسر بابک.

خُشْرَوْيَ كَوَايانْ وَالْمَرْعُونْ يعنی خُشْرَوْ پسر كَوَادْ (قباد).

شاپوهری آرْتَخْشَتْرَانْ سَرْمَدْهُورْ لِسْ يعنی شاپوهر پسر آرتخشتْرَ.

همچنین نام اشکانیان کرفته از آرشکانْ يعنی پسر اشکمی باشد
(٥-پ)

در زبان ارمنی برای پسوندهای نیائی که در واقع نام خانوادگی را می سازد بیان بکار میروند چون سرکیسیان - ما نوئیان وغیره ل -

آن جفرافیائی - برای نام کشورها یا جاهای:

نام شهر کَان در پارسی دیرین وَكَان و در زند: وَهْرْكَان =
کشور کَكْها (٥-د) و در پهلوی هَلْدَم میباشد.

در پارسی کنهونی توران یعنی کشور تورانیان از تُر یعنی تورانی هیباشد.

همچنین آذر بائیجان که در پهلوی : آـتـرـپـاـتـکـانـ عدد ۱۴۷ و سو است از این قبیل است.

آن پـیـ کـفـتـی Adverbial - این پـسـونـدـ کـهـ باـزـ هـمـ باـ آـنـ بـسـکـانـیـ اـشـتـبـاهـ مـیـشـودـ پـسـونـدـ پـیـ کـفـتـیـ مـیـ باـشـدـ هـاـنـدـ:
بـامـدادـانـ کـهـ اـزـ باـهـدـادـ استـ.

پـسـونـدـ آـنـ کـهـ بـهـ پـسـونـدـ کـهـ پـیـوسـتـهـ پـسـونـدـ تـازـهـ آـنـکـ رـاـ کـهـ درـ

پهلوی: آنک و در پارسی کنونی آنه است پدیدآورده (۸-ک)

۴ - پسوند آین پسوند که یک فروزه کهوازه (Adjectif Verbal) حقیقی

است چهارمین پسوند انباز کنونی میباشد:

چنانچه از کهوازه داشتن انباز کنونی دارا یعنی کسیکه دارد درست میشود

« کفتن » « گویا » « میگوید »

« دیدن » « بینا » « میبیند »

« دانستن » « دانا » « میداند »

« رفتن » « روا (کس یا چیز) میرود »

« بوئیدن » « بویا » « میبوید »

« سوختن » « سوزا » « میسوزد »

« توانستن » « توانا » « میتواند »

برخی از این انبازها می توانند هائند بفیستی بکار روند چون

دانها که یکنفر داننده را میرساند و دانا یا ان دانندگان را میرساند

و پاره دیگر فقط هائند فروزه بکار میروند هائند:

تُخشا (énergique) که پهلوی آن تُخشاک است و از کهوازه خیلی

دیرین تُخشیدن (در زند: ټونځن) آمده و کاهی همین

انبازها سومه Terme دوم یک ترکیبی که دارای آرش فروزه

(۱) - آنه را با پسوند Ly انگلیسی مقابله نمائید.

مردانه = Menly که فروزه است

خوشبختانه = Happily که بی کفت است

می باشند واقع می کردند مانند خوب بینا و باز همین پسوند آـ(ك) و سیله ساختن بنیستی‌ها بکمک فروزه می‌شود مانند:

کرما (گـرـمـآ)، = پهلوی: قـلـوـدـو از کرم.

سرما (سـرـمـآ)^۱ به زند سـرـت مراجعه شود، (در پهلوی: دـولـکـادـو).

پـهـنـا (پـهـنـآ) = پهلوی: نـسـنـدـو از پـهـنـ.

فـراـخـا اـزـ فـراـخـ.

در ازا (در اـزـآ) اـزـ درـازـ.

صورت اصلی این پـسـونـدـ آـكـ^۲ است کـهـ بشـکـلـهـایـ مـبـکـتـرـ آـگـنـ وـ آـتـبـدـبـلـ يـاقـتـهـ چـنـاـچـهـ :

وازه دانا کـهـ درـبـانـ کـنـونـیـ است درـبـانـ پـهـلـوـیـ دـانـاـكـ قـلـوـدـوـ است

« تـخـشـاـ » « دـ دـ دـ دـ دـ » « تـخـشـاـكـ قـلـوـدـوـ دـ »

« بـيـنـاـ » « دـ دـ دـ دـ دـ » « وـيـنـاـكـ أـمـدـوـ »

« كـرـمـاـ » « دـ دـ دـ دـ دـ » « گـرـمـاـكـ قـلـوـدـوـ »

« سـرـمـاـ » « دـ دـ دـ دـ دـ » « سـرـمـاـكـ دـولـکـادـوـ »

« گـوـيـاـ » « دـ دـ دـ دـ دـ » « گـوـآـلـ »

« پـيـداـ » « دـ دـ دـ دـ دـ » « پـدـتـاـكـ نـسـنـدـوـ »

(۱) سـرـمـاـ واـزـهـ است کـهـ اـزـ روـیـ شبـاهـتـ باـ گـرـمـاـ سـاخـتـهـ شـدـهـ.

(۲) گـانـ مـبـرـودـ روـاجـ، روـاـكـ باـشـدـ هـجـنـیـنـ روـاـقـ روـیـ هـمـینـ واـزـهـ پـدـیدـ آـمـدـهـ باـشـدـ لـ.

بوازه‌های بالا باید واژه ذرمات **کلارو** یعنی بهار را افزود (رجوع به شرح دار مستتر در صفحه ۲۶۸ کتاب اول اتو ایرانیف بشود).

پروردش این پسوند مخصوص زبان پهلوی بوده و ممکن است در روی پسوند آک که در پارسی دیرین است باشد و در زند این پسوند فقط در دو واژه دیده می‌شود یکی آژیسْ ده‌اک که بالاخره ازدها شده (در فرهنگ کانکا: ده‌اک بآرش گزنده از ریشه ده بآرش گزبدن است آری - ده‌اک بآرش هار گزنده است که ازدها شده و نام مشهور ضحاک می‌باشد) و دیگری مشیاک یعنی انسان و مکن نیز هست که این پسوند از پسوند اک باشد که بعداً به نهشته‌هایی که دارای پسوند آ استند اضافه شده باشند دانالک اصلاً دانا بوده که از دانستن کرفته شده و سپس پسوند اک بآن افزوده شده.

۰ - پسوند آ (در پهلوی: آک) :-

پسوند آ یعنی (ه) مربوط به پسوند آ که در پارسی دیرین دیده می‌شود نیست بلکه از پسوند آک که در آن زبانست آمده و این

چسوند در پهلوی آک شده بعد در جلوی بن واژه های (Désinence) تواند بـشـکـل ضـعـیـف نـزـر آـگـث تـبـدـیـل یـافـتـه و در آخر بن واژه ها از بین رفقه است.

چنانچه در پارسی دیرینه بـنـدـاـک در پهلوی بـنـدـکـل اـڈـوـ و در پارسی کـنـوـنـی بـنـدـهـمـی باشد و جمع آن در پارسی دیرین بـنـدـکـانـمـ و در زبان پهلوی بـنـدـکـاـنـل اـڈـوـمـ و در پارسی کـنـوـنـی بـنـدـکـانـ است.

فهمته های دیرینه پارسی دیرین که به آختم شده اند معمولا در پهلوی به آک و در پارسی نوین به (۵) ختم گردیده اند بی اینکه شکل اصلی خود را که به همز نگی تمام می شده از دست بدهند. مثلا در پارسی کـنـوـنـی کـاـمـ و کـاـمـهـ یعنی عشق که در پارسی دیرین اولی کـاـمـ و دو تی مشتق * کـاـمـکـ مـی باـشـد کـه پـهـلوـی آـنـها کـاـمـ و سـهـ و کـاـمـکـ و سـهـ و است.

کـینـ و کـینـهـ در زـنـدـاـکـ آـنـ و در پـهـلوـی کـیـنـ و سـهـ و کـیـنـکـ و سـهـ و است.

قـیـمـ و نـیـمـهـ در زـنـدـاـکـ آـمـ و در پـهـلوـی نـیـمـ آـمـ و نـیـمـکـ آـمـ و است کـدـ و کـدـهـ در زـنـدـاـکـ است، در پـهـلوـی : گـتـ و سـهـ و گـتـکـ و سـهـ و است.

کنار و کناره در زندگانی: در پهلوی: گنار و گنارک است
 انبازهای کنونی که به آنست ختم شد و آمده برآن اضافه گردید
 بعد پسوند آک را بخود گرفته و از آنجا انباز کنونی تازه
 آنده بدست آمده چنانچه واژه پهلوی: زیوندک که در پارسی
 زیونده است.

بعضی واژه‌ها فقط بصورت اشتقاق دیده می‌شوند همانند:
 واژه پهلوی دو شکل هردو = که در زندگوش و چارک
 دله (واژه پهلوی است) که در پارسی کنونی چاره است.
 همچنین سرتک دوله و یعنی نوع پارسی دیرین آن لَرْد و
 پارسی کنونی آن سَرَدَه است.

این پسوند در مشتقات واژه‌های پارسی دیرین که به آخر می‌شوند
 خواه پسوند دیرینه آباشد یا تیاًق دیده می‌شود.

پیش‌مثله‌ای از مشتقات پسوند آ دیده شد اگر نمی‌توان همه
 واژه‌هایی که از نمودی که واژه (= وجه اخباری فعل) و دارای پسوند
 (ه) هستند با آنها اضافه نمود:

استره از که واژه استردن (ستر-دن)

سُنْبَه (سُمْبَه - آ)	از کهوازه سُنْبَيَدْن (سُمْبَه - ئِيدَن)
خَنْدَه (خَنْدَه - آ)	خندیدن (خَنْدَه - ئِيدَن)
گَرْيَه (گَرْيَه - آ)	گریستن (گَرْيَسْن - تَن)
شِكْوَفَه (شِكْوَفَه - آ)	شکوفتن (شِكْوَفْ - تَن)
لَرْزَه (لَرْزَه - آ)	لرزیدن (لَرْزْ - ئِيدَن)

تمام این بنیستی‌ها چنان بگمان می‌آورد که نامهای نخستین هستند که با پسوند آ ساخته شده و از مشتقات نمودی این کهوازه هیباشند هانند:

* سْتَرَ - آ؛ خَنْدَه - آ؛ سُمْبَه - آ؛ * گَرْزَ - آ؛ که * سْتَرَ آڭ
و * سْتَرَ - آڭُ و * سْتَرَ - آ و غیره شده با اینکه این واژه‌ها
با یستی یک زمینه بزرگی از نقطه نظر هانندی در خود داشته و
بسیاری از آنان بعداً از کهوازه درست شده باشند.

در باره پسونددیرین تَ که به تَكْ و تَكْ و بالاخره اَتَ تَبدِيل
یافته در اباز گذشته مثلی دیده شد که شکل اولی آن در سوم کس
مفرد گذشته باقیمانده و در قسمت کار اصلی ابازی خود صورت
مشتق را بخود گرفته: هانند گرت در پارسی دیرین که در
پهلوی گرت ۷۱۹ و در پارسی کنونی گردی باشد و * گرت تَكَ

در پارسی دیرین در پهلوی گرتک ۹۳۱۶ و در پارسی کنونی
گردد میباشد.

پسوند (ه) به کلمات ساخته شده اضافه میشود برای آنکه واژه
تازه پیدا شود که معنی و جهت آن با معنی وجهت واژه نخستین
شبیه و نزدیک باشد چنانچه:
از دندان واژه دندانه که دندانه ارم باشد درست شده.

از چشم چشم،
از دست دسته و دستک درست شده.

این پسوند همچنین واژه های ترکیبی را که هر یک از يك نام شمار
و يك نام زمان باشد يك فروزه یا بنيستی مختص می سازد چنانچه
از دوروز دوروزه واژه سی روز سی روزه درست شده.

پسوند (ه) بکار کش هم می رود مانند مردمه که از مردم و دختره
از دختر بدست می آید (به پسوند آک مراجعه شود).

۲- پسوند هایی که از پسوند آک مشتق شده اند:-

پسوندهای «آ» گان و (آ) گین که در پهلوی: آکان و
آکین است، از ترکیب پسوند آک با پسوند های فروزه آن و
این بدست آمده و باز هم از ترکیب همین پسوند های فروزه با
پسوند آک پسوندهای آنه و اینه که در پهلوی: آنک هم و اینک
هم است پیدا می شود.

۷ - پسوند (آ) گان، در پهلوی: آکان - : چنانچه در بخش نخست

و اکرائی Etudes iraniennes در کتاب انودایر این دلایل در دسترس نداشتند.

نوشته شده یک قسم بسکانی بی قاعده با گان^۱ از بسکانیهای به

آگان تولید شده که چون گن در بگانی آن حذف گردیده آن

را از صورت اصلی دور و نسبت با آن بیگانه جلوه داده، و همین

تغییر که با علامت بسکانی آن حاصل شده در پسوند فروزه آن

هم پدیدار گردیده است چنانچه واژه * بازارگان با آرش تا جر

به پسوند فروزه آن پیوسته و بازارگان از آن پیدا شده که بواسطه

از بین رفتن واژه بازارگان بنظر می آید که بازارگان بوسیله پسوند

گان از واژه بازار درست شده و گروگان که در پهلوی:

گیروگ - آن است از واژه گرو و نیز گردکاف با آرش گرد و

(= * ورتگ - آن = گرد) از واژه گرد ساخته شده باشد.

واژه های نیائی و نامهای کشوری با پیوستان به آکان همین

اشتباه را تولید می نمایند چون در پهلوی:

پاپلک - آن لئونوں = پسر پاپلک

مثلابنده در زبان پهلوی بندگان و بسکانیش بندگان است (بندگان + آن) گن این بسکانی در زبان کنونی به ک بدل شده (تخفیف یافته) و خود واژه بندگان نیز بدین صورت از بین رفته چنین بنظر می آید که گان علامت بسکانی است.

شاھپورک - آنْ وَسْمَدْهُ الْوَسْم = شهر شاپور

آترپاتاک - آنْ نَدْهُ الْهُنْدَهُونْ = آذربایجان.

و از آنجا پسوند کان که وابستگی و مانندی و اصل را میرساند
پدید می آید چون :

از شاه شاهگان^۱ بعنى منسوب به شاه

از خدا خدایگان بعنى منسوب به خدا

از ده دهگان که دهقان شده

از راه راهگان^۲ بعنى سر راهی بدست آمده

۸ - پسوند آنه که در پهلوی آنک می باشد - : پسوند آن که در

پارسی دیرینه آنه بوده پس از اینکه به شکل آوانی (Vocalique)

آنک که در پهلوی آنک است در آمده، پسوند بى قعدة گانه ا

داده که در پهلوی کانک وسرو می باشد و این پسوند برای

ساختن واژه های بخشگر (Distributif) که بخست واژه ایوک^۳

زهینه ساختمان آنها را فراهم کرده می روید... باین معنی که از

واژه ایوک واژه ایوک - آنک سروسو که تبدیل به یگانه

(۱) - شایگان.

(۲) - رایگان.

(۳) - یک

گردیده پیدا و سپس باقیاس به آن واژه دو گانه وغیره ساخته شده .

هنگامیکه با یک بنیستی فروزه ساخته شود که چکونگی را بر ساند پسوند آن بصورت ساده نمایان است چون :
مردانه که در پهلوی مر تازک گاله سرو و از مرت ۱ کرفته شده .

دیواله	از	دیواله
شاهزاده	از	شاهزاده
بزرگ	از	بزرگانه
شادر	از	شادر
معنی	از	معانه

۲

(۱)- مرد (در پهلوی : گاله) ، در اوستا مرت گاله هد می باشد آرش اصلی آن فنا پذیر یامیر است که نام انسان و مرد (بعلت زوال پذیری) است ، این واژه از ریشه مر گال = مردن (در پهلوی : گاله) ، در لاتین : Mori ، در فرانسه : Mourir آمده و مرتن که در لاتین : Mortalis ، در انگلیسی : Mortal یعنی میرا از این ربط است . کیومرث در اوستا گئی مرتن میباشد که آرش اصلی آن جان فنا پذیر است زیرا گئی با آرش جان است که از ریشه گی = زندگی کردن میباشد که گیتی نیز از آن است .

(۲) می شبانه . صحبت روزانه ، وابستگی را میرساند . شبانه فرار کرد . روزانه کار کرد ، بی گفت زمانیست (مطلع) ل .

پسوند آنه و آن جانشین یکدیگر نیز میشوند چون : لَنْگَان
ولَنْگَانَه ؛ این مثال ساختمان م بهم زندگانی را روشن می
سازد زیرا واژه مزبور ظاهرآ چنین بنظر می آید که از پیوستن پسوند
آهیخته ئی به زِنَدَگانْ که بسکانی زنده است بدست
آمده ولی در حقیقت آهیخته يك فروزه يگانی است که
زِنَدَگانْ (در پهلوی * زِيَوَنَدَگانْ) میباشد.

۹ - پسوند گین که در پهلوی : آکینْ می باشد : - همانطور یکه پسوند
گان از آن + آن ساخته شده پسوند گین هم از آن + این
ساخته شده است .

پسوند این چنانچه پس از این خواهیم دید جنس را تعیین می
نماید و با اضافه کردن به بنیستی های آهیخته که به آن ختم
شده اند هیرساند که نامیده دارای چکونگی (Qualité) است که در
بنیستی اصلی موجود است و در نتیجه پسوند گین دارابودن آن چکونگی
را میرساند؛ چنانچه با پیوستن پسوند **مايگى** (suffixe de matière)
این به واژه پهلوی **بَزَكْ** که در پارسی کنونی **بَزَه** (= گناه)
عیبیاشد **بَزَكِينْ** (= گناهکار) ساخته شده و چون پارسی کنونی تنها
واژه **بَزَه** را موجود دارد لذا به غیر قاعده از **بَزَكِينْ** پسوند گین

را جدا ساخته و بَنَرَه گینْ می نویسد (همانطور یکه فِرِشْتَه گانْ را فِرِشْتَه گانْ می نویسد) وازاين روپسوندا خيرابه نهشته های همزندگی (thèmes consommatiques) هم می پيوندد : چون :

خشمه گین (خشم - گین)

بیمه گین (بیم - گین) در پهلوی : ل ۳۹۶

شرمه گین (شرم - گین) « نَدَلَهُوا »

سهمه گین (سهم - گین)

غمگین (غم - گین)

کرگین (کرگین)

سرچشمہ دیگری برای پیدایش این پسوند واژه های پهلوی که به ئیلْ ختم شده اند بوده؛ چون : زِمِیْک ڦُدو (= زمین) که نام ما یکی آن زِمِیکین ڦُدووا با ایکین ساخته شده .

۱ - پسوند آڭ (که در پارسی کنونی است) : پسوند آڭ با آنکه بواسطه تلفظ در ترکیبات واژه های دیرین ضعیف می شده باندازه زنده و پا برجا بوده که دو باره از فومنتهی با یک آرش دقیقتی پدیدار میگشته .

پسوند آڭ در پارسی کنونی بکار کهش میرود و بی کمان

این بکی از آرشهایی است که در قدیم پسوند مزبور دارا بوده
(این آرش در وِداها دیده میشود).

- پسوند ۵ - که از آک جداسده در پاره هشتقات دارای آرش آک کهش
می باشد که در بالا گفته شد؛ چون : مردمه (مردم - ۵) و دختره
(دختر - ۰). همین آرش در واژه زند : کو تک (= کوچک)
که آک آن در واژه کو دک پارسی کنونی مانده موجود و از آنجا
واژه های : مردک ، مردمک آسبک ، آزدک ، سبزک ،
شیل یانک پیداشده.

واژه هایی که به ۵ ختم شده اند علامت کهش آنها گلک میباشد
چون جام گلک که از جامه گرفته شده ۱.

۱ - پسوند آک در پارسی کنونی - : در دنبال ساختمانهای دیرینی که
با پسوند آک شده و سپس این پسوند تبدیل به آگردیده؛ طبقه
دیگری از واژه ها که بهمان طریق ساخته شده اند (حواله از بنیستی
هایی که از که واژه ساخته شده خواه از فروزه) پدید آمده.
چنانچه واژه سوزاک به سوزا بدل گردیده و بعداً از سوزا سوزاک

(۱) - گمان نمی کنم گلک مربوط به زمانی باشد که جامک یا جام گلک گرفته میشده
و آک بآن بیوسته باشد و در اینجا نیز یک مانندی در ساختمان این واژه با ساختمانهای
با بسکانی آن که گمان از آنها بیدا شده موجود است و این باز یک دلیل دیگر است
که ایرانیها معتقد بودند که گفت بسکانی و گفت نهشته هایی که به آن جامیده جزء اصلی
پسوند میباشند.

درست شده.

همچنین از این پسوند نامهای آهیخته مانند:

جوشیدن	از	جوشاك
خوردن	از	خوراك
تپیدن	از	تپاك.

و فروزههای مانند:

(= چرك)	از فر	فرالك
(= حيران)	از فغ	فغاك
(= کودال)	از (واژه‌زند): مَغَ زیر	معاک

اضافه می‌شود.

این لفظ در واژه دماغ که از دعیدن است تبدیل به غش شده و دماغ گردیده.

پسوند ئى - پسوند ئى آرشهای بسیاری دارد که دارای اصل‌های مختلفی می‌باشند.^۱

۱۳ - ئى یکانی - این پسوند تکی را می‌ساند چنانچه شاهی بازش یک شااست و این ئى در این آرش بخصوص پسوندی بویژه نیست بلکه

(۱) تلفظ ئى کنونی چکیده یک اقدیمی که از یک آئی پیشینه بیرون آمده (در ئى یکانی و ئى تعریف و ئى هموارکی) و یک می قدیمه که از یک ئى پیشینه درآمده در (ئى فروزه و شاید ئى آهیخته) می‌باشد.

یک حرف تعریفی است که فقط در این مورد بازمانده ولی تردیدی در وجود آن نیست.

تلفظ این ئی در قدیم لایوده و این لامعرف مستقیم نام شمار آیوَ یعنی یک می باشد بنا بر این واژه کنونی بِلْکُ واژه است مشتق چنانچه:

شاه - ی (شاهی) = خشایی یهی آیوَ است.

از آنجا که این ئی پسوند نبود بلکه واژه می باشد لذا بدون آنکه به پسوند پیشین واژه ها کاری داشته باشد ب آخرین شکل ساخته شده آنها می پیوندد چنانچه به پسوند ھ بدون آنکه آنرا به شکل دیرینه اش برگرداند متصل می شود چون واژه بندَه که با پیوستن به این ئی بندَه ای شده و بندَگی نه -ی شود (۲۸ - پ)

۱ - ئی تعریف - این ئی که حرف تعریف در جلو فرnamهای وابستگی است در اینجا نیز یک واژه مستقلی بوده و این همان فرnam آیتَ یعنی این می باشد (صفحه ۱۶۱ اتواد ایرانین) چنانچه در جمله اسپی که دارم ئی اسپی نه ئی یگانی و نه پسوند است بلکه یک اشاره میباشد یعنی این اسب که هن دارم، همچنین درمثال بزرگی که داشت مقصود به آن زبان که میدانست می باشد

و این همان واژگونه هی . . آ و در پارسی دیرینه است :
مرتی هی در آجنب آهتیه آوم افرستم پرس (= مردی
که دروغگو شود اورا سخت تنبیه کن).

۱۵ - ئی هموارکی (im parfait) - در اینجا نیز این ئی واژه مستقل
نشانه هموارکی است و کمان میروداز پی گفت هذ بـه آرش
پیوسته و همیشه بوده و آرش و کار همی را انجام میدهد.
تلفظ پیشینه سه پسوند زیرین دو آوازه بوده :
آئی - و . آئی - ث (ه آذا) * ه آئی

۱۶ - ئی فروزه - این ئی به بنیستی ها پیوسته و فروزه می سازد چون :
ایرانی 'شاهی' 'خونی' 'کاری' 'دامی' (شکارچی) ، امروزی
ارزانی ; که از ایران 'شاه' 'خون' 'کار' 'دام' ، امروز ، ارزان
با پیوستن بـه ئی درست شده .

همانطور یکه آ باقیمانده آئک در زبان پهلوی است این ئی
نیز باقیمانده ئیک در همان زبان است چنانچه :
کاری ، تنی ، ارزانی ، در پهلوی کاریک و دلدو ، تئیک
دادو ؛ ارزانیک . می باشد (۲۷-پ)
و نیز واژه های :

دینیک	وهدو	=	دینی
آفروزیک	نگاردو	=	افزونی
توانیک	لار سدو	=	توانگر
دیپیریک	نهادو	=	دیپیری

از آن پهلو بست که
به ئیلک ختم شده.

زَنْدِیک = زندیق = اهل زند (اوستا) (کانگا صفحه ۲۰۰) و تاجیک به نیک ختم شده و تاریک نیز برای تحقیق اضافه میشود. ل.

در بیشتر واژه هایی که در بالا مثال زده شد پسوند ئیلک به واژه های مستقل و ساخته شده هانند کار، تن، دین... وغیره پیدوسته و اصل آن پسوند فروزه يی می باشد چنانچه از واژه گئیک وادو (= کنیز = دختر جوان) که در زند گئی است هویداست. نظیر این پیدایش در واژه های قومی که به ئی ختم شده اند دیده میشود چون آرمَنَی^۱، أَوْجَيَ^۲، بابی روَی^۳ اوَارْزَمَی^۴، که تبدیل به * آرمَنَی ک، أَوْجَيَ ک وغیره شده و سپس يی به ئی بخشیده شده (همانطوریکه در اضافه مشتق از

(۱) - ارمی

(۲) - خوزستانی

(۳) - بابلی

(۴) - خوارزمی(د-ش)

هی و در واژه دَدِیگَر مشتق از دُویتیَّیَ کَرَمْ این عمل انجام کرفته) و از آنجا پسوند ئیک بدمست آمده.

واژه هائی که به ۵ ختم شده اند فروزه شان با گی ساخته می شود (بهمان علتی که در بسکانیشان با پسوند آن دیده شد) چون خانه که فروزه اش خانگی است زیرا خانه در پهلوی خانلَك ۱۹۰۰ و فروزه اش نیز * خانلَكیک میشود و خانلَك در پارسی کنونی به خانه و خانلَكیک هم به خانگی بخسیده شده.

این پسوند به هر کهی infinitif پیوسته و انباز آینده کردیدبر را می سازد چنانچه:

از کرد کردن یعنی چیزیکه باید کرده شود
از اگفتن کفتني یعنی چیزیکه باید کفته شود
از کستردن کستردنی یعنی رختخواب ساخته شده

۱۷ - پسوند آهیخته ئی - این پسوند به بنیستیها و فروزه ها پیوسته و آنها را آهیخته می نماید. و نیز مانند پسوند ئی فروزه د پسوند آن هنگام پیوستن به واژه هائی که به ۵ ختم شده اند ئ (گن) قدیمی را در خود نگاه می دارد :

دوست	دوستی
بنده	بندگی

زندگی	زندگی
دزدی	دزد
چونی	چون
چکونگی	چکونه (Qualité در اتو دایران)

در پهلوی این پسوند بصورت و نوشته شده و در پارسی کنونی ئی گردیده از این رو لازم است که در آن یک ئی موجود باشد و چون در پازند و پارسی نیز ئی است پس نمی تواند جز ئیه نلفظ دیگری داشته باشد. مثال :

آو_جا_کیه سعدوو = پاکی از آو_جا_ک = پاک
آنا_کیه سعدوو = نایاکی از آناک = نایاک
تُوانا_کیه سعدوو = توانائی از تُوانیک = توانا
(وندهای اوستا - یادداشت هماکی)

آماَوْنْدِیه سپرسادو = نیرومندی از آماَوْنْد = نیرومند
آدادِیستانیه سپرساده = بیدادی از آ-دادیستان = بی داد

= برزگری از ورزگار = برزگر ورزگاریه
= چربی از چرب = چرب چربیه

راتیهْ	لَدَّوْنَه	= رادی از رات = راد
شاتیهْ	لَدَّونَه	= شادی از شات = شاد
نوكیهْ	اَلَّوْنَه	= نیکی از نوک = نیک
ویناکیهْ	اَلَّوْنَه	= بینائی از ویناک = بینا
وهیهْ	لَهْلَوْنَه	= بهی از وه = به
ستهمگری کیهْ	لَهْلَوْنَه	= ستمگری از ستهمگ = ستمگر
روشنیهْ	لَارَلَوْنَه	= روشی از روشن = روش
دیپیریهْ	لَهْلَوْنَه	= خط (écriture) از دیپیر =
نویسنده، دبیر (۷-د)		

داتوریهْ لَهْلَوْنَه = دادری از داتور = دادر
 ئیهْ که تلفظ خود را بوسیله دستور خواندن خط پهلوی و
 تلفظ کنونی می قبولاند هسته یهماً به کواهی کتاب الفهرست
 که در آن لَهْلَوْنَه را دبیریه dibîrîh نوشته تأیید میشود.

این پسوند کارتا و تات را در زند و سانسکریت انجام داده
 و شکلش شبیه به پسوند ئیا α یونانی در واژه سُفِیَا $\sigma\omega\phi\imath\alpha$
 و پسوند ئیا ia لاتینی در واژه ساپیئنتیا (sapientia) میباشد.
 ولی در جواب اینکه چگونه این پسوند بصورت ئیه پهلوی

در آمده نوشته های پارسی دیرینه خاموش اند.

۱۸ - پسوند **اشن**^۱ - پسوند آهیخته ئی در پهلوی اغلب به فروزه های کهوازه ای که به اشن ختم شده و خود بقایه ای ارزش پک بنیستی آهیخته را دارند می پیوندد، بعبارت دیگر پسوند **اشن ۵۳۶** دارای دوارزش می باشد: یکی بنیستی آهیخته، دیگر فروزه کهوازه ای این پسوند به نهشته های فتادی (aoriste) ^۲ می پیوندد چنانچه از ده که نهشته فتادی دادن (= خلق کردن (۰۰-و)) است واژه **دَهْشَن** ^{۵۴۳۶} پیدا شده که هم آفرینش و هم آفریننده معنی می دهد مثال:

۱ - بنیستی آهیخته - :

کُنِشْن ^{۱۱۵۱۹} = کنش، عمل از کن
گوِشْن لَل ^{۱۹۴۵} = گویش، گفتار از گوب
مَنِشْن ^{۶۱۵۳۶} = منش، فکر از من (۰۰-و)،
(۲۸-د)

رَامِشْن ^{۱۹۴۳۶} = رامش از رم

(۱) در متن کتاب اشن بصورت *ishn* و اش بصورت *ish* نوشته شده.

(۲) **aoriste** زمانی در صرف کهوازه در زبان های آریائی دیرینه است که دلالت بر واقعه بدون تعیین ادامه یا اتمام آن می نماید.

سِتایشْن	ستایش از ستایی - آد	ددم دس (۱)
نیایشْن	نیایش از نیایی - آد	او دس (۱)
		(؟ از نیا) به واژه نیجَسْ = نماز بردن مراجعه شود.

۲ - فروزه که واژه ای - :

آینِشنْ	قربانی نا کنندہ	دوه سو
بَسْرِیا خورِشنْ دلیه سولو سو	کوشتخوار	
بَرا اُزدَهشْن ل او ده ده ده	بلند کنان	
پَتاكْ رایی نِشنْ هه هه هه هه	پدیدار کنان	
فُراج خورِشن ل او س سولو سو	در آن	

پسوند اشْن فقط در واژه های مرکب ارزش فروزه که واژه ای را داراست چنانچه در مثالهای بالا دیده شد لیکن ارزش و بُرَه آن: آهیخته کرد پذیر (abstrait passif) است چون در واژه کُنِشن که آرش اصلی آن « کاریکه کرده شده » میباشد.

پسوند ئیه چنانچه به ترکیبات فرمایی که در بالا گفته شد به پیوند آنها را به آهیخته تبدیل می نماید مانند:

پَتاكْ رایی نِشنیه	پدیداری
وه مَنِشنیه	نیک پنداری

وَهْ كَوْوَشْنِيَهْ = زیکوگفتاری

فُرَاجْ خورِشْنِيَهْ = درندگی

در پارسی کنونی بسوند اشْن بکار ساختن آهیخته ها میرودولی
بدین صورت بسیار نایات و عموما به اشْ تخفیف یافته و کاهی
هم تبدیل به اشْت کردیده.

در فردوسی گُنِشْن، مَنِشْن، خورِشْن وغیره دیده میشود

ولی معمولاً گمش، خورش، هنش می باشد مثال:

بینش	در پهلوی	وینِشْن	است
تازش	»	تاجِشْن	»
افزایش	»	افراِشْن	»
نکوهش	»	نکوِهشن	»
پوشش	»	پو شِشْن	»
بخشش	»	بَخْشِشْن	»
دانش	»	دانِشْن	»

در نوشه های جهود - ایرانی (Judéo-persan) ^۱ پیوسته

اشْت بکار برده میشود چون: خون دیزِشت، لَرْزِشت،

(۱) مقصود نوشه های پارسی است که یهودیان بکار برده اند

گُشِشْتَ، آمُورْزِيشْتا، نُماِيشْتَ، سوْزِشتَ، آسَايِشتَ^۱
 فرهنگ نویسان این شکل پسوند را نیز در پارسی مذکور میگردد
 چون: پاداشت و پاداشن که واژه اخیر در پهلوی پات دهشْن
 می باشد و پاداشت از پات دهشْت می آید. همچنین
 رامِشت^۲ و رامِشن که در پهلوی: رامِشن می باشد.

می توان کمان برد که پسوندِ اشْت در واژه پُشْت نیز جای
 گرفته باشد. زیرا این واژه در زبان ارمنی پَهْست³
 بوده و در پارسی هم اصطلاح پُشْت و پَناه موجود است که
 هردوی آنها واژه پُشْت را بریشه پا (= محافظت کردن)
 نزدیک مینمایند و رویهم رفته کواهی میدهند که پُشْت هم ان
 پُشْت * پا- اشْن که آهیخته‌ای از ریشه پا است باشد.

پسوندِ اشْن در زند دیده نمیشود و نبودن آن نیز در نوشته‌های
 پارسی دیرینه که در دست ما موجود است کواه براین نیست که
 پسوند مزبور ابدأ وجود نداشته و احتمال میرود که در پارسی
 دیرینه بوده است زیرا اولاً معلوم نیست که پهلوی آن از روی
 چه ساخته شده و دیگر آنکه پسوند اشْن (ishnu) که پسوند نیست

(۱) مثال‌ها از ترجمه دانیال گرفته شده (كتابخانه ملی عبرانی نمره ۱۲۹)

(۲) واژه عبری: شلُوه به ارومیش آرمیش ترجمه شده.

و بیدیک ۱ با پسوند اشنْ بلک ارزش را دارد چنانچه در واژهای زیرین که دارای پسوند اشنْ هستند نمونه ساختمانهای پهلوی دیده میشود با این تفاوت که اینها کر دور هستند:

جی - شنْ	= که ^۲ پیروزی میباید از جی
پتی - اشنْ	= که می پرد از پتی
مادَی - اشنْ	= که مست میشود از مادَی
پارَی - اشنْ	= که نجات میبخشد از پارَی
چرْ - اشنْ	= که می رود از چرْ ^۳

۱ - پسوند این [] در پهلوی: این؛ در زند آین؛ در پارسی دیرینه:

آین (۶-د) []: این پسوند بکار ساختن فروزه های مایه رفته و از آنجامه در جا برای بیان بستگی های آمیخته نیز مورد استعمال پیدا کرده و کوهر هر چیز را به حقیقت یا مجاز معین می سازد، مثلا در زند:

(۱) و بیدیک védique یاویدی = منسوب به بید یاوید که کتاب مقدس هندویان است و به زبان سانسکریت نوشته شده

(۲) که - qui

(۳) این ریشه ها در اوستا نیز دیده میشود چون: جی = پیروزی یافتن. پتْ = پریدن (در لاتین: petere). مَدْ، مَذْ = مست شدن (در لاتین: colere) یا - محافظت کردن (شاید پارَی از آنست). چرْ = چریدن (در لاتین: colere) واژه چرخ در اوستا چخَرَ از این ریشه است.

آینه‌ان = از مفرغ که بشكل آهین رسیده

زرنان = از طلا (بوازه زر بن^۱ ملاحظه شود)

دروان = چوبین (بوازه دارین ملاحظه شود).

زمائين = از خاک که بشكل زمین رسیده.

در پارسی دیرینه:

آنه‌گان = از سنگ که بشكل سنگین ندوها رسیده

در پهلوی:

أُور - این (أُورِين سلسله) = از کیام

گچ - این (گچین عصر) = از کچ

پوسته - این (پوستین عصر) = از پوست

آسیمه - این (آسیمهین عده) = از سیم یا سیمه‌یان

پمبک - این (پمبکین عک) = پمبه

وازه تمنهان (با ارش زاده تاریکی که توصیف در وجوه باشد

تر دیگر شدن این پسوند را بسوی آهیختگی نشان داده و غلبه این

آرش در واژه های زیرین پیداست:

(۱) واژه زر بن از نو روی مشابهت سنگین و سیمهین از زر ساخته شده چنانچه دارین از دار گرفته شده ...

آرِشک - این (آرِشکینْ ھلۇھۇر) = رشکین

خِشْمَه - این (خِشْمِينْ ھەدىھۇر) = خشمین

بَر - این (بَرِينْ لَەھۇر)

پَس - این (پَسِينْ لَەھۇر)

بَجَكَ - این (بَجَكِينْ لَەھۇر) = بزه کین

و از آنجا است که چون پسوند این را مانند نشانه برتری به همسنجه پیونددند نتیجه همسنجه را بطور مطلق و تأکید بیان می نماید چون :

بد بدقتر بدترین () = مطلقاً بد؛ بسیار بد

و با پیوستن به نهشته هائی که به آن ختم شده اند پسوند کین، کین را پدیده آورد (۹ - ک).

۲ - پسوند اینه که در پهلوی اینک است - : چنانچه دیدیم از پسوند آن؛ آنک و آنه درست شد، از پیوستن پسوند آن به این نیز پسوند اینک که در یارسی کنونی اینه است پدید آمده.

مثال پهلوی :

دار - اینک (دارِينَكْ ۋەلەر) = از چوب یا چوبینه

پوج - اینک (پوجِينَكْ لَەھۇر) = کسیکه پشیدمان

میشود (کرامر پشو گن سفحة ۳۵۹ : پستلوا ان لَكتو ؛

پو جیناک از نهشته فتادی پوزیدن ساخته شده)

مثال پارسی کنونی :

نرینه از نر ؛ مادینه از ماده ؛ راستینه، راستین از راست ؛
 شبینه از شب ؛ پارینه از پار، دیرینه از دیر، پیشینه از پیش
 دینه از دی، زرینه (بواژه زدین بنگرید) از زر، گرگنه
 از گرگ، موئینه از موی.

۲۱ - پسوند اویه^۱ - این پسوند برای درست کردن نامهای که بمنظور
 تخفیف و سخریه است بکار می رود چون:

راهویه = بچه سر راهی، از راه گرفته شده

شیرویه از شیر

خاستگاه این پسوند معلوم نیست و ممکن است از مشتقات پسوندی
 باشد که نام داریوس^۲ (= داریوش) را ساخته و از آوُسْ^۳
 پسوندی بصورت آوَی پدید آمده باشد.

۲۲ - پسوند ئون - شکل پیشینه این پسوند در نام فریدون که در زند
 ٿرَا تَانَ (*) = ٿرَا تَونَ می باشد دیده میشود و نیاز به

(۱) برخی گویند که این پسوند وابستگی را میرساند مثالهای دیگر:
 مشکوبه، سببوبه، نفتوبه، بابوبه. البته این پسوند در خود روشن شدن
 است ل.

نهشده هائی هم که آغازه فرنامی داشته اند می بیوسته چنانچه
ایدونْ از فرنام آیت آمده و بکمان می آورد که از واژه‌ای چون
*آیانَ، *آیَونَ باشد.

این پسوند در پهلوی فُرارونْ (لله‌لله) (= خوب) و آپارون
(له‌لله) (= بد) را ساخته است و این دو فروزه که در پارسی
کندونی از میان رفته از مشتقات *فرار و آپار که خود اینها هم
از فَرَ و آپَ با یک مشتقی از ریشه آرْ که حرکت را معین می
نماید ساخته شده اند (چنانکه از پَتیه واژه مشتق پَذیره که در
پهلوی پَتیرَکْ است بدهست آمده). خلاصه فَرَ سمت پیش و آپَ
سمت پس را نشان داده و تصور خوبی و بدی را برای مشتقات
فُرارونْ (که کمان می‌رود از واژه‌ای چون: *فرارُانَ باشد) و
آپارونْ (که کمان می‌رود از واژه‌ای چون: *آپارُانَ باشد) در ذهن
نهیه می‌نمایند.

واژه بیرون خواه واژه تشبیهی باشد (از بی) خواه از واژه
دیرینی چون *اپ آرْ (از آپی- آرْ) دارای همان ساختمانی است
که در بالا گفته شد و روی زمینه همین نمونه‌ها است که مستقیماً
واژه‌های درون، اندرون و شابد پیرامون (در پهلوی:

بنظر می‌آید که مینوخرد از این واژه‌ها بوجود واژه رون بآرش بهلو و سوی نتیجه
گرفته زیرا دیده می‌شود که هوشتر - رون می‌نویسد.

پیرومون (دلهه) ، واژون [از آواج (در پارسی) که ترکیب نخستین آن شاید * آپاچ + ئون (آن) باشد] ، نگون [شاید از * نیک (۱۴-ک) باشد] پدید آمده.

۳۳ - پسوند آم - : پسوند آم از پسوند آم (۱۹-پ) کرفته شده و شماره های آرایشی را می سازد چون :

دهم (ده - آم) که نخست دسم بوده (لاتین: Decimus) این پسوند نیز در هردم (مرد - آم) که در پهلوی مرتم (کلهم) (برترین آرش واژه مررت را در بر دارد) است دی - ده میشود اما معلوم نیست که این بک ساختمان تازه بوده یا از واژه دیرینی چون * مرتم کرفته شده (پاورقی صفحه ۱۵-ک)

۲۴ - پسوند ت (د ، ئید) - : زبان پارسی می تواند از هر ریشه که واژه یک آهیخته که بی جا مصدر مرخم نامیده شده بوسیله پسوند ت (یاد ، ئید ؛ بسته با آخر ریشه) بسازد و برای زمان آینده بکمک که واژه خواستن و همچنین بایستن و شایستن و تو ایستن بکار برد این آهیخته در برابر ساخته مانهای دیرینه که با پسوند ت یا تی می شده قرار دارد زیرا این دو پسوند در آرش چندان اختلافی نداشته و شکلشان نیز باهم مطابقه می نماید و از هر ریشه امکان

داشته است که یک انباز بیسو (neutre) بات و یا یک بندیستی
با تیه ساخته شود که هر دو یک آرشنده است و بالاخره هر دو پسوند
 بصورت دُت منجر شوند.

در پاره ساختمانهای زبان دیرین که با دَت یا تید صورت گرفته
بطوری اجزاء سازنده و ازه در هم آمیخته که تمیر دادنشان از هم
غیر ممکن و پسوندشان پدیدار نیست چون:

۱ - دَت: وات از وا = وزیدن در پهلوی: وات

حریارسی کنونی باد

دات • دا = برقرار کردن • دات

• داد

بَخْت • بَجْ = بخش کردن • بَخْت

دَرَخْت • دَرِزْ = پارچا کردن • دَرَخْت

مَسْت • مَدْ = مدهوش شدن • مَسْت

۲ - تید: فَرَزَنْتید = فرزند از فَرَزْنْ = تولید کردن که

در پهلوی و پارسی کنونی فَرَزَنْ شده (در فرهنگ کانگا این

وازه را از ریشه زَنْ = زادن که در لاتین: *genere* است
نوشته).

* وَيَنْزُّتِي = عمل زیان رسانیدن از * وَيَجْنَ =

زیان رسانیدن که در پهلوی وَزَنْ و در پارسی کنونی گَزَنْ^{۰۰}
شده (در فرهنگ کانگا: جَنْ = زدن، کشتن).

در واژه های زیرین چون ریشه هنوز زنده است پسوند نیز زند

می باشد چون :

در پارسی کنونی : سُرود در پهلوی : سُروت دلار

دید دیدت دو

زاد

شِكْفَتْ

شِكْسَتْ

که رابطه آنها با سُرودَنْ، دیدَنْ، زادَنْ، شِكْفَتْنْ، شِكْسَتْنْ

هنوز حسن میشود ولی باید دانست که ساختمانهای مزبور دیرینه
اند زیرا ساختمانهای تازه در روی که واژه ها پدید آمده در صور تیکه
این واژه ها بذیستی های واقعی میباشند.

۲۰ - پسوند تَنْ (ئیدن) که در پهلوی : تَنْ (ئیتن) است - : این

پسوند از تَنْشِي (جا گهی Locatif تَنْ میباشد) که در پارسی
دیرینه است آمده و آهیخته هائی را می سازد که کار هر گهی را
انجام می دهند.

هر که‌ی هنوز مانند بُنیستی بکار می‌رود زیرا میتوان از آن مشتقاتی ساخت چنانچه از خوردن خوردنی ساخته شده و نیز مانند سوژه ۱ sujet بکار رفته و در دنبال آن اضافه می‌آید.

۲۶ - پسوند تارْ و ئیدارْ که در پهلوی : تارْ ھەدْ و ئیتارْ ھەدْ است - : این پسوند از پارسی دیرینه: تَرْ (۱۷ - و) آمده و دو کار انجام می‌دهد : یکی ساختن نامهای کار وری ، دیگر ساختن نامهای بردباری (noms de patient, ou d'action opérée) و در هر دو پسوند تارْ و دارْ یا ئیدارْ بر حسب شکل هر که‌ی به ریشه‌هی پیدوند .

۱ - نام کارور : پیدایش این پسوند از پارسی دیرینه است که مانند زند و سانسکرت برای ساختن نام کارور پسوند تَر را بکار ھی برده چون :

فَرْمَا - تَرْ = حاکم از فَرْمَا = حکم دادن ھُو فرمائیدز
مرکب است از فَرْ = پیش، + ما = اندازه کردن (صفحه ۱۲۵ - پیشوند ۱۰۶ - و)

دَائِشْ - تَرْ = دوستار از دُشْن = دوست داشتن

جَ - تَرْ = قاتل از جَنْ = کشتن = ھُو زدن

و سپس این پسوند در پهلوی و پارسی کنونی به شکل تارْ که

شکل کشیده آن بوده در آمده چون:

در پهلوی: داتار ^و_همدل در پارسی کنونی: دادار در زند:

داتر

» زَتَارْ كَهْمَدَل « زدار در پارسی
 } دیرینه جتر

در زوارش: مَحْيٰ تُونْ تَارْ كَاهْمَعْ كَهْمَدَل

در پهلوی: فَرِفْتَارْ لَهْلَوْهْمَدَل از فَرِفْ - تَنْ = فریقتن

= پَرَوَرْتَارْ لَهْلَهْمَدَل = پروردنه از پرور - تَنْ =

پروردن

آمُونْخَتَارْ سَهْلَهْمَدَل = آموزنده از آمو خ - تَنْ

وَرْزِيتَارْ = ورزکار از ورز - ئیتن =

ورزیدن (صفحه ۲۴ - ک)

آمُورَزِيتَارْ = آمرزکار از آمورز - ئیتن =

آمرزیدن

خُواستَارْ سَهْلَهْمَدَل = خواسته از خواست - تَنْ

= خواستن

خَرِيدَارْ سَهْلَهْمَدَل = خریدار از خر - ئیدن =

خریدن

ذر پارسی : فروختار از فروخت - تن است

۲ - آرش کرد پذیری این پسوند بنظر می آید يك پيدايش

تازه باشد زيرا در زند و سانسکریت نشانه از آن یافت نمی شود :

گرفتار (در پهلوی : **وْلِه مَدَل**) از گرف - تن

رسمار از دس - تن

کشدار از کش - تن

مردار (در پهلوی : **حَالَه مَدَل**) از مر - دن

رفتار از رف - تن

گفتار از گف - تن

کردار از کر - دن

نمودار از نمو - دن

دیدار از دی - دن

(بیش^۱) - آرش کرد پذیری پسوند تار - : بکار رفتن

فروزه کرد پذیر بوسیله يك رابطه دقیقی که بین پسوند تار و انباز

گذشته موجود است تعبیر میشود :

آرش نخستی واژه گرفتار = گیرنده و دوستار = دوست

دارند است ولی چون واژه گرفته نیز موجود است زبان که هنوز یکی بودن ریشه را در ساختمانهای بات و ساختمانهای با تاز حس می‌کند طبعاً متمایل است که آرشهای آها را بهم تزدیک نموده و در مقابل هم قربنه قرار دهد، تاز کس را می نمایاند در صورتیکه بت نماینده حالت است چنانچه گرفتار یعنی کسیکه گرفته شده و واژه گرفته همان گرفته است این اختلاف آرش بوسیله واژه هائی مانند دوستار آسان تر شده زیرا آرش اصلی این واژه «کسیکه دوست دارد» بوده و معنی «کسی که دوست داشته شده است» را نیز داده.

انداز گذشته همچنانکه به کس می پیوسته به چیز نیز میپیوسته و پسوند تاز نیز نشانه آن چیزی می شده که کاری در روی آن انجام می گرفته و هم نشانه کسی می شده که این کار را انجام می داده چنانچه گفتار هم «چیزیکه گفته شده» و هم «کسیکه گفته» و نهودار هم «چیزیکه نموده شده یا مدل» و هم «کسیکه می نمایاند» معنی داده است.

۲۷ - پسوند تر و پسوند تم (۱۰ - پ) :-

۱ - پسوند تر : این پسوند برای همسنجی بکار رفته و پارسی

دیرینه آن تر میباشد

۲ - پسوند **تم** (تم) :- پسوندیست متعلق بزبان یه‌اوی و برای برتری

بکار رفته و در پارسی دیرینه **تم** می باشد. این پسوند از پارسی کنونی بیرون رفته و جای آن را پسوند همسنجی عالی تری که **ترین** (تر - این) باشد گرفته.

۲۸ - پسوند **مند** (مند - پ) :- این پسوند دارایی را می‌ساند در زند **منت** و به بنیستی‌ها می‌پیوندد چون:

در زند: **خوت** - **منت**. در پهلوی: **مد**. در پارسی کنونی: خردمند و از این نوع ساختمان واژه‌های زبرین پدید آمده‌اند:

هنرمند از **هنر** (در زند: **هُنَر** - **وَنْت**)

سودمند از **سود**

ارمند از **ارج**

آzmanد از **آزم**

دانشمند از **دانش**

این پسوند در زبان پهلوی بدو شکل دیده می‌شود: یکی **مند** و

دیگری او**مند** که این شکل دوّمی فراوان تراست:

۱: **رایمند لِبِرَاد** = درخشان (در زند **رَأَيَّونَت**)^۱

دانشمند - مَنْدَ وَسْوِسْكَارْد = دانشمند

رايوي مَنْدَ لَبْنَه سِرْجَه د = رایومند

درت - او مَنْدَ دَلْه سِرْجَه د = دردمند از درت = درد

مرگ - او مَنْدَ كَلْه سِرْجَه د = میرا از مرگ

دانشن - او مَنْدَ وَسْوِسْكَارْد = دانشمنداز دانشن =

داش

خرت - او مَنْدَ دَلْه سِرْجَه د = خردمنداز خرت =

خرد

آپ - او مَنْدَ سِرْجَه د = آبدار از آپ = آب

ممکن است کمان رود که این پسوند از جمله ساختمان های ادبیانه است که بوسیله متوجهین اوستا از روی واژه هائی که به او - و نت ختم شده بودند و او به بیچو جه جز اصلی پسوند نباشد. البته این کمان در صورتی جای داشت که نمیدانستیم پسوند مربور در زند به واژه هائی بیوسته که به آ ختم شده اند و نیز پارسی کنونی از این پسوند نمونه هائی دردست دارد هالند:

تن - او مَنْدَ (تنومند) :

بر - او مَنْدَ (برومند) :

و حتی دانش - اومند (دانشو ند) در برابر دانشمند ۱ نیز

موجود است

۲ - پسوندو ند - : این پسوند (در زند و نت میباشد همانند: کار و نت،

هو استر و نت وغیره) دارای همان آرش پسوند مند بوده و بجای

آن نیز بکار رفته است چون:

خردوند که در برابر خردمند موجود است.

پولادوند از پولاد

خداوند از خدا

ولی یک شکل دیگر این پسوند که فراوان بکار رفته آوند است

چون در واژه:

خوبشاوند. و این شکل متدال زبان پهلوی است، سعدی هزاره

- ورج - آوند = زورمند؛ بو ازه زند؛ و ریچنهشت مراجعه شود

پاتی - آوند هزاره = زورمند

آم - آوند هزاره = کوشنده

کامک - آوند هزاره = کامک - اومند نیز

هست.

(۱) کامی در پهلوی ایمث نید. ز دیده میشود چنانچه بجای اینکه سوت - اومند. ث (سو تو مند) بگوید سوت - ایمند (سو تیمند) میگوید در پارسی کنونی: سودمند

کامی هم ایوَنْد دیده میشود چون:

بیم - ایوَنْد $\overset{\circ}{ن}$ وراد = بیم دارد

سهم - ایوَنْد دن $\overset{\circ}{ن}$ وراد = سهمدار

^همچنین و ند در واژه های زیرین دیده میشود:

برم - وند $\overset{\circ}{ن}$ وراد = کلمه مند از برم

گریا - وند $\overset{\circ}{ن}$ وراد = گربان از گریا

نموند (?) $\overset{\circ}{ن}$ وراد = کناره از نم

آپر - وند $\overset{\circ}{ن}$ وراد = توانا از آپر

بنظر می آید که آوند از مشتقات دیرینه باشد که از پیوستن

پسوند ونست به نهشته هائی که به آختم شده اند بدست آمده

چنانچه در زند واژه آم - ونست بارش ذورمند (از آم) در

پهلوی آماوند شده است.

۳ - پسوند ون، وان، وانه - : این پسوند با پیوستن به واژه های

ساخته شده همان کار (ه) را انجام می دهد چنانچه:

از پل؛ پلوان، پلون

از آنگشت آنگشتوانه
 از دست دستوانه
 از پر پروانه ساخته شده.

این پسوند در بهلوی و آنک رسو است چنانچه پروانه در
 این زبان پروانک لمهار می باشد.

۳ - پسوند نا، پسوند ناف - :

۱ - پسوند نا - : پسوند، نا و نای برای ساختن آهیخته ها

بکار می رود چون :

از تنهگ، تنهگ- نای که بآرش تنگی است
 از فراخ، فراخ- نای « فراخی »
 از دراز، دراز- نای « درازی »

آغاز پیدایش این پسوند از واژه پهنا که در بهلوی پهنا
 یا پهناف است می باشد بدینسان که واژه پهن (درزند: پشن)
 برای ساختن آهیخته ای به پسوند آ (آن) پیوسته و پهنا پدید آمد.
 سپس این نا پسوندی تازه بشمار رفته و از روی مشابهت به واژه
 پهنا واژه های دیگری با نا ساخته شده است. و برای اثبات موضوع
 اخیر در بهلوی واژه دیرهنا دلمهده = درازی را در دست داریم

ذیرا آرش آن طبق ترکیب واژه (خواه آغازش دریغ با درزگ)
و یا دراج - آه باشد) نیست .

۲ - پسوند ناک - : این پسوند در پهلوی نیز ناک ^{اندو} است و با پیدوستن به بنیستی ها با نهشته های کهووازه ای فتادی
(برای بیان *thèmes verbaux d'aoristē* چکوونگی بکار میروند)
چون :

از خشم	خشمناک	در پهلوی : ^و <u>خـمـنـاـك</u>
از ترس	ترسناک	» » ^و <u>ترـسـنـاـك</u>
از درد	دردنناک	» » ^و <u>درـدـنـاـك</u>
از شرم	شرمناک	» » ^و <u>شـرـمـنـاـك</u>

وبه نهشته های کهووازه ای چون :

از پرهیز	پرهیز - ناک	^و <u>پـرـهـیـزـنـاـك</u>
از آموز	آموز - ناک	^و <u>آـمـوـزـنـاـك</u>

این پسوند از ساخته ای زبان پهلوی بوده و بنظر می آید
که از ترکیب پسوند نا که پیش گفته شد با پسوند فروزه ای که
بدست آمده باشد مثلا از واژه پرهیز آهیخته ای چون پرهیز نا
و از این یک فروزه هائند پرهیز ناک پدید آمده باشد .

۳۹ - پسوند اینزه، ایجه، چه - : پسوند آچ که در پارسی کنونی
تصورت آز در آمده در زبان دیرین به پیشکذارها پیدوسته و
وفروزه نزی را میساخته چون :

فُرَاجٌ = بجلو، در پهلوی: فُرَاج لِکَنْ، در پارسی کنونی: کنونی: فراز، از فَرَ (۱۰۹ - و)

آپاچٌ = بعقب، در پهلوی: آپاچ لِکَنْ در پارسی کنونی: باز، از آپ (۹۸ - و)

این پسوند همچنانکه به پیشکذارها می‌پیوسته به فروزه‌های نیز
می‌پیوسته است چون:

پُئُرواجٌ = بجلو، از پُئُرو = جلو، پیش
ویژوچٌ = کج، مایل، از ویژ

در سانسکریت ویدیک نیز که این پسوند بکارهای رفته به بنیستی
ها و فروزهای خواه برای تعیین سوی یا نزدیکی می‌پیوسته چون:

دو - آچٌ = بجانب خدا یا نروی آورده دَارَ در اوستا
بارش خدای دروغین، عفریت خدا (در پارسی کنونی دیو)؛ در
لاتین: فرانسه: Deus = Dieu = یونانی: Theos.

سویتی - آچٌ = نزدیک بسفیدی، سفید نماه در اوستا:
سُپید = سفید بودن، تمیز شدن و از این ریشه سُپیت = سفید
ساخته شده.

زبان دیرینه ایرانی هم این پسوند را بهمان فراوانی بکار
می‌برده چنانچه در زند از هنَر = هنر، واژه هُنِیرِ یاچ =

این پسوند با پسوند انگلیسی *ish* سنجیده شود، سویتی - آچ = *whit-ish* = J.L.

هتری، باهتر؛ درست شده و واژه های زیرین زبان کنونی نیز
مشتقی از ساخته اهای مزبور می باشند:

نماز، کنیز، پاکیزه

«دختر جوان» در زند: **کنی**، درسanskrit: **کنیا** می باشد و
چون در پهلوی: **کنیک** و دو است، از این رو در پارسی کنونی
با ایستی **کنی** گفته شود ولی این واژه از میان رفته و از طرف دیگر
در برابر **کنی** مشتقی مانند: ***کنیچ** - ئی (از **کنی** - آچ
که کهیده **کنی** و از نوع ساخته امان واژه سویتی آچ درسanskrit
باشد - وجود بوده که کم کم باعث پیدا شد واژه **کنیز**
گردیده که اینهم با پیوستن به نشانه کهش: آڭ و واژه **کنیزك**
را ساخته است.

وجود نشانه کهش **ایچ** بوسیله واژه پهلوی: **کاهیچڭ**
وں بۇڭ = ریزه کاه، ذات میشود که در پارسی کنونی تنها واژه ساده
کاه باقیمانده حال چنانچه **کاهیچڭ** نیز در زبان کنونی وارد شده بود
با ایستی قاعده *** کاهیزَه** شده باشد یعنی همین صورتی که واژه
پاکیزه زبان کنونی در برابر **پاڭ** دارد

نماز **آڭىن** از **نماج** که مشتق از **ئەم** (در زند: **نِمْ**) است آمده و دارای ساخته ای
همدوش بایمود است (درسanskrit **ئەمسن**)

همین پسوند ایچه که به اینه تخفیف یافته باز همراه آن و با همان آرش موجود است چنانچه واژه سرخ در برابر سر خیزه واژه های سرخیجه و سرخیچه را پیدید آورده و از اینجا پسوند کهش چه در واژه های : باغچه ، دیگچه ، دخترچه ... پیدا شده است .

دوم - پسوندهای نامی

پسوندهای نامی - : این پسوندها نخست نامهای مستقیمی بوده و سبب پسوند شدنشان بکار رفتن زیاد در ترکیباتی است که این واژه ها معرف آنها بوده اند و کم کم نشانه ساده برای راهنمائی فکر شده و شکل پسوند را بخود گرفته اند بطوری که واژه های ترکیبی را که خود یک جزء از آنها میباشند بصورت مشتق درآورده اند .

در میان پسوند های نامی کنونی شماره های زیادی هستند که می توان بنیادشان را کنجدکاوی نموده و به ترکیب دیرینه پارسی دیرین که سرچشم پیدایش آنها است رسانید؛ پس نخست باین قسمت می پردازیم .

پسوندهای نامی که از ترکیبات دیرینه پیدا شده اند
بَذْ . بَازْ . بَانْ . دَانْ . كَارْ ، كَرْ . وَازْ ، آوْزْ .

یار، یاد، گون، سُتان، سار، دیس

۳۴ - پسوند بـ: این پسونداز پارسی دیرینه: پـتـیـه = سر پـرـسـت، صـاحـب
کـه در پـهـلـوـی: پـتـتـ ۵۵ است مـیـ آـید. (۱۰۶ - و)

در زند پـتـیـه بـیـشـتر سـوـمـه دـوـمـه واـژـه مـرـکـب وـاـقـع شـدـه وـبـرـای تعـیـین

الـقـاب فـرـمـانـدـهـی بـکـارـهـی روـدـچـون:

آـئـرـ - پـتـیـه = سـرـپـرـسـتـ آـنـشـکـدـهـ (۱)

زـنـتـ - پـتـیـه = سـرـپـرـسـتـ شـهـرـ

وـیـسـ - پـتـیـه = سـرـپـرـسـتـ قـرـیـهـ

نـمـانـوـ - پـتـیـه = خـانـهـ صـاحـبـ

دـهـیـ - پـتـیـه = سـرـپـرـسـتـ اـیـالـاتـ

شـوـیـشـرـ - پـتـیـه = صـاحـبـ کـشـورـ

آـئـرـ - پـتـیـه (۱)، در پـهـلـوـی: آـرـ - پـتـتـ ۵۵ وـدـرـ پـارـسـیـ کـهـوـنـیـ

هـیـوـ بـدـ است؛ زـنـتـ - پـتـیـهـ، وـیـسـ - پـتـیـهـ، نـمـانـوـ - پـتـیـهـ در پـهـلـوـیـ:

زـنـدـ - پـتـتـ ۵۵، وـیـسـ - پـتـتـ ۵۵، مـانـ - پـتـتـ

۵۵ کـرـدـیدـهـ.

(۱) در فرهنگ کانکا، آـئـرـ = تـرـیـتـ و آـئـرـ پـتـیـهـ = مدـیرـ تـرـیـتـ، مـرـبـیـ

واژه‌های زیر بن نیز از آن پارسی دیرینه است :

* مَكْ - پَتِيَّ = رئیس مغان که در پهلوی : مَكْوَتْ

کاله ۳۵ و در پارسی کنونی موبد است

* سپاد - پَتِيَّ = فرمانده سپاه که در پهلوی : سپاه پَتْ

کاله ۳۵ و در پارسی کنونی سپاه بَد است

در پارسی کنونی نیز واژه های :

گَهَبَد = غار نشین که آرش اصلی آن کوه صاحب است

بارَد = رویس تشریفات « » رویس دربار »

۳۴ - پسوند باز - پسوند باز به نامهای جا و عموماً به نام کشورهای

دریائی هی پیوند دارد

این واژه در زند پار (با یونانی pâra سنجیده شود) یعنی ساحل

می باشد (دوراپار = زمینی که دارای سواحل دور است^۱) :

مَال پارسی کنونی :

هندو - باز = کشور هندویان (هندوستان)

زنگ - باز = کشور زنگیان (ساحل شرقی افریقا)

دریا - باز = کشور دریائی

(۱) همچنین نام اصلی ساحل ملابار (ساحل ملی - ملی - باز) از آنست

روذ - بار = منطقه رو دخانه

جویی - بار = ناحیه که جوی فراوان است

چنانچه دیده میشود این پسوند همیشه به نام کشورهای پیوسته
که محدود بسواحل می باشند . و نبایستی این پسوند را که از پار
می باشد با پسوند بار که تکرار را می رساند یکی دانست زیرا
بار بمعنی **دفعه** برای خود واژه مستقلی است چنانچه باری
بآرش یک بار و بارها بآرش دفعه ها است .

پان - پسوند بان - این پسوند در پهلوی پان لام و در زند و سانسکریت
پان بآرش محافظت است و از آن نامهای پاسبانی درست می شود چون :
در زند : ران - پان = محافظ ساق پایا زیر شلواری که در
پهلوی ران - پان لام است .

در پهلوی : پاسن - پان لام = پاسبان

مرز - پان = سرحد دار

ستور - پان دام = مالدار ، مستحفظ

ستوران (*ستئور - پان)

زیندان - پان کار = زندان بان

گریو - پان دل = گریبان ، چیزیکه

گردن را محافظت می کنند (* گُریوَبانَ)

چنین بنظر می آید که این پسوند باشکل کوچک شده خود از ترکیبات جدا شده و هستی مستقلی را برای خود پیدا کرده باشد چنانچه فردوسی بان سواران^۰ یعنی دئیس سواران بکار برده و از آنجا واژه بانو (هادینه بان^۰) بدست آمده باشد پیارسی زبانان بان^۰ و بانو را با پسوند بان^۰ یکسان و مانند می دانند ولی اینموضوع در خور تردید است زیرا بانو در زبان پهلوی باشکل بانول^۰ بجای هانده و پسوند بان^۰ هنوز در زبان پهلوی پات^۰ بوده و خیلی دور بنظر می آید که پ در آغاز واژه کوچک (ضعیف) شده و در میان واژه بحال خود باقی بماند .

۳۶ - پسوند دان^۰ : این پسوند در پهلوی نیز دان^۰ گوشت و شکل دیرینه

آن دان است که از دا = نهادن، گرفته شده (۴-پ)

مثال پهلوی :

گوشت - دان^۰ گوشت = جای گوشت

زین^۰ - دان^۰ (۱) گزوسر = جای زنجیر (؟) ، زندان

(۱) در دو واژه زنجیر آرش ریشه روشن نیست و در واژه زیندان گزوسر شاید قسمت اول آن : زین^۰ همان اسلحه باشد بنابر این آرش ابتدائی زیندان مخزن اسلحه یاقوتخانه میشود .

آستو - دان **آستو** = جای استخوان، گورستان

آتش - دان **آتش** = جای آتش، اجاق

مذال پارسی کنونی :

آب - دان = ظرف آب

می - دان = ظرف می

بوی - دان = جای عطر

جامه - دان = جای لباس

۳۷ - پسوند کار، گر - : پسوند کار، گار، گر بطور عموم نامهای

پیشه‌ای رامیسازد. در سانسکریت : کار = کنش، در زند: گر =

کار ور می باشد

الف - پسوند کار، گار که از بنیستی کار = کنش، گرفته

شده قسمتهای زیرین را می سازد :

۱ - فروزه‌ها یا نامهای پیشه‌ای که از ترکیباتِ دیرینه

دارائی مشتق شده‌اند چون: هم-کار (*هم-کار) و یناس-

کار (کناهکار) که این آخری از وینات - کار (کسیدکه کار خطدا دارد.) میباشد.

زیان - کار **کن هرودا** = زیانکار

کامک - کار **و سو و وودا** = کامکار

(۱) این ساختمان کاملاً فرضی است زیرا همکار مخصوصاً ممکن است یکی از ترکیبات پارسی کنونی بوده که از آغاز بهمین صورت ساخته شده باشد.

در پارسی کنونی :

آفرید - کار

آموز - کار

ساز - کار

۲ - بنیستی هایی که در قدیم ترکیباتی بوده اند ~~که~~

بستگی و تابعیت را می رسانده اند چون :

دسته - کار = کار دستی

یاد - گار = چیزی که در یاد بماند (آتش اصلی = کار حافظه)

ب - پسوند گر که از بنیستی گر = کارور است فروزه هایی

را که دارای آتش کردنی هستند می سازد چون :

در بهلوی :

پیروز - گر هدل ول = پیروز گر

توان - گر هار سول = توان گر

بنزك - گر هودل ول = بنزه کار

آمار - گر سول هودل = محاسب

گرفک - گر هار ول = نیکوکار

اوج - گر س هودل = نیرومند

خُتایی - گر سهم ول = فرمایش رای مطلق

خداوند کار

در پارسی کنونی این پسوند مخصوصاً بکار ساختن نامهای
پیشه‌ای می‌رود:

کار - کر

آهـ - کر

انگشـة - کر

راهـش - کر

کـفـش - کـر

کـوـزـه - کـر

پسوند کـار، گـار، گـر گـاهـی بـجـای یـکـدـی گـر نـیـز بـکـار مـیـرـونـد

چـونـ:

پـیـشـه - کـار و پـیـشـه - کـر

درـیـا - کـار و درـیـا - تـر

ستـمـه - کـار و ستـمـه - کـر

۳۸ - پـسـونـدـ وـارـ، وـارـهـ، وـرـ - : در این پـسـونـدـها کـه فـرـوزـهـهـای دـارـائـی و

بنـیدـستـی هـارـا مـیـسـازـد دـو وـاژـهـ کـه دـارـای اـصـلـهـای مـتـفـاوـتـی هـستـند

مشـتـبـهـ شـدـهـ اـنـدـ:

۱ - واژـهـ بـرـ (= کـهـ مـیـبـرـدـ) اـزـ رـیـشـهـ بـرـ = بـرـدـ

(در انگلیسی: Bear)

۲ - واژـهـ وـارـ، وـرـ؛ کـهـ سـهـ بـارـ درـاوـسـتاـ بـصـورـتـ سـوـمـهـ دـوـمـ

چـندـ واـژـهـ مـرـکـبـ زـیرـینـ نـمـوـدـارـ مـیـشـودـ:

گئوشاوَرٌ = کوشواره

گندوَرٌ = گرز دار

سارواَرٌ = چیزیکه سردار می پوشاند .

حققت نیست که در این سه ترکیب بک و اژه بکار رفته باشد
در واژه آخری وار بنظر می آید که از زیشه وَرْ با آش پوشانیدن
یا پوشایش بودن باشد همچنان در دو می مینمایاند که از برآمده و در
اولی شبیه به وَرَ که در سانسکریت بآش چیز قیمتی است
می باشد .

۱ - پسوند بر در پارسی کنونی با پسوندیکه از وَرَ وَرَ وَرَ رفته
شده هشتبه شده زیرا ب عموماً به و مبدل گردیده ولی در زبان
پهلوی هنوز این دو پسوند از هم تمیز داده می شوند :
دات - بر فرمان = * دانو - بر = قانون -

از فرهنگ اوستا :

(۱) **گئوشاوَرٌ** = پهلوی **تریسردلا** = کوشوار، مرکب است از

گوش = کوش و وَرْ = بر = بردن

(۲) **گندوَرٌ** مرکب است از گذا (= گرز) و برْ (= بردن)

(۳) **وار** = پوشانیدن ، محافظت و پناه دادن ، مستور کردن
وار = حفاظت ، پناه ، از زیشه وَرْ میباشد (۶۶ - ک) .

سارَ = سر

سارواَرٌ = کلاه خود با حافظ سر (در موقع جنگ)
در کتاب یلھورن نیز سارواَر بآش کلاه خود است . ل

برنده = قاضی = پارسی کنونی : داور
 دَسْتُ - بَرْ دَدْهَارِ ل = * دستو - بر = تعلیم -

برنده = پارسی کنونی : دستور
 میزد - بَرْ گَدَرِ ل = * میزد - بر = مزد - برنده

پارسی کنونی هزدور
 باین واژه‌ها تاجور = تاج - برنده، که در پارسی دیرینه :

تَكَ - بَرْ میداشد اضافه‌هی شود؛ و واژه پیغم-بر (در پهلوی :
 لَهْوَهُرِ ل) ب نخستین را در خود نکاهداشته. در واژه‌های

زیرین پسوند وار، وَر (اصلش هرچه باشد) موجود است :

ساز - واژ وَوَدَلَرِ ل = کلاه؛ درزند؛ سار - وار

امیت - واژ سَوَّهُرِ ل = امیدوار

کین - وَرْ وَرِ ل = کینه‌ور، کین ور

آج - وَرْ سِرِ ل = آذور، آز دارنده

اوچ - وَرْ سِرِ ل = زوردار

گَت - وَرْ قَهْرِ ل = گرزدار (زند: گَذَرَ)

رنج - وَرْ لَرِ ل = رنجور

ماټک - وَرْ گَدَهُرِ ل = مايه‌ور

مثال در پارسی کنونی :

دانش - ور

نام - ور

زور - ور

سر - ور

کدی - ور

هنر - ور

یک شکل دیگری که * وارَكَ باشد و در پهلوی: وارَكَ و در پارسی کنونی: واره است واژه پهلوی: گوْشْوَارَكْ لری درآمد و در را که در پارسی کنونی: کوشوار و کوشواره و در زند: گَدُوشَوَر است پدید آورده.

در پارسی کنونی: مشتواره از مشت و همواره از هم میباشد و نیز پسوند دیگری بصورت آَوْرْ دیده میشود که از کهوازه آَوْرَدَنْ گرفته شده ولی بیشتر میتوان گفت که واژه است تا پسوند و ساختمانهاei که از آن بدست می آید به ترکیب زیادتر نزدیک اند تا به مشتق زیرا هنوز آتش مستقل و روشنی (= کسیده می آورد) در آن هوایدا است.

همراه ساختمانهای با پسوند ور ساختمانهاei نیز با آَوْرْ دیده می شود چون: جَنْـگـاـوـرْ، جَنْـگـوـرْ و بَخْـتـاـوـرْ، بَخـتـوـرْ. ممکن

است که پسوند آور و ور دارای همان رابطه‌ای باشند که در آوند و وند دیده شد و بالنتیجه یک کار را انجام دهند.

همچنان‌که آورند بـ آرنـد بخـسـیدـه مـيـشـودـ، آورـنـيزـ بـ آـرـ

مـيـبـخـسـدـ چـونـ سـالـاـرـ (= پـيرـ، شـيـخـ) در بـرابـرـ * سـاـلـ - آـورـ

۴ - پـسـونـدـ يـارـ ، يـادـ :

۱ - پـسـونـدـ يـارـ کـهـ مشـتـقـ اـزـ دـاـتـ مـيـباـشـدـ : درـاـيـنـجـاـوـاـزـهـاـيـ

در دست است کـهـ اـزـ روـيـ آـنـ مـيـ تـوـانـ تـغـيـيرـ حـرـوفـ دـنـدـانـيـ رـاـ بـ

ـيـ وـرـ مشـاهـدـهـ نـمـودـ مـثـلاـ:

در داستانهای بهلوانی ایرانی نام پسر شاه کشتابسپ اسفندیار یاد شده این نام در زند سپنتو - دانو می باشد که طبق قوانین صوتی پارسی بایستی سیفند - داد یا ایسفنـد - داد را درست کرده باشد و نیز نام اسفندیار که یکبار در ترجمه بهلوی وندیداد از آن گفتگو شده سپند - دات دده دده نوشته شده. البته قبول اینکه برای نخستین بار این تعیین شکل مخصوصاً در واژه مزبور صورت گرفته مشکل است و ساختمان واژه زمینه مساعدی را جهت این فکر فراهم نمی سازد پس واژه‌های دیگری بوده اند که وضعیت ساختمانشان زود تر این تغییر شکل را میسر نینموده. اکنون چند واژه را که به یار انجامیده و بنظر می آید که

ساختمان نخستی آنها ترکیب باشد که دات جزء آن بوده باد
آوری هینما ئیم :

سپِنْتو - دات ، سپینهند دات	پارسی کنونی : اسفندیار
* آوو - دات ^۱	در پهلوی : آیار سهل مل « بار
* آهر مزدادات	(۱۰ - پ) اور مزدیار
* خششو - دات	(۱۹ - و) شهریار
آوز دات ^۲	آبیار
* بختو - دات	(۲۴ - ک) بختیار
* اشیه - دات ^۳	هوشیار
* دام - دات	دامیدار
* وسیه - دات	بسیار

در فرهنگ اوستا :

- (۱) آوو - دات = یاری دهنده و مرکب است آوو، که از آونگه
(= کمک ، پشتیبانی) گرفته شده است و خود این واژه نیز از
آو (که یک قسم از آرشهای آن کمک کردن ، پشتیبانی کردن ،
است) آمده بعلاوه دات (= داده . ۵۰ - و)
- (۲) آوز - دات = از آب آفریده شده ، از آب بعمل آمده (آوز)
از آپ = آب گرفته شده و دات = مخلوق ۵۰ - و)
- (۳) اشیه = هوش (در پهلوی همن) از ریشه اش = سوختن
نقل کردن حرارت ، درخشیدن

در میان مثالهای بالا مناسب تر از همـه واژه های چون
آشیـ دات، وـسیـ دات می باشند که آوای (قیـ) با (د) ایکه در
میان واژه است و سیله تغییر شکل و در نتیجه فراموشی قرکیب
واژه را فراهم می سازند زیرا تا هنگامیکه وجود واژه
دات در ترکیب شذاخته می شده ت آخر آن بایستی قاعدهاً بحال
خود باقی مانده باشد،

از طرفی نیز ممکن است که تکه دوم این ترکیب ها که آرش
کردوری دارند، دات نبوده و داتر باشد؛ چنانچه پس از تبدیل
دـهـی واژه چون * یادارـهـ یارـهـ بخسیده باشد آوقت دیدـگـرـ
موضوع برگشتن ت به در در کار نبوده و تنها آثار است که به آرـ
بخسیده.

۲ - پسوند یادـ : پسوند دات که دارای آرش کرد پذیری
است بایستی پس از آمیـزش هائی مانند آنچه که پیش دیده شد
پسوند یادـ را داده باشد مثلا:

اساس	=	بنیاد
فرشته زمین	=	کاربر
صدا کردن برای کمک	=	فرياد
واژه های بالا طبیعتاً خود را از ترکیب های با دات معرفی مینمایند مثلا:		

* بُنيي - دات = در بن و زمينه قرارداده شده (نهاده شده)

* زِميي - دات^۱ = فرشته که در زمین جای دارد (نهاده شده)

* فُرييو - دات^۲ = دوستانه برقرار شده (نهاده شده)

دليلها ئى كه براي پسوند يارو ياد (در شماره هاي ۱ و ۲) ديده شد
اجازه مى دهد كه بگوئيم پسوند يارا ز پسوند دات (در زند) مى
باشد و براي گذشتن از اين صورت بصورت يار پسوند ياد كه
واژه هاي بالارا ساخته واسطه قرار گرفته.

۱۴ - پسوند گون - : گون - رنگ (در زند: گئون) واژه اي است
كه مستقل مانده و در واژه هاي زير بن مانند پسوند بكار رفته -
ولي هو بدا نيست :

چون = چطور؟ از چي گون = چه رنگ؟
زريون = زرد رنگ از زير اي - گئون = زر بن گون
در واژه نِگون پسوند گون بكار رفته؛ اين واژه در
پهلوی نيكون است كه باستي به نيك + ون تجزيه شده و قسمت
اول آن از * نيك كه از نيء ساخته شده (چون فراك از فر) بدست

(۱) زِمْ = زمین . در بوانی Ge . در فرانس : chemin

(۲) فري = دوستداشتن ، مرح کردن . آ - فري = آفرين خواندن (۲۲-ر)

آمده باشد. (۲۲ - ک)

۴ - پسوند سُتَان - : این پسوند بکار ساختن نامهای جا و کشور رفته
واز پارسی دیرینه : سُتَان - جای؛ آمده (۶ - پ)

مثال در زند :

آسپو - سُتَان - جای اسبها، طویله

أُشتُرو - سُتَان - طویله شترها، شترخان

گَوو - سُتَان - آغل گاوها؛ در پهلوی : گو سُتَان

لَرَدَهْسَر

مثال در پهلوی :

ازِپَت - ئىستان دَلَرَهْسَر - جائیکە هیربد

درس هیدهه

دِبِير - ئىستان دَلَرَهْسَر = مدرسه (جای
دبیر، نویسنده)

قَرْهَنَگ - ئىستان لَرَهْسَر = مدرسه
(جای تعلیم)

پَايَز - سُتَان لَسَدَهْسَر = جای گله

(پاژ = زند : پس)^۱

دَخْمَك - ئىستان و ھۇددۇھىز - كورستان (جاي دخمه)

نېر زىگ - ئىستان ادلاوەھىز - كتاب (جاي فورمول)

دَشْتَان - ئىستان دۈرەھىز - جاي زن دشтан

دات - ئىستان بىرەھىز - قانون (جاي قضاوت)

سَك - ئىستان دەدەھىز - سيدستان

مثال پارسى كندونى:

(بوستان) بو - سستان

(كىلىستان) گلا - إستان

(بەهارستان) بەهار - إستان

(تابستان) تاب - إستان

(زمستان) زم - إستان

ھندوستان ، طبرستان ، لارستان و غيره

٤٤ - بىسوند ساز .. ساز مانندى را مىرساند چون: گۈرگۈساز كے

(۱) پس = حیوان اهلی (در لاتین: *Pecus*) ، از دریشه پس = معکم بستان = پاسیدن، باسیدن (در لاتین: *Paciscor*) (در لاتین: *Paciscor*) ، خوبست واژه پاسبان با ابن واژه و آرش آن سنجیده شود. ل

گرگ مانند معنی می دهد و از این رو این پسوند بکار تعیین جا و مکان بر حسب چگونه کی آنها میروند چون : کوهسار که منطقه کوهستانی می باشد

این پسوند شبیده واژه سار = سر (در زند: سَرَ و سَارَ) بوده و با این آرش در قریب واژه های زیرین دیده میشود :

نگون - سار = سرنگون

گاو - سار = سرگاو^(۱) (نام گرز فریدون)

سبک - سار = سرسبک (آدم سبک)

حتی در زند سر سومه دوم پاره ای از واژه های ترکیبی قرار گرفته و با آشنا اصلی بودن است چون :

آشسرم منو، و چو = سخن و اندیشه کامل‌امقدس

و مثالهای زیرین از آنجاست :

شرم - سار از شرم

خاک - سار از خاک

گُرگ - سار از گرگ

مار - سار از مار

سگ - سار = مانند سگ از سگ

(۱) کونسر نیز شنیده میشود (در همدان) در فردوسی : گرزه گاو ساز . ل .

و گاهی برای جا نیز بکار می رود: ^۱

کوه - سار = آرش اصلی: کوهستانی، کشور کوهها

چاه - سار = « : هاند چاه، معدن

مشک - سار ^۲ = جای معطر (که بوی مشک از آن

بر میخورد)

نمک - سار = باطلاق نمک

شاخ - سار = جایی که شاخه زیاد است

رخ - سار = جای گونه ها، چهره

۴ - پسوند دیسن = پسوند دیسن مانندی را رسانده و در زند ^۰ داس

میباشد ^۰ داس = رؤيا، بیناب، خیال، مکافه، از ریشه دیسن

نشان دادن، تعلیم دادن که در لاتین: Docere و ^۰ دیباشد و Docte و Docteur از مشتقهای آنست:

(۱) - بنده گمان دارم که ساز در این مورد بخصوص (یعنی برای جا) همان زار باشد که «ز» به «س» تبدیل یافته . ل

(۲) مُسلَك = فرانسه: Musc: لاتین: L. MUSCUS

(۳) داس فقط یکمرتبه به آرش رؤيا و خیال دیده میشود (یشت سیزدهم، ۱۰۴) و در سانسکریت دسَن بکلی آرش متباین کشور را گرفته (در آغاز سوی بوده واژ دیس = نشان دادن آمده)

(۴) دار مستتر در خصوص واژه دستور چنین مینویسد:

دستور که در پهلوی دشت - ور است باستی از پارسی دیرینه ^۰
دشت بَر = قانون - برنده (= وزیر) باشد (۳۹ - ک) که و به او بدل شده و
(بقیه زیر صفحه ۶۹)

خور - دیس = سان آفتاب

طاق - دیس = بشکل سقف کنبدی

سوم = پسوندهای نامی که اغاز و زمان

آنها محقق نیستند

اکنون به پسوندهای نامی پردازیم که در نوشهای زبان
دیرین که در دست داریم بافت نمیشود ولی با وجود این برخی از
آنها محققاً از نزدیک های دیرینه آمده اند مثلاً یکی پسوند زار است
که با گمان نزدیک بیدقین در پارسی دیرین موجود می باشد.

۴ - پسوند آسا، سان، سا - : پسوندهای آسا و سان یا سابکار

ساختن فروزه هائی که مانندی و نوع را می رسانند میروند چون

شیر - آسا = مانند شیر

پیل - سا = مانند پیل

بیر - سان = مانند بیر

(بقیه حاشیه صفحه ۶۸)

دسته‌وار از آن پدید آمده . باید دانست که این دسته با دست آدمی ربطی نداشت
و ممکن است از واژه دیرینه دَسْتَ یا شاید دَسْتَو = قانون باشد . بوایه دَسْتَو در
زند مراجعه شود (که در پشت جهل و پنجم ، ۷ به دَسْتُوْز و آدِسَ ترجمه شده)
این واژه (یعنی : دَسْتَو) از ریشه دَه که واژه داا = دانا و دَاهبَسْت = بسیار دانا ،
داناترین (دانا کتم) را داده می آید و دَهْم و دَنگَر = دانا و دِ نیز این آرش را دارد
(در دِجاماسب = جاماسب دانا) واژه دَنگَهُو = دانایی (چنانچه هیز و دَنگَهُو
به هوزوان - دانا کیها ترجمه شده) در سانسکریت دَسْتَ و دَسْتَسْ میباشد .

یک - سان = مانند هم، از يك نوع
بعلاوه پسوند سان مانند پسوند سار^(۳۴ - ک) و بهمان سبب که

در آنجا دیده شد، بکار ساختن نامهای جا می رود^۱ چون:
خار - سان = جای خارها (کشور خارها)

شار - سان = جاییکه شهر بسیار است (کشور شهرها)
کار - سان = جای کار (کارخانه)

واژه سان که بدون ترکیب باشد معنی عادت و طرز، و بکار رفتن
آن نیز در فروزه های مانندی از آنجاست. در فرهنگ ها همین آرشن
را برای آسا باد می کنند.

۶۴ - پسوند مان - : این پسوند که ریشه **مازستن** (= مانند بودن) است
مانندی را می رساند چون: شیرمان = شیر مانند
پسوند مان با پسوندی که از ترکیب های دیرینه با منه =
فکر و یاد (صفحه ۱۰ - د - الف) درست شده مشتبه می شود چون
شادمان که در زند: شاتو - منو میباشد.

۶۴ - پسوند زار - : این پسوند بکار ساختن نام جا رفته و در پهلوی
چار یا جار است (**۶۴ - پ**) چون:
گُل - چار **ولا** **ولا** **چار** جای کل، کلزار

(۱) بگمان بنده سان در این مورد (یعنی برای جا) همان ستان است که به سان
بخسیده چنانچه همراه واژه شارسان، شهرستان نیز بهمان معنی موجود است. ل

کشن - چار و دو هد = جای زراعت، مزرعه

گو سپند - چار و نهاد هد = جای حیوانات

اهلی، چرا کما

او ز دست - چار سه دده هد = جای بت، بتكده

کاری - چار و دلو هد = جای نبرد، کارزار

در پارسی کنونی:

بازار (در پارسی دیرینه آبا چری . آبا = هدا =

سانسکریت : سَبْهَا = محل اجتماع، چری = چریدن، رفتن، جلد
دوم اتو دایران بن صفحه ۱۳۱)

آتش - زار = آشکده

لاله - زار

هندو - زار = هندوستان

پسوند زار هد آمان رود که از پارسی دیرینه چرید که

دیشه آن چر = رفتن، راه رفتن است آمده باشد (هه چر = لان بن

) در پارسی کنونی چریدن = راه رفتن و در مورد
حیوانات چرا کردن است چنانچه گو سپند چر جائی را کویند که
حیوانات در آن چرا می کنند

ترکیب واژه گو سپند با گو سپند چنین است، گو - سپند (گاو - مفید)
هه گو بارش گاو و کلبه چهار بار بارش می باشد سپند بارش با فایده، با برکت، مقدس
(صفحه ۶۲ - ک)

۴۸ - پسوند فام - : پسوند فام که و ام و بام و پام نیز گفته میشود رنگ و مانندی را رسانده و آرشن درین آن بی کمان رنگ است :

مشگ - فام = برنگ هشک

گل - فام = گلرنگ

سفید - فام = سفید رنگ

سیاه - فام = سیاه رنگ

۴۹ - پسوند وش - : پسوند وش، فش؛ مانندی را میرساند چون :

شاه - وش = چون شاه

سرخ - فش = مانند سرخ

ماه - وش = هیچو ماہ

کمان میرود وش از وخش = بالا (قد) نموده شتاق شده باشد

(وخش از ریشه وخش = پهلوی ۱۳۰۴-۱۳۰۵) = از کلیسی to wax

یعنی رویدن (درخت) برآمدن (ماه)، نمودن، پیشرفت، ایست (در آلمانی نیز آرشن wachs-en مطابق با آرشن وخش = بالیدن است (د- ح)

۵۰ - پسوند لا - : لا واژه است که تا (از تا شدن) معنی داده و افزایش

را میرساند این واژه ساختمانی نو میباشد و دولا کاملاً با ساختمان

لائیفی : duplex برابر است :

دهلا، دولا، چهارلا

۱۵ - پسوند تا-: تا واژه ایست بآرش شاخه و برای ساختن واژه‌هایی که افزایش را می‌دانند بکار می‌رود چون:
یگ تا، دو تا، سه تا.

این واژه در پهلوی تاک^۱ است چون:

اوک تاک بزوه = یک تا

اده = چند تا

تا به تنها آرش شاخه را دارد چنانچه یکتنا یعنی فقط دارای یک شاخه و سه تا یعنی دارای سه شاخه.

۱۶ - پسوند لانح-: لانح به تنها‌ئی آرش تخته-سنگ را دارد و در ترکیب برای نام جا بکار می‌رود چون:

دیو^۲ - لانح = جائیکه دبوها در آن سکنی دارند.

سنگ^۳ - لانح = جای پراز سنگ

روذ^۴ - لانح = جائیکه رودهای فراوان در آن روانست

۱۷ - پسوند لان- : لان^۵ نیز مانند لانح و بهمان آرش بوده و تنها

(۱) بوغاز طاق در برابر جفت نگریسته شود. ل

(۲) دانشمند آفای کسری تبریزی رساله‌ای به نام «نامه‌ای شهرها و دیهای ایران» نگاشته و این پسونه را در آنجا به تفصیل یاد نموده‌اند.

بکار نمی رود:

نَمَكْ - لَانْ = نمک زار

ممکن است لان همان دان باشد که ل جانشین د گردیده

۵۴ - پسوند وَیْ - : پسوند چندانی بوده و به نامهای شماره برای تعیین
چند برابری می پیوند و دور نیست فرnam نماری دیرینه ای باشد:

دَهْ - وَیْ = ده برابر

سَدْ - وَیْ = سد برابر

ابن پسوند چندان زیاد بکار نرفته و فقط نسبت سود را می ساند
چنانچه اگر دانه ای ده در سد افزایش نماید گویند: ده وی شله است
و تاجری که اسبی را دو برابر به ای خریداری بفروشد گویند:
دو وی کرده است

من کمان دارم که وَیْ تنها فرnam سیم کس بوده و ده وی ،
ده وی معنی دهد و نیز ممکن است که يك شکلی از نام شماره آیوَ
(= يك) باشد و ده وی بآرش ۵۵ مرتبه يك در برابر يك ده
(= يك دهم) قرار گیرد.

پسوند های زیرین پسوند هائی هستند که اصلشان روشن نبوده
و بنا بر این نام یا فرnam بودن آنها نامعین است:
ئیز ، ئیره؛ شن؛ آل؛ لا؛ ئو؛ آب .

۵ - پسوند **لَيْرُ**، **لَيْرَه** - : پسوند **لَيْرُ** در واژه **دلَيْرُ** (دل - لَيْر) که با دلاؤزْ هم آرش است دیده میشود و من واژه **دبَيْر** (دب - لَيْر) = نویسنده را نیز در این ردیف قرار می دهم زیرا بنظرم می آید که از واژه **دَيْبِيه** = نوشته (۷ - ۱۶: لک، صفحه ۲۵ - لک) در پارسی دیربنه می آید. واژه **نَبَيْرَه** از **نَبَّ** (که شکل توانه شده نپات و واژه ساسانی **نَبَّى** = نوه را داده) گرفته شده.

خیلی کم احتمال میرود آن **لَيْرَه** بخشیده **يَارُ** باشد و شاید از یک پسوند دیربنی چون **لَيْرَه** گرفته شده است.

۶ - پسوند **شَنْ** - : این پسوند برای ساختن فام **جا** بکار رفته و در ردیف پسوند **زَأْرُ** می باشد چون :

گُلَشَنْ، **گُلِسْتَانْ**، **گُلْزَارْ** که هرسه یک آرش دارند

۷ - پسوند **آَلٌ**^۱ - : این پسوند در واژه **چَنْكَآلٌ** که از چنگ و دارای همان آرش است و در **دُنْبَآلٌ** از **دُنْبٌ** دیده میشود.

۸ - پسوند **لَه** - : این پسوند بکار ساختن نامهایی که کهیدگی و تحقیر را می دساند می رود چون:

(۱) این پسوند بنظر می آید که مانندی را بر ساند و اینکه واژه هایی را که به آن ختم شده اند برای سنجش در دسترس می گذاریم - کنچ، کجال، بیخ، بیغال، پوش، بوشال، گودال، انگشت، انگشتال، هم، همال، ل

مردله^۱ = مردک

۵۹ - پسوند لُو - : پسوند کهش میباشد چون :

پسرو = پسر کوچک^۲

دینزو = دیگ کوچک ، دیزی

۶۰ - پسوند آب - : پسوند نامهای ویژه است :

سُهراب . مهراب . رودابا . سودابا

این پسوند ربطی به آب آشامیدنی ندارد زیرا می توان این پسوندرادر شکل پهلوی نام فَرْ نَگْ هَرَسِيَان که در این زبان آفراسیاب (یا آفراسیاپ) یا آفراسیاپ - زیرا حرف آخر آن در زبان پهلوی می تواند باین شکل خواهد شود چنانچه در نام آردای ویراف نَلْهَسِرَدَلْن نیز تکه دومی را ویراف یا ویراب می توان

(۱) ممکن است این پسوند در واژه های غیر ادبیانه : گرده ، گندله موجود باشد . ل

(۲) دخترو ، یارو ... از این قبیل اند و از این رو تو نزدیک به اویه (۲۱ - ک) می شود . ل

(۳) پل هورن در خصوص آب چنین می نویسد : آب بآرش پر تو ، درخشندگی ، شکوه بدبه ، شفاقت است و مثالهای آن آبرو ، آب و تاب ، آب مند ، آفتاب وغیره و در سانسکریت آبها بآرش درخشندگی است و دار مستتر آرش آب را ننوشه و از روی گفته پل هورن مهراب بایستی درخشندگی خورشید باشد . ل

خواند) میباشد دیده میشود.

در نوشته های پارسی آفراسیاک دیده میشود و این ساختمان واژه مزبور را به نوشته های عمومی پهلوی شبیه می سازد ولی در این شکری نیست که این ساختمان پهلوی به حرف لبی ختم می شده زیرا نسخه های خطی این موضوع را نابت کرده و بعلاوه تلفظ فارسی هم گذشته از اینکه نامهای چون شهراب و مهراب وجوددارند، اینطور تقاضا می کند

* * *

۴ - پیشوندها

داره از پیشوندهای پارسی دیرینه اکنون از کار افتاده و برخی تا امروز بجا مانده و بهره دیگر در مشتقاتی که همین کار را انجام می دهد مانده.

نخست - پیشوند هایی که از کار افتاده اند

دوم - پیشوند های نیم زنده

سوم - پیشوند های زنده

نخست پیشوند های ناپدید

پیشوند هایی که اکنون بشرح آنها پرداخته می شود در زبان کنونی بکار نمی روند با این معف که زبان آنها در واژه های دیرینی که تا با امروز باقی مانده تمیز نمیدهد و از اینرو برای ساختن

واژه های تازه بکار نمی برند چون:

آ، آبیه، هم، پتیه، پوا، پویا، نید، اپ، از، وی

(و شاید نیز فو و آپ)

۶ - پیشوند آ - : این پیشوند رسیدن باحضور بجایی را که گوینده در آنچاست می رساند چون در جمله: ایمام دهیاً مَا آجمیبا یعنی: که هر گز به این کشور فرسده

این پیشوند در پاره از که واژه های پارسی کنونی مانده چون:

آ - مدن^۲ در پارسی دیرینه: آ - گم، آ - گهمنی

آ - راستن^۳* آ - راد

آ - رامیدن^۴* آ - رم

(۱) این ها نافیه است که عربی نیز بکار می برد در فرهنگ اوستا: ماچیش = هیچکس دیده می شود و در زبان کنونی نیز نشانه ای از آن هست چون مستان، مگیر، مرو

(۲) بلهورن مینویسد: آمدن = آلمانی: kommen = پارسی دیرینه: آ - گم (آ جمیبا = که او باید = آلمانی: er käme . در اوستان نیز آ + گم = در بهلوی، متن، آمن

کامگامینو بسد: گم = انگلیسی to come, to go: بهلوی متن ۱۹۶. آ - گم = to come، آمدن

(۳) بلهورن می نویسد: آراستن = زینت دادن . پارسی دیرینه: ریشه «راد»، در در واژه راستا بآرش بزست . راد = مرتب کردن

(۴) بلهورن می نویسد: در بهلوی آرامیش = آرامیدن ، از آرام (رام = آسیش در اوستا رامن = رامش و در بهلوی نمک - رام = خرم، رامیش = رامینیش یک ریشه دارد

آ - وَرْدَنْ * آ - بَرْ (۳۸-ك)

آ - سُودَنْ * آ - سُ

در پاره‌ای واژه‌ها که آغازشان با یا است پیشوند آ در (یا) اینها پنهان است زیرا این یا در نخست آ - یا بوده که آ در یا جذب شده چنانچه واژه یافتن جای آیافتن را کرفته و واژه آیاپ - تم در زندانشان می دهد که واژه آیافتن در پهلوی بخوبی شکل معمولی را حفظ نموده است و نیز یاسیدن (= آرزو کردن) و یاسه (= آرزو) بجای آیاسیدن و آ - یاسه آمده؛ در زند آ - یاس به آرش آرزو کردن، می باشد.

آ در پارسی دیرینه هانند پیشگذار مستقبلی بکار رفته وسوی را را نشان می داده، در زندوسانسکریت نیز چنین بوده (۱۰۱-و).

وهیشتيم آهوم = بسوی بهشت (وهیشت به

آرش بهترین و در پارسی کنونی بهشت می باشد. آهوم (۸۰-و)

در کاتاگامینویسد: رام (== راحتی) و رامن (که در پارسی کنونی رامش و در پهلوی رامیشن. لسپوسرا) از رام لده = استراحت کردن = پهلوی:

لسپوسرا و آ - رام س-لده = پارسی کنونی آرمیدن

۶ - آوردن = ad = a = آ (۱۰۱-و) apporter . هردو

دارای یک ترکیب اند، بردن = porter =

۶ - دارمشتر می گوید که رینه این سو (که استراحت معنی می دهد) می باشد.

از آنگه بازش دنیا، عالم، است و آنگه نیز از آه بازش بودن، وجود داشتن، نفس کشیدن؛ در پارسی کنونی: هستن، در لاتین: esse در فرانسه: être، گرفته شده. و هیشتیم آهوم = (آش اصلی) بهترین عالم، بهشت برین. (۸-پ)
 آهوم آ = بسوی آب (۶۲-ک)

آ ت هنجمن = به این انجمن (۱۱۰-و) تمت

از ت هد = این، آن

آنگه ئی بیاس = ناقوزک پا. زنگ = استخوان ساق (بقول دارمستتر: قوزک پا). زنگر = پا، ساق پا
 آهمت آ = از اینجا

پیشگذار آ در ترکیب واژه های پارسی کنونی چون لبالب (لب آ لب. لب. lèvre à lèvre.)^۳ = لب به لب، پر، دستائزنگ (دست آ سنگ) = (آش اصلی) دست بسنگ، فلاخن؛ دیده میشود. زبان پهلوی نیز این پیشوند را در خود نگاهداشته زیرا جمله:

(۱) با that در انگلیسی سنجیده شود. ل.

(۲) در اینجا واژه زنگال که پوشان ساق یا میباشد برای تحقیق و سنجش یاد آوری می شود زیرا ظاهر این واژه بنظر می آورد که ترکیب از واژه زنگت یا شد. ل.
 (۳) لب - فرانسه: lèvre = لانین، labrum = labrum - لبی (منسوب به لب) ل.

آدھو یونام آشئونام (= راستانی که در این کشور هستند ۰۰ دھو یو
= کشور، آش = راست) را به آدھی گانچیه آھلوان ترجمه
نموده (بشت بیست و ششم، ۲۸).

۶۲ - پیشوند آبیه - : این پیشوند در زند آیوید و در پارسی کنونی به آف
و آو تبدیل یافته (۹۵-و) چون:

آف - روختن، آو - روختن، در پهلوی: ^{نه لمن} (۱۳۴۱)
از * آبیه - رُچ (۰۰ رُچ = درخشیدن، روشنایی دادن، برق زدن =
لاتین: leuch-ten = آلمانی: آیوی - رُچ = پهلوی:
نه لمن = پارسی کنونی: افروختن، ۳۳-و)

آف - سَر = ناج، از * آبیه - سَر (آرش اصلی آن)

دور سر می باشد.

آف - سوس از * آبیه - سئوچ

ربشه هائیکه آغاز شان با حرف س بوده در زند و پارسی این
س می افتد و لی چنانچه این ریشه پس از پیشوند آبیه واقع میگردیده
س باقی مانده و آوای ئی پیشوند آبیه آنرا به ش تبدیل می نموده
است چون:

سَهْر = بیاد خود داشتن، در زند مُر گردیده بداین

ترتیب که س آغاز آن مبدل به ه و سپس افتاده ولی پس از آیو (آبی در زند آیو می باشد) حرف س دوباره در آغاز آن بصورت ش پدیدار شده، چنانچه در مثال: آیو شمر تو دیده می شود که پس از پیشوند آیو حرف س به شکل ش بجا مانده و از آنجا شکل پهلوی اشمرتن ^{معنی کلام} پدید آمده است، بعداً خیال کردند که این او (در اشمرتن) برای زبانی تلفظ بکار برده شده و از این رو شکل کنونی شمردن پیدا کرد و بنیستی: شمار در برابر مر (که از مشتقات کهو ازه ساده است که از بین رفته و س آغاز آن افتاده) قرار گرفت.

کهو ازه شستافتمن از اشتافتمن ^{معنی کلام} که در پارسی بعلت غلط نوشتن هو شستافتمن شده می باشد ولی اشتافتمن میرساند که خود از کهو ازه آبیشتمپ آمده است.

۶۳ - پیشوند آو - : این پیشوند فکر را بطرف دائین متوجه می سازد (۹۹ - و).

مثال زند:

آو - گن = ^و کندن (۹۹ - و)

آو - ستا = ^و زدیک ایستادن با ایستادن با .. (۱۰۳ - و)

مثال پارسی کنونی :

افتدن که در پهلوی : او پستَن و در زند : آو - پَتْ میباشد $\text{هـ}^{هـ} \text{پـ}^{تـ}$ = پهلوی : $\text{لـ}^{هـ} \text{پـ}^{رـ} \text{لـ}^{هـ} \text{نـ}^{هـ}$ = لانین : Peter ، باز این سقوط کردن فرار کردن، پریدن است

او باشتن از * آو - پَرْ $\text{هـ}^{هـ} \text{پـ}^{رـ}$ ، پُرْ = لانین : ple-re = فرانسه ، باز پر کردن، بلعیدن

۶۳ - پیشوند هَمْ - : (در پارسی دیرینه) هاگْمَتا = باهم آمده) .

این پیشوند (۱۱۱ - و) بصورت آن در پارسی کنونی دیده میشود
چون :

انباشتن، از هَمْ - پَرْ $\text{هـ}^{هـ} \text{هـ}^{آـ} \text{(ـ)} \text{مـ}^{هـ}$ - پُرْ = لب ریز کردن
افزودن، ۱) پَرْ = پر کردن، در مثال پیشوند پیشین بذکر یافت.

از گاشتن، از هَمْ - گَرْ $\text{هـ}^{هـ} \text{جـ}^{هـ} \text{هـ}^{آـ} \text{رـ}^{هـ}$ چهارمین آرش گَرْ =
دیدن، امتحان کردن، = پارسی کنونی نکریدن، نگریستن، که در اوستا
نی- گَرْ) می باشد .

انجمن، درزد : هَنْ جَمَنَ $\text{هـ}^{هـ} \text{جـ}^{هـ} \text{مـ}^{هـ} \text{نـ}^{هـ}$ در پهلوی : $\text{مـ}^{هـ} \text{لـ}^{هـ} \text{كـ}^{هـ}$ (۱۱۱ - و)

اندام، در زند : هَنْ - دَامَ $\text{هـ}^{هـ} \text{دـ}^{هـ} \text{امـ}^{هـ}$ از هَنْ - دَا = ترکیب کردن

باهم آراستن . مرکب از هن = هم و دا = خلق کردن ، ساختن
 (۵۰ - و) ، (صفحه ۸۸ - ک) .

گاهی در ترکیب ه (ملفوظ) باقی می ماندو این در جاهایی
 است که رابطه پیشوند با پیشگذار « هم » در نظر باقیمانده .

۶۵ - پیشوند پتیه - : پیشوند پتیه (در زند : پتیه - جس = بجلو آمدن)
 بشکل های مختلف زیرین برگشته (۱۰۵ - و) :

پاد در واژه پادشاه که در پارسی دیرینه : * پتیه - خشای
 نی (در زند خشای منو = کسیکه مقترانه فرمانروائی میکند)
 بوده و در بهلوی پاتخشاه ^{نه}_{دو} شده ، در اینجا دو تغییر شکل
 در پتیه دیده میشود : یکی آنکه آبصورت آ درآمده (یعنی کشیده
 شده ، دیگر ت به د تبدیل شده . ۵۵ خشی = حکومت کردن ، فرمان
 روائی کردن .

پذ در واژه پذیرفتن که مرکب است از پتیه = ضد
 دو باره ، و گرفتن ^{نه} گرو = پارسی کنوی : گرفتن = آلمانی
 = پهلوی : ^{نه}_{ergreifen}

پژ در واژه پژ - سرد ^{نه} در پارسی دیرینه : پتیه - سر
 (صفحه ۱۵ - ک)

پَرْ در واژه پَیمَوَدْ از یارسی دیرینه: * پَتیه - ما
 (صفحه ۱۲ - ک) = پهلوی پَتموَتن ^{۱۱۹۵} هجری . و در واژه های
 دیگر از قبیل پَیوَستن، پَیوَند، پَیَّکار، پَیَّکر، پَیَّمان موجود است
 ۶۶ - پیشوند پَرا، پَرِید - :

نخست - پیشوند پَرا (پَرا - بَرْ = همراه بردن و پَرَا - -

رسْ) بصورت پَرْ درآمده چون:

پَرْ داخْتَن که بنظر می آید از ترکیبی چون پَرا - تاچْیِ
 آمده باشد.

پَرْ آگَنْدَن که مرکب از ریشه کَنْ ^گ= کندن؛ و دو
 پیشوند پَرَ - آ - می باشد

دوم - پیشوند پَرِید (در زند پَرِید - جَسْ = گردآمدن)
 (۱۰۷ - و) بنظر می آید که در واژه پیرامون که در پهلوی:
 پَرْ دلَجَهار است باقی مانده، ممکن است این واژه مشتقی از واژه *
 پَرَمْ بوده و در روی نوع ساختمان، درون (در - ئون) و اندرون
 (آندر - ئون) پدید آمده (آ در واژه پیرامون بـ. ظر نمی آید که
 دیرینه باشد زیرا این واژه در پهلوی پَرَمُون ^{پَرْ دلَجَهار} می باشد؛
 پَرَمْ بـ. جای بنیستی دیرینه پَرِید - ما (صفحه ۱۲ - ک) و یا بـ. فروزه

دیرانی با پسوند م خواهد بود و پریم در روی نوع ساختمان پرم
پدید آمده) و دا یک بنیستی دیرانی چون * پریم مان = دورباشد
و نیز در واژه های زیرین پیشوند پریم با قیما نده است:

پروار که در زند، پریوار میباشد = کالری ۸۰
پریم - وار = حصار . وار^۱ = بناء، محافظت از ریشه ور =
پوشانیدن ، بناء دادن ، بنها ان کردن (۵۸ - ک)
پروردن = پریم - بر^۲ (۳۸ - ک) در اوستا ،
پریم - بر = دور کر فتن

پرست (یعنی پرستنده) = * پریم - ستا (۱۰۳ - و)
۶۷ - پیشوند نی - : (نی - کن ، نی - پیش ، نی - شد) (۴۱ - و)
نشستن = نید - شد
نمودن = * نید - ما

نوشتن در پارسی دیرانه: نی - پیش ، از ریشه پیش
= شکل دادن تصویر نمودن . علمت آنکه نوشتن از این ریشه گرفته
شده آنست که خط بر تخته سنگ تصویر و کنده می شد. ۸۵ در اوستا
پیس = شکل دادن ، قلب گرفتن ، زینت کردن . پیس^۲ = زینت .

(۱) واژه دیوار با این واژه در ریشه آن سنجیده شود ل.

(۲) با پیس در پارسی کنونی سنجیده شود ل.

نها^{دَنْ} در زند^{دَنْ} نیه - دا

نوید بوایه زند^{نِيَه} وَاذی میه مراجعه شود ^{۵۰} وَاذ =

دانش، اطلاع. از ریشه وید = دانستن، یاد کردن، مطلع شدن؛

دیدن، نیه - وید (که واژه نیه وَاذی میه ارآنت) = دعوت

کردن، صدا کردن، نامیدن. و نیز از همین ریشه وید واژه آ-وید^۱

(که آ-وَاذی میه ^۲ داؤستو ^۳ از آنست) = دانستن، اعلام داشتن

هدیه کردن، پدید آمده است

واژه های زیرین را نیز اضافه می نمائیم

نواختن = خواندن (آواز)، نوازش کردن (با سخن)

از * نیه - وج (؟)

۱ - وج = لاتین: Voc-are، سخن کفتن، کفتن.

۲ - وج = لاتین Vox + S = Vox بآرس

واژه، صدا، دعا.

نگون = نیه - ک (۲۲ - ک)

نگاه = نیه - کامس ^{۵۰} در اوستا: کاس = در خشیدن

(۱) برای پیشوند آ به (۶۱ - ک) بروگردید

(۲) با avis و avis سنجیده شوند: واژه avis ساخته شده از ^۲ که در

پارسی نیز آ میباشد (۱۰ - و) و واژه دیرینه فرانسه: Vis (در لاتین Visum =

دیده شده) و از طرفی چنانچه دیده شد یکی از آرشاهی وید = دیدن، است. ل

(۳) به واژه Voyelle مراجعه شود. ل

آ - کاس^۱ = درخشیدن، درخشیدن بنور علم. گس = درخشیدن دیدن، ملاحظه کردن. آ - گس = نگاه کردن به (شخصی)

۶۸ - پیشوند اپ = : [(در پارسی دیرینه و زند اپستا = کمک مرکب از اپ (۱۰۲ - و) و ستا (۱۰۳ - و)] این پیشوند در واژه های زیرین مانده :

پرگاه = اپ - گاه

پدید = * اپ - دیت (با * اپ - دیتیه)

دی = دیدن.

پازند = عینی تفسیر زند = * اپ - زنتیه

پاتوک = (واژه پهلوی است) = * اپ - تاک

۶۹ - پیشوند از = : (اد - پت ؛ استشن) این پیشوند در واژه های زیرین مانده :

زنودن = * امس - ن

ازدوَن، زدوَن^۲ = امس - د. در اینجا اندودن

(۱) آکاسن (در پهلوی) = آگاه (در پارسی) (صفحه ۹۱ - ک)

(۲) در فرهنگ کاتکا، زدوَن از از - دا = برافراشتن، بلند ساختن ۱۰۳ - و هن - دا = ترکب کردن، باهم منظم کردن

و زُدوَنْ را مثال می آوریم، که هر دو دارای ریشه * دودن بوده و اوّلی با آن که اصل آن هم (۱۱۱ - و) و دومی با ز که اصل آن اُز (۱۰۳ - و) می باشد قرکیب یافته، و من کمان می کنم که دو، شکل دیرینه بوده و همان د که شکل دومی ریشه دا = کذاردن (۵۰ - و - ۲) است باشد.

آزمودن = * آ - اُز - ما = پهلوی: آزمایشن

ندک ۶۰۰۰.

زبان پهلوی پیشوند اُز ^{۲۷} را می شناخته و بکار می برده چنانچه واژه: اُزدهُی (= بیرون از کشور) را که در مقابل آدهُی (= در کشور) می باشد به اُزداهیک سکون مددو ترجمه نموده.
 ۷ - پیشوند وی - : (در زند: وی - تَرْ، وی - تَجْ، وی - رِیچْ)،
 (۱۱۰ - و) این پیشوند در سیاری از واژه هایی که آغازشان با گُ می باشد موجود است چون:
 گُ - نریدن = وی - چید (۴۰ چید = پارسی کنونی: چیدن)

گُ - نداشتَن (کذشتن) = وی - تَرْ، (۴۰ تَرْ =

(۱) آزمودن = ۴۰ اوستا، هَجَ + ما (هَجَ = پارسی کنونی: آز = پهلوی،
 و ما (صفحه ۱۲ - د)

ازراه خارج نمودن، فرار دادن، پس زدن)

گ - **ذاختن** (کدازیدن) = وی - **تچ** (هی تچ =

پارسی کنونی : ناختن)

گ - **شادن** = * وید - شا

گ - **ستن** = * وید - سرد

گ - **ماشتمن** = * وید - مر

گ - **میختن** = * وید - میخ

گ - **مان** = وید - منو (۴۰ - و)

گ - **ریختن** = وید - **ریچ** (هی ریچ = لانین : licere)

ازگلیسی : to leak = linquere · licitare

بیرون ریختن)

گ - **وا** (= شاهد) = وید - کاس (۶۷ - ک)

۷۱ - پیشوند فر - : به (۲۲، ۸۲، ۷۸ - ک، ۱۰۹ - و) برگردید

۷۲ - پیشوند آپ - : به (۲۲، ۸۲، ۷۷ - ک؛ ۲۵ - پ؛ ۹۸ - و) برگردید

دوم = پیشوند های نیسم زنده

بین پیشوند های ناپردازید و پیشوند های زنده دو پیشوند هستند که

امروزه در ساختمان واژه های نوین بکار نمی برند ولی آرش آنها

(۱) با واژه فرانسه : mixte که از واژه لاتین : mixtus گرفته شده و واژه یونانی : میخن می، سنجیده و آمیختن نیز در نظر گرفته شود . ل

زشن و پدیدار است و آن دو عبارتند از دُرْ = بد و هُ، نُخ
= خوب.

۷۳ - پیشوند دُشْ، دُرْ - : این پیشوند در پارسی دیرینه وزند: دُشْ،
دُرْ (۱۲۱ - و) و در پهلوی دُشْ (۴۵ - پ) میباشد:

در پارسی دیرینه: دُرْ - یا یورَی = عفریت سالهای شوم، بیحاصلی
(۸۰ دُرْ = بد، زشت، شرور، سخت، یا یورَی = سالیانه، از یارِ
وسسهٔ = سال، = ازکلیسی: year = آلمانی: Jahr، از
یا وسسه = رفتن، راه رفتن)

در پهلوی:

دُشْ - خیمْ تروں بدم = بد، شرور. مرکب از دُشْ
(= بد) + خیمْ (در زند. هَامْ) و در پارسی کنونی دوژخیم
محی باشد.

دُشْ - آکاسْ تروں بدووی = بد آگاه (شده) (صفحه
(۹ - ک)

دُشْ - خوارْ عوں بدم = پارسی کنونی: دشوار
مرکب از دُشْ؛ + خوارْ بدم (= راحت) در زند: هُواثرَ [۸۰]
هُواثرَ (= رخشندگی، افتخار) = هُونْ + ثَرَ (هُونْ =
درخشیدن، برق زدن، ثَرَ، به پیشوند ۲۴ - و، مراجعه شود)

(۱) بد = انگلیسی bad

دُشْ - چَشْمَ لِعْنَهُ (= آرشن اصلی: بد - چشم)

بدیف.

دُشْ - مَنْ ^۱ **لِعْنَهُ** = دشمن (من ۴۰ و ۲۷-د)

در زند: دُشْ - مَيْدَنْ

دُشْ - نَامْ ^۲ **لِعْنَهُ** = دشنام ^۳ نام در اوستا:

نَامْ مَیْ باشد (= لاتین: Nomen: آلمانی: Name: فرانسه:

Nom انگلیسی: Name اصل آن رُنَامْ = رُنَا + مَنْ، رُنَا

لاتین: Con-naitre: فرانسه: بآرش شناختن،

معرفت یافتن to know (من ۳۶ و)

۴ - پیشوند هـ - : (۵۴ - پ)، این پیشوند در پارسی دیرینه [ه] هـ

در زند: هـ و در پهلوی ^۲ (این علامت هـ و هـ خ خوازده می

شود زیرا حرفی که در پهلوی هـ و خ را می نماید بکی است: ده،)

مثال پارسی دیرینه:

هـ - مرـتـی = بمـدانـ خـوبـ (صفحه ۱۵ - ک)

اوـ آـسـپـ = باـسبـانـ خـوبـ (پـسـونـدـهـاـیـ اـشـتـقـاقـیـ وـ)

(۱) بد - فکر (۲) نام بد (۳) در دستور پهلوی نیز پیشوند هـ هو نوشته شده ل.

(۴) در یونانی eu میباشد هـ در فرانسه واژه eu pepsie هـ سرکب از پیشوند یونانی eu = خوب + pepsis = هضم و همچنین eu phonie از eu خوب و phonê آواز، ل.

أ - بَرْتَ = خوب رفتار شده

أ - فَرَسْتَ = خوب تنبیه شده (صفحه ۲۱ - ک)

مثال زند:

هُ - سِرَوَهُ = نیک شهرت

هُ - بَئْوِيْدِيَ = خوش بوی

مثال پهلوی:

هُ - خِيمٌ سِرَنْهُ = خوش خیم

هُ - بوی سِرَلَادُ = خوش بو

هُ - سِرَوَ سِرَدَلَارُ = نیک شهرت

هُ - چِشمٌ سِرَقَلُ = خوش نگاه

در پارسی کنونی:

خُرمُ ، در پازند: هورام ، در پهلوی هُرم بوله از

* هُ - رَمَ (?)

* خُجَستَه ، از * هُ - جَسْتَ در مقابل گُجَستَه از *

وِد - جَسْتَ . در زند آجَسْتَ (۱) = ناطلبیده ، ناخواسته . جَسْتَ

از ریشه جَدَ (۲) = پارسی کنونی جُستَن = تقاضا کردن ، استدعا

(۱) - هُ - خِبَم در مقابل دُرْخِيم (۷۳-ک) . (۲) در عربی با جَدَ سنجیده شود (ذب)

کردن ۰

هُنَرٌ = سزاواری، در زندگی - نَرَ (هُنَرٌ) = خوب ۸۸

نَرٌ، نَرَ = پارسی کنونی نَرْ که در مقابل ماده است. واژه نَرٌ = آنَرٌ = آن + آر، آن = زندگی کردن، نفس کشیدن. آرٌ نشانه کار و راست ۵ - و)

خُرَسَنَدٌ در پهلوی، ساروس از * هُنَرَ - رسمت

سَمَوَمٌ = پیشتو فلدهای زندگی

شماره کمی پیشووندهای زندگی هستند که در ساختمان واژه ها زیاد بکار رفته و کار پیشووندهای دیرینه را انجام می دهند. پاره از آها پیشووند پیشگذاری و پاره دیگر از پیشگذار های دیرین با ساختمانهای نامی دیرینه می باشند

پیشووند های پیشگذار دیرینه :

بَرٌّ، دَرٌّ، آنَدَرٌ؟ وَا

پیشووند هایی که از پیشگذار های دیرینه و یا واژه های دیرین

مشتق شده اند :

بازٌ؛ فِرازٌ؛ پیشٌ؛ بیرونٌ؛ فُروذٌ؛ جُدا

۷۵ - پیشووند بَرٌّ : بَرٌ در زبان پهلوی آپر ^۱ هَلَ و در زبان پارسی به

شکل آپر در شاهنامه فردوسی دیده میشود.

بَرْ که از پارسی دیرینه: أَپَرِي (۱۲-و) مشتق شده
 آکنون نیز تنها مانند پیشگذار و بآرش روی و هم بطور پیشوند با
 همان آرش یا بایلک تفاوت جزوی بکار می‌رود چنانچه از:
 داشتن، بَرْداشتَن
 شُدَن، بَرْشُدَن ساخته شده است

۷۶ - پیشوند در -: در و آندر از پارسی دیرینه: آنْ تَرْ گرفته شده
 (آشز ایما دهیاو = اندرا ابن کشورها) و چون پیشگذار واو-ع

شود آرش در را دارد و در صورت پیشوند شدن دخول را معین
 می‌سازد (۹۶-و) چون

آندر آمدَن، آندرشَدَن آندرزَدَن، آندریاْفَتَن

باز و فراز -: باز (= بعقب)، فراز (= بجلو) از مشتقهای
 فروآپ (۹۸-و ، صفحه ۴۸۴-ک ، ۱۰۹-و) می‌باشند.

زبان دیرینه با پیوستن پسوند آچ به پیشگذارها فروزه زی^۱
 می‌ساخته چنانچه در سانسکریت از آپ و اڑه آپاچ و از فر
 واڑه فراچ ساخته شده که در پارسی دیرینه و زندانیز چنین بوده
 است . چنانچه درزند دیده می‌شود این فروزه ها تغییر نایذر شده

و با کهوازه ها مانند یک پیشوند واقعی بکار رفته اند مثلاً:
نوئیت آیریا، دنها و فراش هیات های (بست

هشتم ، ۵۶) = هرگز لشکر دشمن در سر زمین آریائی پیش نمیرود
میشروع در جام آپاش گَووداری ئیتیه (بست دهم ،
۴۸) = میشور (۵۰ در پارسی کنونی : مهر) دست پیدمان شکنان
را پس میزند .

باز و فراز از مشتقهای ساخته ای پارسی دیرینه آپاچ

و فراچ می باشد :

۷۷ - پیشوند باز - این پیشوند در پهلوی آپاچ باز و در پارسی
کنونی آباز ، باز و حرکت بسوی عقب را معین می سازد چون :
بازداشت ، بازگردان ، بازگردیدن ، بازگفتتن
آپاچ باز در پهلوی ترجمه معمولی آپ می باشد
و در ترکیبات نامی و کهوازه ها همین طور بکار رفته چنانچه آپ
زده را آپاچ کون باز و ترجمه نموده .

۷۸ - پیشوند فراز - : این پیشوند در پهلوی : فراچ و در پارسی کنونی
فراز و حرکت بجلو یا به بالا را نشان می دهد .

فراز مانند فروزه و پیشوند بکار می رود ولی پیشگذار واقع

نمی شود، مثال:

فِرَازْ كَرْ دَنْ (در سانسکریت: پُراچْ كَرْ)، فِرَازْ -
آَوْ دَنْ، فِرَازْ آَمَدَنْ

۷۹ - پیشوند بیرون - : بیرون هم پیشگذار، هم بنیستی و هم پیشوند است چون: بیرون آمدن (صفحه ۴۳. ک)

۸۰ - پیشوند پیش - : این واژه از پارسی دیرینه پتیش 'آمد'، پیشگذار و پیشوند هیباشد مثال:

پیش آمدن، پیش آوردن، پیش گرفتن

با اینکه در کهوازه‌های بالا پیشوند قابل جدا شدن می باشد معهذا ممکن است برخی از آنها از ترکیبات کنونی نبوده و مستقیدماً از ترکیب دیرینه ای مشتق باشند مثلاً پیش گرفتن که پتیش - گرب می شود اختلاف آرش را که بین ترکیب و اجزاء جدا کانه آن موجود است روشن می سازد.

در واژه‌های زیرین که آرش پیشوند حس نمی‌توان آنرا جدا ساخت چون:

پیشکار (در اصل *پتیش کار)

پیشکش (« *پتیش گرش)

(۱) در پارسی دیرینه پتیش - جلو . در زند یتیش = از طرف جلو

۸۱ - پیشوند **فُرُودْ** - : این پیشوند که در پارسی کنونی **فُرُودْفُرُو**
 (= به پائین) و در پهلوی : **فُروت** ^{مل}۴۵ و در پارسی **فروت**
 از * **فُروتَ آمده**، مثال :

فُرُودْ آمدَنْ ، **فُرُودْشَدَنْ** ، **فُرُودْگُذاشَتَنْ**

۸۲ - پیشوند **فِرا** و **ا** - این دو پیشوند که آرش **فِرازْ** و **بازْ** را دارند
 بنظر می آید که نماینده مستقیم **فَرَّ** و **أَپَّ** بوده و نسبت با آنها همان
 نسبت **پَ** به **أَپَّ** را داشته باشند (۱۰۲-و). تفاوتی که میان
فَرَّ و **فِرا** است شاید همان تفاوت املائی باشد با این معنی که آوای
 آتشکل آدرآمده (یعنی کشیده شده باشد) چنانچه با دربرابر به
 ونا در برابر نه همین وضعیت را دارد.

۸۳ - پیشوند **بِی** - : **بِی** با بهنیستی بکاررفته و فروزه نائی (adjectif négatif) (۱۰۶-و)
 را می سازد. شکل پیشینه آن در پارسی کنونی آبی و در پهلوی :
 آبی ^{مل}۴۶ میباشد چون :

پارسی کنونی	پهلوی :
بی کمان	آبی - گومان ^{مل} ۴۷ و کام
بی بیم	آبی - بیم ^{مل} ۴۸

آپی - کار **سەدۇدلا**
بی کار

آپی - راسن **سەدلەن**
بی راه

آپی - ویناسن **سەلارىش**
بی گناه^۱

دو پیشوند دیگر موجود است که دارای هستی مستقلی بوده و
بکار رفتن آنها با واژه ها بیشتر به واژه های نزدیک هم نهاده شبیه
است تا به مشتق و آنها: **جۇداو** نامی باشند.

(۱) واژه گناه پارسی با جناه عربی سنجیده شود ل.

واژه‌های دستور زبان که در این نامه بگار بر ده شده

Attributif	آدھی
Sens	آرشن
Voyelle	آوا
Vocalique	آوازی
Phonétique	آوازی
Abstrait	آهیغته
Abstrait passif	آهیغته کرد پذیر
Futur	آینده
Valeur	ارزش
Génitif	از آنی
Instrumentif	افزاری
Participe	انباز
Participe neutre	انباز بی سو
Participe de dénominatif	انباز بیانی (ع)
Participe présent	انباز کنون
Participe passé	انباز گذشته
	انباز

Participe moyen	انبار میانه
Participe propre	انبار و بزه
Commun	آویزه
Gérondif	باسته‌نی
Contracter	بخشیدن
Contracté	بخشیده
Superlatif	برتری
Rapport	بستگی
Pluriel	بسکانی
Substantif	بنیستی
Substantif abstrait	بنیستی آهدخته
Désinence	بن واژه
Neutre	دیسرو
Parsi	پارسی
Perse	پارسی دیرینه
Persan	پارسی کنونی
Gardien	پاسبان
Suffixe	پسوند
Suffixe adjectival	پسوند فروزه‌ای
	پسوند

Suffixe de matière	پسوند مایکی
Suffixe nominal	پسوند نامگانی
Préposition	پیشکذار
Primitif	پیشینه
Préfixe	پیشوند
Adverbe	پیکفت
Adverbial	پیکفتی
Unité	تکی، یکتاوی
Locatif	جاویکھی
Situation	جاویمندی
Copulatif	جفتساز
Qualité	چکونکی (۲۴ - ک)
Quotité	چندانی
Origine	خاستگاہ
Ablatif	خاستگھی
Particule	خرد و ازه
Flexion	جنیش
Euphonie	خوش آهنگی

دادگانی

Datif	دادگانی
Possessif	دارائی
Possession	دارندگی
Nasale	دماغی (۱۹ - ک)
Dental	دندانی
Diphthongue	دو آوازه
Duel	دوگانی
Accusatif	رائی
Radical	ریشهگان
Racine	ریشه
Étymologie	ریشه شناسی
Direction	زی (سوی)
Formation	ساخته مان
Simple	ساده
Sanskrit	санскریت
Siflant	سو قی
Terme	سومه

Nombre	شماره
Nombre ordinal	شماره آرائی
Nombre cardinal	شماره یا یکی
Aoriste	فتادی
Pronom	فرنام
Pronom démonstratif	فرنام نماری
Pronom relatif	فرنام وابستگی
Adjectif	فروزه
Adjectif de situation	فروزه جایمندی
Adjectif possessif	فروزه دارائی
Adjectif de direction	فروزه زی
Adjectif passif	فروزه کرد پذیر
Adjectif verbal	فروزه کهوازه ای
Adjectif de matière	فروزه مایکی
Adjectif négatif	فروزه نائی
Adjectif singulier	فروزه بیکانی
Agent	کار ور
Acte	کردار
Passif	کرد پذیر
	کرد ور

Actif	کرد ور
Personne	کس
Abrévié	کوتاه شده
Diminution	کهش
Diminutif	کهیده
Gouna	از اصطلاحات دستور زبان سانسکریت (صفحه ۲۱ - و)
Verbe	کهوازه

لبوی (صفحه ۸ - ک)

Féminin	مادینه
Similitude	مانندی

Nom	نام
Nom d'instrument	نام افزار
Nom de patient	نام برد باری
Nom de gardien	نام پاسبانی
Nom de métier	نام پیشه ای
Nom de lieu	نام جا
Nom de parenté	نام خویشاوندی
Nom de nombre	نام شماره

نام

Nom d'agent	نام کار ور
Nom d'action	نام کنیش
Nominal	نامگان
Dénominateif	نامگذار
Nom de matière	نام مایکنی
Nom patronymique	نام نیاوزی
Nom propre	نام ویژه
Nom commun	نام اَویژه
Nominatif	نامی
Négatif	نائزی
Nier	نائیدن
Négation	نایش
Masculin	فرینه
Démonstratif	نمادی
Indicatif	نمودی
Thème	نهشته
Thème d'aoriste	نهشته فتادی
Thème d'indicatif	نهشته نمودی
Thème consonnantique	نهشته همز نگی
Relatif	وابسته

وابستگی

Relativité	وابستگی
Tournure	واژگونه
Mot	واژه
Déclinaison	واگرایی، واگرائی
Général	وسیعی
Affixe	وند
Védiqe	ویدیق (صفحه ۳۰۰ ک)

Infinitif	هرگاهی
Concret	هم‌سته
Consonne	همزناک
Comparaison	هم سنجش
Comparatif	هم سنجی
Comparer	هم سنجیدن
Composé	هم ز

être d'unité	ئى تكى
être adjectival	ئى فروزه اى
être démonstratif	ئى نمارى
être d'imparfait	ئى هموارگى، ئى ناوسیپى
Singulier	بىگانى
Conjuguer	يۇغىدەن

فهرست

فهرست و ندها

وندهای پارسی دیوینه

			پسوند
فروزه	۱۲ - ک	واژه	۱ - آ، آ-
"	۱۳ - م	بن ایستی	۲ - آ(ه)
بنیستی	۱۴ - ما	"	۳ - آن
"	۱۵ - من	"	۴ - آن
نامهای آهیخته	۱۶ - ن	"	۵ - آن
فروزه	» - ۱۷	فروزه	۶ - آین
"	۱۸ - ر	بنیستی	۷ - ئید
نامکنش	۱۹ - قن	"	۸ - ایش
۲۰ - تر، تار	نام کارور	"	۹ - ای آ
نام خویشاوندی	۲۱ - تر	نامهای قومی	"
بنیستی	۲۲ - تی	همسنجه	۱۰ - ای آه
افزار	" - "	بنیستی	۱۱ - گ

۲۴ - تَرْ	همسنجی	۲۳ - تَرْ
» - ایشت	برتری	» - ایشت

وندهای اوستائی

پرسوند	آهیخته	وندهای اوستائی	برتری
۱ - آن	آزگنه	۱۳ - اوْزِگَنه	
۲ - آن	آهیخته	۱۴ - لَك	نام، فروزه
۳ - آن	آهیخته	۱۵ - تْ	پس از ریشه های کهوازه
۴ - آنچ	زی (سوی)	۱۶ - دَت	انباز، نام
۵ - آر	کارور	۱۷ - تَرْ	کارور
۶ - آر	کردار	» - دَت	»
۷ - ئی	نام، فروزه	» - دَرْ	»
۸ - این	کارور	۱۸ - تَيْ	کردار، کارور
۹ - ایش	آهیخته	۱۹ - (۱۰۶) پیتیه	(۱۰۶) پیتیه، فرماندهی، ریاست
۱۰ - اُ	بنیستی، فروزه	۲۱ - تُ	کار، وسیله
۱۱ - اُد	آهیخته	۲۲ - تَ	آهیخته، فروزه
۱۲ - اُشن	آهیخته	۲۳ - تَيْ، تُ	آهیخته

بنیستی، فروزه	۴۱ - رَ	۲۴ - ثَرَ، ثُرِد افزاری، آهیخته
»	۴۲ - رِد	۲۵ - ثُوَّ اباز، آهیخته
»	۴۳ - وَ	۲۶ - ثُونْ، تُارِ کردار
»	۴۴ - وَنْ	۲۷ - دَ
»	۴۵ - وَنْط	۲۸ - ذَ پیکفت
»	۴۶ - وَرِ	۲۹ - ذِی مادینگی، آهیخته
آونگنه	۴۷	۳۰ - ذَرَ
شی	۴۸ - شَ	۳۱ - فَ آهیخته، فروزه، اباز
نامهای دیره	۴۹ - هَ	۳۲ - آنگنه آهیخته
	۵۰ - هِید	۳۳ - نِی، نُ
	۵۱ - آینیس	۳۴ - مَ بنیستی، فروزه
	۵۲ - آیرَی	۳۵ - مَنْط
آک، آک	۵۴ - آَک	۳۶ - مَنْ
چکوانگی	۵۵ - آتَ	۳۷ - مِی بنیستی، فروزه
کردار	۵۶ - آتَ	۳۸ - یَ د
وسیله، فروزه	۵۷ - آنَ	۳۹ - » بایستنی، اباز آینده
	۵۸ - آنَی	۴۰ - یَ بنیستی، فروزه

		۵۹ - آمن، آمنَ انباز	
		۶۰ - آی	
		۶۱ - آر	
		۶۲ - آری	
		۶۳ - آن	
		۶۴ - ٿن	
		۶۵ - ٿونڻ	
		۶۶ - ٿي	
		۶۷ - ٿر، ٿر	
		۶۸ - دیا	
		۶۹ - نِي	
		۷۰ - من	
		۷۱ - مينه	
		۷۲ - رى	
		۷۳ - وَن	
		۷۴ - وَرَ	
		۷۵ - آن، آنَ نیائی	
		۷۶ - آِان	فروزه ما يگى
		۷۷ - آُان	
		۷۸ - آٽي	آهيدخته
		۷۹ - آيَن	جا
		۸۰ - آٽي	فروزه
		۸۱ - ايشتَ	برترى
	چ	۸۲ - چ	
		۸۳ - تَر	فروزه جايمندي
		۸۴ - تاط	آهيدخته
		۸۵ - تم	برترى
		۸۶ - تو	ييدكفت
		۸۷ - ذي	هر كھي
		۸۸ - يَ	فروزه
		۸۹ - آئونگه همسنجي	
		۹۰ - شَ	

۱۰۳	اُسْن، اُزْ خارج از		۹۱	شیء
۱۰۴	نیه پائین		۹۲	هُه، هی
۱۰۵	۲۰ پیتیه دوباره بی، صد	دفعه؛ بار	۱۱۶	غَنَ
۱۰۷	گرداگرد، دور	انباز (۸۷-و)	۱۱۷	نْتْ
۱۰۸	پَرْ به پیش، آنسوی	کهش	۱۲۴	كَ
۱۰۹	بَحْلُو، بسیار، در طولِ خارج از			<u>پیشوند</u>
۱۱۰	دور از	بِبالا، آنسوی	۹۳	آیتیه
۱۱۱	جفتساز هم	بسوی، روی	۹۴	آیپیه
۱۱۲	آپیریه بالای، بلندترین، بیشتر		۹۵	آیوی، آیپیه بی، روی
۱۱۳	بد ک	میان، اندر	۹۶	آنتر
۱۱۴	از لای، از میان تُر	در دنبال، در طول	۹۷	آن
۱۱۵	آیتیه نزدیک، با	دوری	۹۸	آپ
۱۱۸	بیه، بیش بار، دفعه	واپس گرانیدن	۹۹	آو
۱۱۹	ناش		۱۰۰	آوی، آیه بسوی
۱۲۰	پائین نیشن	بسوی، تابه	۱۰۱	آ
۱۲۱	ضد دُشْ، دُرْ	روی، بسوی	۱۰۲	أُپَ

نایش	۱۲۲ - آ	نایش	۱۲۲ - آن
د	ـ آ	د	ـ آن
د	ـ ا	د	ـ آن

وندهای پهلوی

			<u>پرسوند</u>
انباز گذشته	د - آندَك	بسکانی	۳ - آن
پیکفت	۱۳ - آكْ	انباز میانه	۴ - آن
مادینگی	۱۴ - آنْك	نام فیاضی	۵ - آنْ
مادینگی	۱۵ - آنْك	جا	۶ - آنْ
کهش	۱۶ - آنْك	د	ـ ستان
وابستگی	۱۷ - آکاش	نام کخش	۷ - انفُن
دارندگی	۱۸ - آکینْ	بر قری	۸ - ایشت
شماره آزادی	۱۹ - اُمْ	د	ـ تومْ
دارایی	۲۰ - اومند	همسنجبی	۱۰ - تَر
نائی	۲۱ - آنْ	انباز گذون	۱۱ - آنْك
چکونگی	۲۲ - آنْك	د	۱۲ - آنْك
آنی، اینی مادینگی	۲۳ - آنی، اینی مادینگی		

			۳۹ - وانڭ	دارندىگى	آونۇڭ، ايونۇڭ، وۇنۇڭ	۲۴
	ھەسنسەنجى	تۇر	۴۰		آپى	۲۵
		بر ترى	۴۱ - توم		ایتار، تار	کارور
			۴۲ - دار، يار	دارائى	فروزە وابستىگى	۲۷
	جا	دان	۴۴ - دان		يىك	ئى
	جا	زار	۴۷ - زار	يىكاني	ئى	۲۸
	دارور	كار	۴۸ - كار، كىز، كۈز	مايدىنگى	ئى	۲۹
	دارندىگى	كىيەن	۴۹ - كىيەن	فروزە مايدىكى، آميدختە	ايىن	۳۰
	جا	گامىن	۵۰ - گامىن	وابستىگى	ايىنڭ	۳۱
دارندىگى، چىكۈنگى	داڭ		۵۱ - ناك	بسكاني	ئيهما	۳۲
				پىكىفت	ئيهما	۳۳
				نام كىنىش	ئيه	۳۴
	نايش	آ	۱ - آ		دارندىگى	۳۵
	د	آن	۲ - آن	نگەبانى	پاڭ	۳۶
	ناۇى	آپى	۲۰ - آپى	نېيىنە	پات	۳۷
خارج		اۇز	۴۲ - اۇز	مادىنە	پېتىڭ	
ضد		دۇش	۴۵ - دۇش	ھەركەھى	سېن، قېشىن، ئېن	۳۸

خوبی	۵۴ - ه	جدائی	دویت - ۴۶
		جفت‌ساز	هُم - ۵۳

وندهای پارسی کنونی

پیشوند	ردیف	معنی	تعریف (ع.)
۱ - آند	۱ - ئی	ابازکامون	هوارکی (ناوسپی)
۲ - آندَه	۱۰ - ئی	»	فروزه
۳ - آن	۱۶ - ئی	»	آهیخته
۴ - آ	۱۷ - ئی	»	نام کنفشن
۵ - نام	۱۸ - اش	»	فروزه‌مایگی؛ بستگی
۶ - گان	۱۹ - این	وابستگی	»
۷ - آنه	۲۰ - اینه	چگونگی (بیکفت)	تخفیف
۸ - گین	۲۱ - اویه	چگونگی (دارا بودن جنس)	جا
۹ - آک	۲۲ - ئون	کهش	شماره آرائی
۱۰ - آکْ	۲۳ - اُم	»	بنیستی آهیخته
۱۱ - ه	۲۴ - ت	نامهای آهیخته، فروزه	تَنْ، بَيْشَنْ، هرگهی
۱۲ - آكْ	۲۵ - بَيْدَنْ	بکائی	تاز، ئیداز، کارور، کردپذیر
۱۳ - ئی	۲۶ - تاز، ئیداز		

رنگ	گون	۴۱	همسنگی	تر	۲۷
جا	ستان	۴۲	برتری	ترین	۲۸
مانندی	ساز	۴۳	دارندگی	مند	۲۹
»	دیس	۴۴	»	وند	۳۰
آسا، سان،	سا	۴۵	وَنْ، وَانْ، وَانَه	پسونده مراجعه شود	۳۱
»	مان	۴۶	آهیخته	ناك	۳۲
جا	زار	۴۷	چکونگی	ناك	۳۳
رنگ	فام	۴۸	کهش	ایزه، ایجه،	چه
مانندی	وش	۴۹	فرماندهی، سرپرسی	بد	۳۴
اندازه	لا	۵۰	جا	بار	۳۵
»	تا	۵۱	پاسبانی	بان	۳۶
جا	لآخر	۵۲	جا	دان	۳۷
»	لان	۵۳	کار، کز، فروزه، نام پیشه‌ای	کار	کار
اندازه	وئی	۵۴	تابعیت	»	»
دارندگی	ئیر، ئیره	۵۵	کردوری	کز	»
جا	شَنْ	۵۶	دارائی	وار، وار،	۳۸
	آل	۵۷	یاد	یار، یاد	۴۰

پیش	۶۷ - پَرا	کهش	۵۸ - لَه
دور، کردا کرد	۶۸ - پَرِید	"	۵۹ - ئُو
خارج از	۶۹ - أُزْ	نامهای و بیان	۶۰ - آب
دور از	۷۰ - وِ		<u>پیشوند</u>
پیش	۷۱ - فَرَ	نژدیکی	۶۱ - آ-
پس	۷۲ - آپَ	بالا	۶۲ - آف، آو
بدی	۷۳ - دُزْ، دُشْ	پائین	۶۳ - آو
خوبی	۷۴ - هُ، خُ	گردآمدن (جفت‌ساز)	۶۴ - هَمْ
		ضد، عَكَس	۶۵ - بَيْ

عَالَطْفَانِي

درست	نادرست	نـ	نـ	درست	نادرست	نـ	نـ
نوبنه	نوبنه	۱	۲۲-ب	نخستین	نخستین	۱۴	۳-۵
پیشووند	پیشووند	۱۱	»	اُور	اُور	۱۰	۴
۴۵	۳۵	۳	۲۴	با این	با این	۳	۹-۸
(۹-ک)	(۱۸-ک)	۳	۲۰	رعب-فهد	لوده	۱۱	۵
خوش آیند	خوش آینده	۷	۲-۲	«	«	۱۵	۵
وز-آندک	وز - آندک	۴	۳	کارور، وسیله	کارو وسیله	۱۶	۵
مست	مست	۶	۴	ذی	ذی	۱۳	۱۰
نوبنه	نوبنه	۱۷	۴	ددولده	ددولده	۱۴	۱۲
ولکادو	ولکادو	۳	۷	لاد	لاد	۱۳	۱۳
سبک تر	سبک تر	۹	۷	سنجدیده	سنجدیده	۱۶	۵
ولکادو	ولکادو	۱۴	۷	لاد ده	لاد ده	۳	۱۶
متلا	مه	۱۱	۸	ددولده ده	ددولده ده	۱۷	۵
آگان	آگن	۴	۱۳	ریشه	ریشه	۱۷	۱۷
ریشه	ربشه	۱۵	۱۶	کاه	کاه	۲	۱۹
thème consonnantique	thème consomnantique	۳	۱۷	کاویان	کاویان	۲	۰۲۳
تلفظ	تلفظ	۱۵	۱۷	کارور	کارو	۹	۵
ئی تکی	ئی بسکانی	۱۰	۱۹	پرت	پرت	۱۴	۰۲۵
یلڭ	بلڭ	۴	۲۰	آزمایش	آرمایش	۳	۰۳۰
یادداشت و سپی	یادداشت هما کی	۱۲	۲۴	پر کار	پرهیز کار	۱	۰۲۸
یك	پك	۳	۲۶	آنگاه	آنگا	۲	۰۴۶
نایاب	نایات	۴	۲۸	امرتاط	امرتات	۱۸	۵
زرین	زربن	۱۶	۳۱	immortalité	immortal	۵	۵
۲۳	-۳۳	۴	۳۵	جلوی	حلوی	۱۱	۵
تمیز	تمیر	۵	۳۶	یزد	یرد	۱۱	۰۴۸
سانسکریت	سانسکرت	۱۰	۳۸	می دادند	می دانند	۱۵	۰-۱۸
دلجه دل	ولجه دل	۴	۴۰	می نمایند	می نمایند	۱۱	۰۱۹
چیز یکه	حیز یکه	۱۳	۴۱	موی بور	موی بور	۲۱	۰۱۹

غلط نامه

درست	نا درست	نام	نام	درست	نا درست	نام	نام	نام
گنجال	گنجال	۱۷	۰-۷۵	دیده	دیده	۱	-۴۵	ک-
عربی	عربی	۱۱	۰۷۸	بیم دارند	بیم دارند	۲	۰۴۰	
بهشت برین	بهشت برین	۴	۰۸۰	داده	داده	۱۰	۰۵۹	
۶۴	۶۳	۷	۰۸۳	داده	داده	۱۰	۰۶۱	
از آنست	ار آنست	۴	۰۸۷	سیستو - داتو	سیستو - داتو	۱۳	۰۶۱	
وب - چه	وب - چه	۱۴	۰۹۹	داده	داده	۱۴	۰۶۱	
جه	جه	۱۴	۰۸۹	تفییر شکل	تفییر شکل	۶	۰۶۴	
پتیش	پتیش	۱۱	۰۹۷	از این	از این	۱۸	۰۶۷	
پیشکش	پیشکش	۱۷	۰۹۷	کاوسار	کاوساز	۲	۰۶۸	
پتیش - گرشن	پتیش - گرشن	۱۷	۰۹۷	کوهستانی	کوهستانی	۱۰	۰۷۱	
جنای	جنای	۷	۰۹۹	آتشکده	آتشکده			